

[www.al-milani.com](http://www.al-milani.com)

سلسله پژوهش های اعتقادی

۳۶

نگاهی به تفسیر آیه مباحله

پژوهشی در تفسیر و شأن نزول آیه مباحله

آیت الله سید علی حسینی میلانی

**بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**

## فهرست نگاشته‌ها

### بخش یکم

#### آیه مباهله و شأن نزول آن

نزول آیه مباهله در شأن اهل بیت علیهم السلام

راویان حدیث مباهله از صحابه و تابعین

راویان حدیث مباهله از بزرگان تفسیر و حدیث

نگاهی به متن حدیث مباهله در کتاب های معتبر

به روایت ابن عساکر

به روایت احمد بن حنبل

به روایت مسلم

به روایت ترمذی

به روایت نسائی

به روایت حاکم نیشابوری

به روایت ابن حجر عسقلانی

تأملی در نقل گوناگون عالمان اهل سنت

توجیه نووی

بررسی و نقد توجیه نووی

به روایت ابن شَبَّه

به روایت حسین بن حکم حبری

به روایت طبری

به روایت سیوطی

به روایت زمخشری

به روایت ابن اثیر

به روایت حسکانی

به روایت ابن کثیر

به روایت قاری

حدیث مباحله و نگاهى به سند آن  
امیرمؤمنان على علیه السلام و نوشتن صلح نامه  
روز مباحله و نگاهى به اعمال مستحبى آن

### بخش دوم

#### تلاش های بیهوده و دروغ های عجیب و غریب

حدیث مباحله و تلاش های بیهوده بر خى عالمان

۱. پنهان و سانسور اصل حدیث

۲. پنهان و سانسور حدیث مباحله

بخارى و حدیث مباحله

نگاهى به تحریف بخارى

ابن حجر عسقلانى و توجیه تحریف بخارى

ابن سعد و حدیث مباحله

طبرى و حدیث مباحله

ابن جوزى و حدیث مباحله

ابن خلدون و حدیث مباحله

۳. پنهان و سانسور نام على!!

۴. حذف نام على علیه السلام و افزودن «برخى از صحابه پیامبر»

۵. تحریف روایت با افزودن نام عائشه و حفصه

۶. حذف نام فاطمه علیها السلام و افزودن نام های ابوبکر با

پسرش، عمر با پسرش و عثمان با پسرش

بررسى و نقد این روایت ساختگى

### بخش سوم

#### دلالت آیه مباحله بر امامت

جایگاه ویژه روز مباحله

آیه مباحله و استدلال به آن

امام رضا علیه السلام و استدلال به آیه مباحله

شیخ مفید و استدلال به آیه مباحله

سید مرتضى و استدلال به آیه مباحله

شیخ طوسى و استدلال به آیه مباحله

شیخ اربلی و استدلال به آیه مباهله  
شیخ بیاضی و استدلال به آیه مباهله  
شیخ نصیرالدین طوسی و استدلال به آیه مباهله  
علامه حلّی و استدلال به آیه مباهله  
خلاصه استدلال به آیه مباهله  
تقویت دلالت آیه با روایات  
استدلالی دیگر بر برتری امیرمؤمنان علی علیه السلام

### بخش چهارم

### آیه مباهله و پاسخ به شبهات مخالفان

امام معتزلی ها و شبهه او  
بررسی و نقد دیدگاه امام معتزلی ها  
آیه مباهله و دیدگاه و استدلال ابن تیمیه  
بررسی و نقد دیدگاه ابن تیمیه  
آیه مباهله و دیدگاه ابوحنّان  
بررسی و نقد دیدگاه ابوحنّان  
آیه مباهله و دیدگاه قاضی ایجی  
بررسی و نقد دیدگاه قاضی ایجی  
آیه مباهله و دیدگاه ابن روزبهان  
بررسی و نقد دیدگاه ابن روزبهان  
آیه مباهله و دیدگاه دهلوی  
بررسی و نقد دیدگاه دهلوی  
آیه مباهله و دیدگاه آلوسی  
آیه مباهله و دیدگاه شیخ محمد عبده  
بررسی و نقد دیدگاه شیخ محمد عبده  
آیه مباهله و نکات تکمیلی  
پاسخ پایانی  
کتاب نامه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين،  
ولعنة الله على أعدائهم أجمعين من الأولين والآخرين.

آیات بسیاری از قرآن کریم بیان گر ولایت و امامت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله است، یکی از آن آیات، آیه مبارکه مباحله است. این آیه کریمه در شأن اهل بیت علیهم السلام نازل شده است. بزرگان اهل سنت، در کتاب های معتبر خود به این امر اعتراف و اذعان نموده اند. گرچه برخی از آنان در شبهه پراکنی پیرامون این فضیلت اهل بیت علیهم السلام کوشیده اند. اما علمای شیعه با پیروی از ائمه علیهم السلام برای تبیین ولایت و امامت پس از پیامبر صلی الله علیه وآله به این آیه استدلال نموده اند.

کتاب پیش رو نگاهی به تفسیر این آیه مبارکه دارد و با تکیه بر روایات موجود در منابع اهل سنت به تبیین ولایت و امامت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله پرداخته و در لابه لای بحث به ذکر کلمات حافظان بزرگ آنان می پردازد.

این پژوهش در چهار بخش سامان یافته است:

بخش یکم: آیه مباحله و شأن نزول آن.

بخش دوم: تلاش های بیهوده و دروغ های عجیب و غریب.

بخش سوم: دلالت آیه مباحله بر امامت.

بخش چهارم: آیه مباحله و پاسخ به شبهات مخالفان.

امید است با لطف خداوند متعال، این پژوهش برای حق جویان مفید واقع شود که توفیق و یاری از خداست.

علی حسینی میلانی

بخش یکم:

آیه مباحله و شأن نزول آن

نزول آیه مباحله در شأن اهل بیت علیهم السلام

خداوند متعال در سوره آل عمران می فرماید:

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ \* الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ \* فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ \* إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ \* فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ؛<sup>۱</sup>

به راستی که مثل عیسی در نزد خدا، هم چون آدم است که او را از خاک آفرید، به او فرمود: «باش!» او هم

فوری شد.

حق از جانب پروردگار توست؛ بنابراین، از تردید کنندگان مباش! هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده، باز کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آن ها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما نفس های خود را دعوت کنیم، شما هم نفس های خود؛ آن گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در شأن نزول این آیه آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به همراه علی، فاطمه، حسن و

حسین علیهم السلام به نزد مسیحیان رفت تا با آن ها مباحله کند.

### راویان حدیث مباحله از صحابه و تابعین

حدیث مباحله از زبان گروهی از بزرگان صحابه و تابعین روایت شده است. ما در این جا به نام راویان

این حدیث که در منابع غیر شیعی از آن ها یاد شده است، اشاره می کنیم:

۱. امیر مؤمنان علی علیه السلام.

۲. عبدالله بن عباس.

۳. جابر بن عبدالله انصاری.

۱. سوره آل عمران: آیه های ۶۰ و ۶۱



- ۴ . سعد بن ابی وقاص.
- ۵ . عثمان بن عفان.
- ۶ . سعید بن زید.
- ۷ . طلحه بن عبیدالله.
- ۸ . زبیر بن عوام.
- ۹ . عبدالرحمان بن عوف.
- ۱۰ . براء بن عازب.
- ۱۱ . حذیفه بن یمان.
- ۱۲ . ابوسعید خدری.
- ۱۳ . ابوظیفیل لیثی.
- ۱۴ . پدر بزرگ سلمه بن عبدیشوع.
- ۱۵ . أم سلمه، همسر رسول خدا صلی الله علیه وآله.
- ۱۶ . زید بن علی بن الحسین علیهما السلام.
- ۱۷ . علباء بن احمر یشکری.
- ۱۸ . شعبی.
- ۱۹ . حسن بصری.
- ۲۰ . مقاتل.
- ۲۰ . کلبی.
- ۲۱ . سدی.
- ۲۳ . قتاده.
- ۲۴ . مجاهد.

اینک به نمونه هایی از این روایات از زبان صحابه اشاره ای می کنیم.

در خصوص امیر مؤمنان علی علیه السلام، باید گفت:

ایشان در جلسه شورای خلافت، اهل شورا را به خداوند قسم داد و از آنان اقرار گرفت که آیه مباحله

درباره وی نازل شده است... به زودی در این باره سخن خواهیم گفت.

عثمان، طلحه، زبیر، سعید بن زید، عبدالرحمان بن عوف و سعد بن ابی وقاص، به نزول آیه مبارکه در

شان اهل بیت علیهم السلام اقرار کرده اند.

سعد بن ابی وقاص، حدیث مباهله را روایت کرده است و چنان که در نقل معتبر آمده، وی با درک همین موضوع از ناسزاگویی به امیر مؤمنان علی علیه السلام خودداری کرده است... متن گفته وی در ادامه خواهد آمد.

ابوظفیل نیز از راویان حدیث «مناشده»<sup>۲</sup> است.  
البته در ادامه به ذکر روایات از زبان دیگر راویان خواهیم پرداخت.

### راویان حدیث مباهله از بزرگان تفسیر و حدیث

مفسران، متکلمان، محدثان و تاریخ نگاران بزرگ عرصه دانش های حدیثی، تفسیری، کلامی و تاریخی در قرون مختلف در کتاب های خود حدیث مباهله را - چه با ذکر سند و چه به دلیل مسلم انگاشتن آن، بدون ذکر سند - به اتفاق روایت کرده اند. مشهورترین آنان عبارتند از:

۱. سعید بن منصور، در گذشته سال ۲۲۷ هجری.
۲. ابوبکر عبدالله بن ابی شیبه، در گذشته سال ۲۳۵.
۳. احمد بن حنبل شیبانی، در گذشته سال ۲۴۱.
۴. عبد بن حمید، در گذشته سال ۲۴۹.
۵. مسلم بن حجاج، در گذشته سال ۲۶۱.
۶. ابوزید عمر بن شبه بصری، در گذشته سال ۲۶۲.
۷. محمد بن عیسی ترمذی، در گذشته سال ۲۷۹.
۸. احمد بن شعیب نسائی، در گذشته سال ۳۰۳.
۹. محمد بن جریر طبری، در گذشته سال ۳۱۰.
۱۰. ابوبکر بن منذر نیشابوری، در گذشته سال ۳۱۸.
۱۱. ابوبکر جصاص، در گذشته سال ۳۷۰.
۱۲. ابوعبدالله حاکم نیشابوری، در گذشته سال ۴۰۵.
۱۳. ابوبکر بن مردویه اصفهانی، در گذشته سال ۴۱۰.
۱۴. ابواسحاق ثعلبی، در گذشته سال ۴۲۷.
۱۵. ابونعیم اصفهانی، در گذشته سال ۴۳۰.
۱۶. ابوبکر بیهقی، در گذشته سال ۴۵۸.

---

۲. امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام در شورای خلافت با مطرح کردن چندین آیه و روایت از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله که بر خلافت بلافضل ایشان دلالت دارد، اهل شورا را سوگند می داد و از آنان اقرار می گرفت که مراد از این آیات و روایات ایشان هستند، روایتی را که به نقل ماجرای مذکور پرداخته حدیث «مناشده» یعنی قسم دادن گویند.

- ۱۷ . ابوالحسن علی بن احمد واحدی، درگذشته سال ۴۶۸.
- ۱۸ . محیی السنه بغوی، درگذشته سال ۵۱۶.
- ۱۹ . جار الله زمخشری، درگذشته سال ۵۳۸.
- ۲۰ . قاضی عیاض یحصبی، درگذشته سال ۵۳۸.
- ۲۱ . ابوالقاسم ابن عساکر دمشقی، درگذشته سال ۵۷۱.
- ۲۲ . ابوفرّج ابن جوزی حنبلی، درگذشته سال ۵۷۹.
- ۲۳ . ابوالسعادات ابن اثیر جزری، درگذشته سال ۶۰۶.
- ۲۴ . فخررازی، درگذشته سال ۶۰۶.
- ۲۵ . عزالدین ابن اثیر جزری، درگذشته سال ۶۳۰.
- ۲۶ . محمد بن طلحه شافعی، درگذشته سال ۶۵۲.
- ۲۷ . شمس الدین سبط بن جوزی، درگذشته سال ۶۵۴.
- ۲۸ . ابوعبدالله قرطبی انصاری، درگذشته سال ۶۵۶.
- ۲۹ . قاضی بیضاوی، درگذشته سال ۶۸۵.
- ۳۰ . محب الدین طبری، درگذشته سال ۶۹۴.
- ۳۱ . نظام الدین أعرج نیشابوری، از بزرگان قرن هفتم.
- ۳۲ . ابوبرکات نسفی، درگذشته سال ۷۱۰.
- ۳۳ . صدر الدین ابراهیم حموئی، درگذشته سال ۷۲۲.
- ۳۴ . ابوالقاسم ابن جزی کلبی، درگذشته سال ۷۴۱.
- ۳۵ . علاءالدین خازن، درگذشته سال ۷۴۱.
- ۳۶ . ابوحیان اندلسی، درگذشته سال ۷۴۵.
- ۳۷ . شمس الدین ذهبی، درگذشته سال ۷۴۸.
- ۳۸ . ابن کثیر دمشقی، درگذشته سال ۷۷۴.
- ۳۹ . ولی الدین خطیب تبریزی متوفای سال ۷۳۷.
- ۴۰ . ابن حجر عسقلانی، درگذشته سال ۸۵۲.
- ۴۱ . نورالدین ابن صباغ مالکی، درگذشته سال ۸۵۵.
- ۴۲ . جلال الدین سیوطی، درگذشته سال ۹۱۱.
- ۴۳ . ابوسعود عمادی، درگذشته سال ۹۵۱.
- ۴۴ . خطیب شربینی، درگذشته سال ۹۶۸.
- ۴۵ . ابن حجر هیتمی مکی، درگذشته سال ۹۷۳.

- ۴۶ . علی بن سلطان قاری، درگذشته سال ۱۰۱۳ .  
 ۴۷ . نورالدین حلبی، درگذشته سال ۱۰۳۳ .  
 ۴۸ . شهاب الدین خفاجی، درگذشته سال ۱۰۶۹ .  
 ۴۹ . زرقانی مالکی، درگذشته سال ۱۱۲۲ .  
 ۵۰ . عبدالله شبرای، درگذشته سال ۱۱۶۲ .  
 ۵۱ . قاضی القضاة شوکانی، درگذشته سال ۱۲۵۰ .  
 ۵۲ . شهاب الدین آلوسی، درگذشته سال ۱۲۷۰ .

### نگاهی به متن حدیث مباحله در کتاب های معتبر

اینک به نقل شماری از روایات که نزول آیه مبارکه مباحله را در شأن حضرت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بیان می دارند و حافظان حدیث، آن ها را با ذکر سند، در کتاب های معتبر آورده اند می پردازیم.

### به روایت ابن عساکر

ابن عساکر دمشقی با سندی و ابن حجر عسقلانی از طریق دارقطنی، از ابوظفیل این گونه روایت می کنند:

امیر مؤمنان علی علیه السلام در جمع حاضران در شورای خلافت با بیان برخی از فضایل و مناقب خود، بر آن ها احتجاج نمود، از جمله به آنان فرمود:

**نشدتکم بالله، هل فیکم أحد أقرب إلی رسول الله صَلَّى الله علیه وآله<sup>۳</sup> فی الرحم ومن جعله رسول الله صَلَّى الله علیه وآله نفسه وأبناءه وأبناءه ونساءه ونساءه غیری؟**

**قالوا: اللهم لا؛<sup>۴</sup>**

شما را به خدا سوگند، آیا در میان شما کسی هست که در رابطه خویشاوندی خود، نزدیک تر از من به رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد و ایشان، او را نفس خود، فرزندان او را فرزندان خود و زنان او را زنان خود - جز من - دانسته باشد؟

همه گفتند: نه به خدا.

۳ . به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (بتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

۴ . تاریخ مدینه دمشق: شرح امیر المؤمنین علیه السلام: ۳ / ۹۰. حدیث ۱۱۳۱، الصواعق المحرقة: ۲۳۹.

گفتنی است که این اقدام حضرت علی علیه السلام را بسیاری از علمای شیعه و سنی با ذکر سند از ابوذر و ابوظفیل نقل کرده اند.

از جمله این روایان، می توان به حافظانی هم چون دارقطنی، ابن مردویه، ابن عبدالبر، حاکم نیشابوری، جلال الدین سیوطی، ابن حجر مکی و متقی هندی اشاره کرد.

### به روایت احمد بن حنبل

احمد بن حنبل نیز در مسند به نقل حدیث مباهله پرداخته است. در آن کتاب چنین آمده است: عبدالله، از پدرش از قتیبۀ بن سعید، از حاتم بن اسماعیل، از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد، از پدرش این گونه نقل می کند:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در یکی از جنگ ها علی علیه السلام را جانشین خود در مدینه قرار داد. او عرض کرد:

### أَتَخَلَّفَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصِّبْيَانِ؛

آیا مرا جانشین خود در میان زنان و کودکان قرار می دهی؟  
پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

### يا علي! أما ترضى أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبوة بعدى؟

ای علی! آیا خشنود نیستی که نسبت تو به من هم چون نسبت هارون به موسی است؛ با این تفاوت که بعد از من پیامبری مبعوث نمی شود؟

هم چنین رسول خدا صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر فرمودند:

### لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ؛

فردا پرچم فرماندهی سپاه را به دست کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند.

سعد می گوید: در پی این گفته، ما برای گرفتن پرچم (بر یکدیگر پیشی می گرفتیم و) گردن دراز می کردیم، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

### ادعوا لي علياً؛

علی را خبر کنید.

او در آن هنگام از درد چشم رنج می برد. ولی پیامبر صلی الله علیه وآله کمی از آب دهان خود را بر چشمانش نهاد و پرچم را به وی داد. او به میدان رفت و با عنایت خدا پیروز گردید.

سعد هم چنین می گوید: زمانی که آیه (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)<sup>۵</sup> نازل شد؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و فرمود:

**اللهم هؤلاء أهلي؛**

خدایا! اینان اهل من هستند.

### به روایت مسلم

مسلم بن حجاج در صحیح خود حدیث مباحله را این گونه نقل می کند:  
قتیبۀ بن سعید و محمد بن عباد - با عباراتی نزدیک به هم - از حاتم بن اسماعیل، از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش سعد چنین نقل می کند:  
معاویۀ بن ابوسفیان به سعد امر کرد (که به امیر مومنان علی علیه السلام دشنام دهد، اما هنگامی که او از این کار خودداری نمود) به او گفت: چه چیز باعث شد که ابوتراب را دشنام ندهی؟!  
وی در پاسخ گفت: تا سه فضیلتی را که پیامبر برای ایشان برشمردند به یاد دارم من هرگز به ایشان دشنام نمی دهم، فضایی که یکی از آن ها برای من از برترین نعمت های دنیا دوست داشتنی تر است.  
رسول خدا صلی الله علیه وآله در یکی از جنگ ها علی علیه السلام را جانشین خود در مدینه قرار داد، او گفت:

### خَلَفْتَنِي مَعَ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ؟

آیا مرا جانشین خود در میان زنان و کودکان قرار می دهید؟!

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمودند:

**أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبُوَّةَ بَعْدِي؛**

آیا خشنود نیستی که برای من، هم چون هارون نسبت به موسی باشی، با این تفاوت که بعد از من پیامبری مبعوث نمی شود؟

هم چنین پیامبر صلی الله علیه وآله در جنگ خیبر فرمودند:

**لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ؛**

پرچم را به کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند.  
در پی این گفته، ما برای گرفتن پرچم سپاه (بر یکدیگر پیشی گرفته) و گردن دراز می کردیم، ولی پیامبر فرمود:

**ادعوا لي علياً؛**

علی را خبر کنید.

۵ . سوره آل عمران، آیه ۶۱

۶ . مسند احمد بن حنبل: ۱ / ۱۸۵.

او در آن هنگام، از درد چشم رنج می برد. ولی پیامبر صلی الله علیه وآله کمی از آب دهان خود را بر چشمانش نهاد و پرچم را به وی داد. او به میدان رفت و با عنایت خدا پیروز گردید. هم چنین زمانی که آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ)<sup>۷</sup> نازل شد؛ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و به درگاه خدا عرضه داشت:

**اللهم هؤلاء أهلي؛**

خدایا! اینان اهل من هستند.<sup>۸</sup>

### به روایت ترمذی

ترمذی نیز این روایت را با همین متن و سند نقل می کند. آن گاه می نویسد:

**هذا حديث حسن صحيح غريب من هذا الوجه؛**

این حدیث، نیکو و صحیح است، ولی کمتر کسی به نقل آن، از این طریق می پردازد.<sup>۹</sup>

### به روایت نسائی

نسائی نیز به نقل این حدیث پرداخته است. وی می گوید: قتیبه بن سعید بلخی وهشام بن عمار دمشقی از حاتم، از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد بن ابی وقاص چنین روایت می کند: معاویه به سعد امر کرد (که به امیرمومنان علی علیه السلام دشنام دهد، اما هنگامی که او از این کار خودداری نمود) به او گفت: چه چیز باعث شد که ابوتراب را دشنام ندهی؟ سعد گفت: تا سه فضیلتی را که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای ایشان برشمرد، فراموش نکرده ام من هرگز به ایشان دشنام نمی دهم؛ فضایی که یکی از آن ها برای من از بهترین نعمت های دنیا دوست داشتنی تر است.

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در یکی از جنگ ها علی علیه السلام را جانشین خود در مدینه قرار داد، او گفت:

**أتخلفني مع النساء والصبيان؛**

آیا مرا جانشین خود در میان زنان و کودکان قرار می دهی؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

**أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبوة بعدى؛**

۷. سوره آل عمران: آیه ۶۱

۸. صحیح مسلم: ۷ / ۱۲۰.

۹. صحیح ترمذی: ۵ / ۶۵۹، کتاب المناقب، مناقب علی علیه السلام.

آیا خشنود نیستی که برای من هم چون هارون نسبت به موسی باشی، با این تفاوت که بعد از من پیامبری مبعوث نمی شود؟

هم چنین از پیامبر شنیدم که در جنگ خیبر فرمودند:

**لَاعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ؛**

فردا پرچم سپاه را به کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول نیز او را دوست می دارند.

در پی این گفته، ما برای گرفتن آن (بر یکدیگر پیشی گرفته و) گردن دراز می کردیم، ولی پیامبر فرمود:

**ادعوا لي علياً؛**

علی را خبر کنید.

او در آن هنگام از درد چشم رنج می برد. ولی پیامبر صلی الله علیه وآله اندکی از آب دهان خود را بر چشمانش نهاد و پرچم را به او داد.

هم چنین زمانی که آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)<sup>۱۰</sup> «همانا خداوند می خواهد فقط شما اهل بیت را از تمام ناپاکی ها مصون دارد و کاملاً پاک و مطهرتان گرداند» نازل شد؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و به درگاه خدا عرضه داشت:

**اللهم هؤلاء أهل بيتي؛**

خداوندا! اینان اهل بیت من هستند.<sup>۱۱</sup>

**به روایت حاکم نیشابوری**

حاکم نیشابوری نیز این روایت را با سند ذیل این گونه نقل کرده است:

جعفر بن محمد بن نصیر خلد از موسی بن هارون، از قتیبه بن سعید، از حاتم بن اسماعیل، از بکیر بن مسمار، از عامر بن سعد، از پدرش سعد نقل می کند:

زمانی که آیه (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)<sup>۱۲</sup> نازل شد؛ رسول

خدا صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و عرضه داشت:

**اللهم هؤلاء أهلي؛**

خدایا! اینان اهل من هستند.

۱۰ . سوره احزاب: آیه ۳۳.

۱۱ . خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام: ۴۸ و ۴۹.

۱۲ . سوره آل عمران: آیه ۶۱.



حاکم نیشابوری در ادامه می نویسد:

این روایت طبق شروط صحت حدیث در نزد بخاری و مسلم حدیثی صحیح است، اما آنان این حدیث را نقل نکرده اند.<sup>۱۳</sup>

ذهبی نیز در کتاب تلخیص المستدرک خود نظر حاکم نیشابوری را پذیرفته است.

ما در ادامه، روایتی را که حاکم نیشابوری از جابر نقل کرده، خواهیم آورد.

حاکم این حدیث را از ابن عباس نیز روایت کرده است. وی در کتاب معرفه علوم الحدیث می گوید:

هفدهمین نوع علوم حدیث، شناخت فرزندان صحابه است. هر کس این نوع از علوم حدیث را نشناسد در شناخت بسیاری از روایات به اشتباه می افتد.

وی می گوید: نخستین چیزی که شناخت آن برای متخصص حدیث در این زمینه، لازم است، شناخت فرزندان سرور انسان ها حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله و راویانی از این خاندان است که نقل روایت از آن ها صحیح و درست است.

در کوفه، از علی بن عبدالرحمان بن عیسی دهقان شنیدم که می گفت: حسین بن حکم حبری، از حسن

بن حسین عرنی، از حبان بن علی عنزی، از کلبی، از ابوصالح، از ابن عباس چنین نقل می کند:

آیه: ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ...﴾<sup>۱۴</sup> بر پیامبر

خدا صلی الله علیه وآله نازل شد. منظور از «نفس پیامبر»، علی علیه السلام، منظور از «نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ»،

فاطمه علیها السلام و منظور از «أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ» حسن و حسین علیهما السلام بوده و درخواست عذاب در حق

دروغگویان درباره عاقب، سید، عبدالمسیح و یاران آن ها بوده است.<sup>۱۵</sup>

### به روایت ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی نیز در شرح خود به صحیح بخاری در ذیل حدیث منزلت این ماجرا را نقل کرده است.

وی می گوید:

در صحیح مسلم و ترمذی از عامر بن سعد بن ابی وقاص این گونه روایت شده است:

معاویه به سعد گفت: چه چیز باعث شد که ابوتراب را دشنام نگویی؟!

وی گفت: تا سه فضیلتی را که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای ایشان برشمرد، به یاد دارم من هرگز به

ایشان دشنام نمی دهم.

سعد در ادامه به ذکر سه حدیث پرداخت:

۱۳ . المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۰.

۱۴ . سوره آل عمران: آیه ۶۱.

۱۵ . معرفه علوم الحدیث: ۴۹ و ۵۰.

اول. همین حدیث (حدیث منزلت)؛

دوم. حدیث «فردا پرچم را به کسی می دهم که خدا و رسولش او را دوست می دارند»؛

سوم. فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله که هنگام نزول آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) علی،

فاطمه، حسین و حسن علیهم السلام را فراخواند و گفت:

اللهم هؤلاء أهلی؛<sup>۱۶</sup>

خدایا! اینان اهل من هستند.

### تأملی در نقل گوناگون عالمان اهل سنت

اینک یادآوری این نکته در روایت سعد وقاص قابل توجه است.

همان طور که ملاحظه می شود با این که ماجرا و سند این روایت یکی است، اما عالمان اهل سنت،

جواب سعد به معاویه را با شکل های مختلف ذکر کرده اند.

حتی یک راوی نیز این حدیث را در یک کتاب خود، به چندین شکل نقل کرده است. برای نمونه نسائی

این روایت را با شکلی دیگر نیز از بکیر بن مسمار نقل می کند. در این نقل بکیر می گوید:

از عامر بن سعد شنیدم: معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چه چیز تو را از دشنام دادن پسر ابوطالب

بر حذر می دارد؟!

سعد گفت: تا سه فضیلتی را که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای ایشان برشمردند فراموش نکرده ام هرگز

به ایشان دشنام نمی دهم، فضایلی که یکی از آن ها برای من از بهترین نعمت های دنیا دوست داشتنی تر

است. به او توهین نمی کنم تا وقتی به یاد دارم هنگامی که وحی (آیه تطهیر) نازل شد، پیامبر

خدا صلی الله علیه وآله، علی، دو پسرش و فاطمه علیهم السلام را زیر پوشش خود گرفت و گفت:

رب! هؤلاء أهل بیتی؛ أو أهلی؛

پروردگارا! اینان اهل بیت من - یا اهل من - هستند...<sup>۱۷</sup>

نسائی شکل سومی از روایت را این گونه آورده است:

هنگامی که معاویه از علی علیه السلام یاد کرد، سعد گفت: به خدا سوگند! یکی از آن سه ویژگی برای من

از هر آن چه پرتو خورشید به آن می تابد، دوست داشتنی تر است.

پیامبر صلی الله علیه وآله به هنگام جنگ تبوک به علی علیه السلام گفت:

أما ترضى أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى؛

۱۶ . فتح الباری فی شرح صحیح بخاری: ۷ / ۶۰

۱۷ . خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام: ۸۱ .

آیا خشنود نیستی که برای من هم چون هارون نسبت به موسی باشی با این تفاوت که پیامبری بعد از من نمی آید؟

اگر این جمله را به من می گفتند برای من از هر آن چه پرتو خورشید به آن می تابد؛ دوست داشتنی تر است.

فضیلت دیگری که اگر من داشته باشم برایم از دنیا و هر آن چه خورشید بر آن می تابد دوست داشتنی تر است؛ این جمله پیامبر بود که حضرتش در نبرد خیبر درباره او فرمود:

**لأعطين الراية رجلاً يحب الله ورسوله يفتح الله على يديه، ليس بفرار؛**

پرچم سپاه را به فردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد. او کسی است که به یاری خداوند پیروز می گردد و به دشمن پشت نمی کند.

فضیلت دیگر که اگر من داشته باشم برایم از هر آن چه خورشید بر آن می تابد دوست داشتنی تر است این که دختر پیامبر همسرم باشد و فرزندان وی را داشته باشم.<sup>۱۸</sup>

نسائی شکل چهارم روایت را بدین گونه نقل کرده است: سعد می گوید:

روزی در جایی نشسته بودم که از علی بن ابی طالب علیهما السلام بدگویی کردند. در پی این توهین من گفتم: از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله سه فضیلت در وصف وی شنیده ام که یکی از آن فضایل برای من از تمام دنیا بهتر است. من شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

**إنه منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي؛**

نسبت او به من هم چون نسبت هارون به موسی است، ولی بعد از من پیامبری نمی آید. هم چنین فرمود:

**لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله؛**

فردا پرچم سپاه را به فردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسول هم او را دوست می دارند.

سخن دیگر این که فرمود:

**من كنت مولاة فعلى مولاة؛<sup>۱۹</sup>**

هر کس من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست.

شکل پنجم روایت را ابن ماجه نقل کرده است. وی می گوید:

۱۸ . خصائص أمير المؤمنين: ۱۱۶.

۱۹ . همان: ۴۹ و ۵۰.

در یکی از سفرهای حج معاویه، سعد نزد وی رفت. در این دیدار، سخن از علی علیه السلام به میان آمد. معاویه به آن حضرت ناسزا گفت.

سعد از این کار معاویه خشمگین شد و گفت: تو (درباره این شخص به سبکی یاد کرده و) می گویی: «هذا الرجل؛ این مرد» در حالی که من از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می گفت:

**من كنت مولاة فعلی مولاة؛**

هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست.

هم چنین از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که به علی علیه السلام گفت:

**أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدی؛**

نسبت تو به من هم چون نسبت هارون به موسی است جز این که بعد از من پیامبری نمی آید.

هم چنین از پیامبر صلی الله علیه وآله شنیدم که می گفت:

**لأعطين الراية اليوم رجلاً يحب الله ورسوله؛**

امروز پرچم سپاه را به کسی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد.<sup>۲۰</sup>

با توجه به نقل مختلف عالمان اهل سنت از این ماجرا می گوییم:

اگر فرض شود تفاوت عبارات مربوط به ویژگی های سه گانه امیر مؤمنان علی علیه السلام از روی عمد نبوده و در آن تحریفی صورت نگرفته باشد شکی نیست که راویان، الفاظ عبارت دشنام و ناسزا به امیر مؤمنان علی علیه السلام را، به خصوص آن جا که دارای سندی واحد است، تحریف کرده اند.

در میان این روایات مشاهده می کنیم که احمد بن حنبل، مسلم، ترمذی، نسائی و ابن عساکر،<sup>۲۱</sup> این روایت را با سندی یکسان نقل کرده اند. به جز احمد، بقیه این روایت را این گونه آورده اند:

**أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً فقال: ما منعك أن تسب أبا تراب؟! فقال: أما ما ذكرت**

**ثلاثاً... سمعت...؛**

معاویه به سعد امر کرد (که به امیرمؤمنان علی علیه السلام دشنام دهد، اما هنگامی که او از این کار خودداری نمود) به او گفت: چه چیز باعث شد که ابوتراب را دشنام ندهی؟!

سعد در پاسخ گفت: تا سه ویژگی را که از او یاد دارم... شنیدم که... .

اما احمد، تمام الفاظ ابتدای روایت را حذف و از لفظ «شنیدم» روایت را آغاز کرده است. گویی سعد

بی هیچ مناسبتی از این ویژگی ها سخن گفته است.

۲۰. سنن ابن ماجه: ۱ / ۴۵.

۲۱. تاریخ مدینه دمشق: ۱ / ۲۰۶، حدیث ۲۷۱ شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام.

حاکم نیشابوری نیز حدیث را با همین سند ذکر می کند، اما با حذف عبارات ابتدایی و دو مورد از سه ویژگی، در نقل این روایت به ذکر فقط یک ویژگی بسنده کرده است!!

نسائی نیز با حذف این عبارات، چنین نقل می کند:

**إِنَّ مَعَاوِيَةَ ذَكَرَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ سَعْدٌ...؛**

هنگامی که معاویه از حضرت علی علیه السلام یاد کرد، سعد گفت: ...!!

نسائی، در نقل دیگری این جمله را حذف و به جای آن، این جمله را آورده است:

**كُنْتُ جَالِسًا فَتَنَقَّصُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ...؛**

من در جایی نشسته بودم که از علی بن ابی طالب علیهما السلام بدگویی کردند!!

ابن ماجه نیز به گونه دیگر آورده، وی می گوید:

**قَدِمَ مَعَاوِيَةُ فِي بَعْضِ حَجَّاتِهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ سَعْدٌ، فَذَكَرُوا عَلِيًّا، فَنَالَ مِنْهُ، فَغَضِبَ سَعْدٌ وَقَالَ...؛**

سعد در یکی از سفرهای حج معاویه، نزد وی رفت. در این دیدار، سخن از علی علیه السلام به میان آمد و معاویه

به او ناسزا گفت، سعد از این کار خشمگین شد و گفت: ... .

ابن کثیر نیز این بخش از روایت را که «معاویه به وی اهانت کرد و سعد خشمگین شد» حذف کرده

است.<sup>۲۲</sup>

جالب این که در کتاب الفضائل احمد بن حنبل چنین آمده است:

**ذَكَرَ عَلِيُّ عِنْدَ رَجُلٍ وَعِنْدَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ.**

**فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: أَتَذَكُرُ عَلِيًّا؟!**

در حضور مردی از امیر مؤمنان علی علیه السلام سخن به میان آمد. سعد به این فرد گفت: آیا از علی یاد

می کنی؟!<sup>۲۳</sup>

ابونعیم و برخی دیگر، اصل گفت و گوی میان سعد و معاویه را حذف کرده اند و گفته اند: سعد بن ابی

وقاص گفته است: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

**فِي عَلِيٍّ ثَلَاثٌ خِصَالٌ؛<sup>۲۴</sup>**

علی دارای سه ویژگی است... .

**توجیه نووی**

با عنایت به آن چه طرح شد، دلیل تمامی این تحریفات و اختلاف روایات، مشخص است؛ چرا که این

راویان، سعی نموده اند هر چند با دروغ و بی راهه روی بر اعمال ناشایست سروران خود سرپوش نهند.

۲۲ . تاریخ ابن کثیر: ۷ / ۳۴۰.

۲۳ . فضائل علی علیه السلام، احمد بن حنبل، نسخه خطی.

۲۴ . تاریخ ابن کثیر: ۷ / ۳۴۰، حلیة الأولیاء: ۴ / ۳۵۶.

البته برخی از این افراد، چون نووی از این مسئله پرده برداشته اند. وی می گوید: علما می گویند: روایاتی که از ظاهر آن ها برمی آید که در یکی از صحابه ایرادی وجود دارد؛ باید تأویل شوند. آن ها گفته اند: در روایات افراد ثقه و مورد اعتماد از این گونه موارد نمی باشد مگر این که قابل تأویل هستند. هم چنان که عبارت معاویه نیز قابل تأویل است؛ چرا که در آن تصریح نشده که او به سعد فرمان داده به امیر مؤمنان علی علیه السلام ناسزا بگوید. بلکه علت ممانعت وی را جویا شده است. گویا او خواسته پرسد: آیا خودداری تو از روی ترس یا پرهیزکاری بوده، یا علت دیگری داشته است؟! اگر از روی ورع و بزرگداشت وی بوده است، کار درستی کرده ای، ولی اگر علت دیگری می داشت سعد جواب دیگری می داد.

این تأویل چنان است که گمان می شود سعد، در میان گروهی بوده که همه آن ها به حضرتش دشنام می داده اند، ولی سعد با آن ها همراهی نکرده و چون آن ها را نکوهش نموده، معاویه این سؤال را از وی پرسیده است.

هم چنین علما گفته اند: این روایت را می توان به این مضمون تأویل نمود: چه چیز باعث شد رأی و اجتهاد علی را خطا نشماری و خطای او و درستی رأی و اجتهاد ما را برای مردم آشکار نکنی؟<sup>۲۵</sup> مبارکفوری نیز در شرح این حدیث، توجیه نووی را آورده است.<sup>۲۶</sup>

### بررسی و نقد توجیه نووی

حال باید از خواننده حق جو پرسید: آیا نکاتی را که در این باره گفته شد، می پذیری؟ در پاسخ به این گفته نووی تذکر چند نکته شایسته است:

**نخست آن که** در صورتی که سخن گوینده ای را بتوان به گونه ای مقبول تأویل نمود، این امر به صحابه اختصاص ندارد.

**دوم آن که** اگر تأویل و تفسیر سخنان صحابه لازم است، پس چرا علمای مذکور این امر را در مورد همه صحابه عملی نمی کنند؟!

**سوم آن که** اگر تأویل و تفسیر روایاتی که از ظاهر آن ایرادی بر یکی از صحابه برداشت می شود؛ لازم است، پس چرا این امر را توسعه داده و در مورد روایاتی که درباره فضایل امیر مؤمنان علی گفته شده، اعمال می کنند؟

چرا ظاهر این روایات را نادیده می گیرند و از آن روی برمی تابند؟!

۲۵ . المنهاج، شرح صحیح مسلم بن حجاج: ۱۵ / ۱۷۵.

۲۶ . تحفة الأحمودی، شرح جامع ترمذی: ۱۰ / ۱۵۶.

برای نمونه حدیث مباهله را ذکر می‌کنیم. آنان نه تنها فضایل ذکر شده در این روایت را تأویل کرده‌اند، بلکه آن‌ها را وانهادند و حدیث را تحریف نموده‌اند!

گفتنی است که ما در بخش آینده این مسئله را بررسی خواهیم کرد.

**چهارم آن که تأویل و درست انگاشتن حدیث و روایت در صورتی است که این امکان وجود داشته باشد.** از این رو، این سخن علمای مذکور که «از این روایت بر نمی‌آید که معاویه از سعد خواسته باشد به علی علیه‌السلام ناسزا بگوید، بلکه علت امتناع را پرسیده» سخن دروغی است؛ زیرا هم چنان که در بعضی از نقل‌ها گذشت با صراحت تمام، امر کردن معاویه، ناسزا گفتن او و یا بدگویی برخی افراد، از امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به چشم می‌خورد.

شایان ذکر است که این قراین با وجود پاکسازی‌هایی است که در این نقل‌ها صورت پذیرفته است. با این وجود ابن تیمیه تصریح می‌کند:

**أَنَّ مَعَاوِيَةَ أَمَرَ بِسَبِّ عَلِيٍّ؛<sup>۲۷</sup>**

معاویه دستور داد علی را سب و ناسزا گویند.

وانگهی، خود مسلم و ترمذی متن روایت را به طور کامل نقل کرده‌اند، چنان‌چه قندوزی روایت را از مسلم و ترمذی این‌گونه نقل می‌کند:

سهل بن سعد از پدرش چنین نقل می‌کند:

**أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً أن يسبَّ أبا التراب، قال: أما ما ذكرت ثلاثاً...؛**

معاویه به سعد دستور داد که به ابوتراب دشنام دهد، ولی او در پاسخ گفت: تا هنگامی که سه فضیلت از او به یاد دارم...<sup>۲۸</sup>

**پنجم آن که در بعضی از نقل‌ها این‌گونه آمده است:** «سعد با خشم از معاویه جدا شد و سوگند یاد کرد به نزد او باز نگردد»!!

این رفتار سعد، گفته آنان را که: «گویا معاویه گفته، اگر این اقدام تو از روی ورع باشد... پس حق با توست» تکذیب می‌کند و نادرست بودن این تأویل را تبیین می‌کند.

به هر حال... آن‌چه گفته شد؛ نمونه‌ای از تلاش این افراد برای مستور نگه داشتن زشتی‌های سروران خود است. ما در بخش بعدی نمونه‌های دیگری از تلاش آنان برای کتمان فضایل امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام را مرور خواهیم نمود.

۲۷ . منهاجُ السنَّة: ۵ / ۴۵ .

۲۸ . ینابیعُ الموده: ۱۹۳ .

آری، این مرام و مسلک این گروه است. خداوند آن ها را با کسانی که از آن ها دفاع می کنند و دوستشان دارند، محشور گرداند!!

### به روایت ابن شَبَّه

ابن شَبَّه، در گذشته سال ۲۶۲ هجری نیز به نقل حدیث مباهله پرداخته است. وی می گوید:  
حزامی به نقل از ابن وهب، از لیث بن سعد، از شخصی چنین روایت می کند:  
دو تن از راهبان نجران نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند تا ایشان، اسلام را به آن ها معرفی کند... .  
به گفته این شخص: پیامبر صلی الله علیه وآله آن دو را به مباهله دعوت کرد و برای این کار علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را با خود همراه نمود.

یکی از آن دو به دیگری گفت: این مرد با تو با انصاف رفتار نمود.

آن دو گفتند: ما با شما مباهله نمی کنیم.

آن گاه با نپذیرفتن اسلام، حاضر شدند جزیه بپردازند.<sup>۳۹</sup>

### به روایت حسین بن حکم حبری

حسین بن حکم حبری<sup>۳۰</sup> متوفای سال ۲۸۶ هجری این روایت را نقل کرده است. وی می گوید:  
اسماعیل بن ابان، از اسحاق بن ابراهیم، از ابوهارون، نقل می کند که ابوسعید خدری می گوید:  
زمانی که آیه (تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله با علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام خارج شدند.<sup>۳۱</sup>

### به روایت طبری

طبری این ماجرا را چنین آورده است:

ابن حمید، از عیسی بن فرقد، از ابی جارود نقل می کند که زید بن علی می گوید: در آیه (تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...) مباهله کنندگان، پیامبر صلی الله علیه وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام بودند.  
محمد بن حسین، از احمد بن مفضل، از اسباط، از سدی روایت می کند که با نزول آیه (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...) پیامبر صلی الله علیه وآله دست حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام را گرفت و به علی علیه السلام گفت: در پی ما بیا.

علی علیه السلام با آن ها همراه شد، ولی مسیحی ها به مباهله اقدام نکردند و گفتند: ما می ترسیم... .

۳۹. تاریخ المدینة المنورة: ۱ / ۵۸۳.

۳۰. وی از راویان روایتی است که پیش تر از المستدرک علی الصحیحین حاکم نیشابوری نقل شد.

۳۱. تفسیر حبری: ۲۴۸.



حسن بن یحیی، از عبدالرزاق، از معمر، از قتاده چنین روایت می کند:  
به ما خبر رسید که با نزول آیه (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ)، پیامبر  
خدا صلی الله علیه وآله شبانه به سمت مسیحیان نجران حرکت کرد و چون آن حضرت را مشاهده کردند ترسیدند  
و بازگشتند.

در روایت دیگر معمر از قتاده این گونه نقل می کند:

پیامبر صلی الله علیه وآله هنگام حرکت به سمت مسیحیان نجران دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفتند  
و به فاطمه علیها السلام گفت: در پی ما بیا.

چون دشمنان خدا این صحنه را دیدند، بازگشتند.

در نقل دیگر یونس، از ابن وهب، از ابن زید چنین نقل می کند:

به رسول خدا صلی الله علیه وآله گفتند: اگر مباحله می کردید با گفتن (أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) چه کسانی را با  
خود می بردید؟

فرمود: حسن و حسین را.

روایت دیگر از محمد بن سنان، از ابوبکر حنفی، از منذر بن ثعلبه، از علیاء بن احمر یشکری چنین نقل

شده:

وقتی آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله

فردی را در پی علی، فاطمه و دو پسرشان حسن و حسین علیهم السلام فرستاد تا ایشان را خبر کند...<sup>۳۲</sup>

### به روایت سیوطی

جلال الدین سیوطی نیز به چند طریق حدیث مباحله را نقل کرده است. اینک به مواردی از نقل او

می پردازیم، وی می گوید:

بیهقی در کتاب دلائل النبوة، از طریق سلمه بن عبد یسوع، از پدرش، از جدش چنین آورده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله با ارسال پیام کتبی، مسیحی ها را به مباحله دعوت کرد... و روز بعد حسن و

حسین علیهما السلام را در زیر ردای خود گرفت و به همراه فاطمه علیها السلام که در پشت سر ایشان حرکت

می کرد، برای مباحله به سوی آن ها رفتند. در آن روز، پیامبر خود چندین همسر داشتند... .

حاکم - در روایتی که آن را صحیح دانسته - ابن مردویه و ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوه خود از

جابر چنین نقل کرده اند:

... رسول خدا صلی الله علیه وآله صبح آن روز دستان علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را گرفتند و... .

۳۲ . تفسیر طبری: ۳ / ۲۱۲ و ۲۱۳.

جابر می گوید: آیه (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ...)، درباره آنان نازل شده است.  
 جابر می گوید: منظور از (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام است و منظور از (أَبْنَاءَنَا) حسن و حسین علیهم السلام و منظور از (وَأَبْنَاءَنَا) فاطمه علیها السلام است.  
 ابونعیم در کتاب دلائل النبوه به واسطه کلبی از ابوصالح، از ابن عباس نیز چنین آورده است:  
 ... رسول خدا صلی الله علیه وآله به همراه علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام (به قصد مباحله) حرکت کردند و به همراهان خود گفتند: وقتی من به نفرین اقدام کردم شما آمین بگویید.  
 در این جریان، مسیحیان از اقدام خود منصرف شدند و به پرداخت جزیه رضایت دادند.  
 ابن ابی شیبه، سعید بن منصور، عبد بن حمید، ابن جریر و ابونعیم از شعبی چنین آورده اند:  
 پیامبر صلی الله علیه وآله صبح آن روز حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام را با خود همراه ساختند...  
 مسلم، ترمذی، ابن منذر، حاکم نیشابوری و بیهقی در کتاب السنن الکبری از سعد بن ابی وقاص این گونه آورده اند:

با نزول آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) رسول خدا صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فرا خواند و گفت:

اللهم هؤلاء أهلی؛

خدایا! اینان اهل من هستند.<sup>۳۳</sup>

### به روایت زمخشری

زمخشری در این باره می گوید:

در روایت چنین وارد شده: وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را به مباحله دعوت کردند، گفتند: ما برمی گردیم تا مشورت کنیم.

وقتی آن ها با هم خلوت کردند به فرد صاحب نظر خود، یعنی عاقب گفتند: جناب عبدالمسیح! نظر شما چیست؟

وی در پاسخ گفت: به خدا سوگند! شما مسیحیان می دانید که محمد، رسول خداست و با دلیل و برهان قاطع به رسالت مبعوث شده است. به خدا قسم! هر پیامبری، قومی را به مباحله فراخواند، بزرگ و کوچکشان از بین رفت. اگر شما این اقدام را انجام دهید همه ما هلاک خواهیم شد. اگر می خواهید دین و اصول خود را حفظ کنید، به دیار خود باز گردید.

۳۳. الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور: ۲ / ۳۸ و ۳۹.

صبح آن روز رسول خدا صلی الله علیه وآله در حالی حاضر شدند که حسین علیه السلام را در آغوش داشتند، دست حسن علیه السلام را گرفته بودند و فاطمه علیها السلام در پشت سرشان و علی علیه السلام پشت سر او حرکت می کردند.

ایشان به همراهان می گفتند: وقتی من به نفرین اقدام کردم، شما آمین بگویید. اسقف نجران با دیدن این منظره گفت: ای مسیحیان! من چهره هایی را می بینم که اگر خدا بخواهد، به واسطه آن ها کوهی را از جایش برمی کند. با آنان مباحله نکنید که هلاک می شوید و تا روز قیامت یک مسیحی بر روی زمین نمی ماند.

مسیحیان گفتند: ای ابوالقاسم! ما تصمیم گرفته ایم با شما مباحله نکنیم و ضمن به رسمیت شناختن دین شما، بر دین خود باقی بمانیم. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

**فَإِذَا أُبَيْتُمُ الْمَبَاهِلَةَ فَأَسْلَمُوا يَكُنْ لَكُمْ مَا لِلْمُسْلِمِينَ وَعَلَيْكُمْ مَا عَلَيهِمْ؛**

حال که مباحله نمی کنید اسلام بیاورید تا در حقوق، وظایف و قوانین با مسلمانان برابر باشید. آن ها نپذیرفتند و پیامبر فرمود: پس با شما می جنگم.

آن ها گفتند: ما نمی توانیم با عرب جنگ کنیم. اما با درخواست صلح، از شما می خواهیم از ترساندن ما و گرفتن دینمان خودداری کنید و در مقابل، هر سال دو هزار دست کامل لباس - که هزار دست در ماه صفر و هزار دست دیگر در ماه رجب - تحویل داده می شود و سی زره آهنی معمولی دریافت کنید. پیامبر، این پیشنهاد را پذیرفت و فرمود:

**وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، إِنَّ الْهَلَكَ قَدْ تَدَلَّى عَلَى أَهْلِ نَجْرَانَ، وَلَوْ لَاعَنُوا لِمُسْخَا قَرْدَةً وَخَنَازِيرَ، وَلَا ضَظْرَمَ عَلَيْهِمُ الْوَادِي نَارًا، وَلَا سَتَأَصِلُ اللَّهُ نَجْرَانَ وَأَهْلَهُ حَتَّى الطَّيْرِ عَلَى رُؤُوسِ الشَّجَرِ، وَلَمَّا حَالَ الْحَوْلَ عَلَى النَّصَارَى كَلَّهْمُ حَتَّى يَهْلِكُوا؛**

به آن که جانم در دست اوست سوگند، نابودی برای اهالی نجران نازل شده بود و اگر به مباحله اقدام می کردند هم چون خوک و میمون می شدند و این وادی برای آن ها به آتش مبدل می شد. خداوند، نجران و ساکنانش و حتی پرندگان روی درخت را به طور کامل نابود می کرد و قبل از پایان سال، همه مسیحیان هلاک می شدند. در روایت دیگری عائشه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله ردایی از موی سیاه و دارای نقش و نگار بر دوش انداخت و خارج شد و چون حسن، حسین، فاطمه و علی علیهم السلام آمدند، آن ها را در زیر آن گرفتند و فرمودند: **(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ)**<sup>۳۴</sup>.

زمخشری پس از نقل این روایات چنین می گوید:

ممکن است بپرسید: پیامبر تنها با هدف روشن ساختن دروغ گو از میان خود و خصمش به مباحله اقدام نموده است و باید خود ایشان و تکذیب کنندگان او در آن شرکت کنند. اما چرا فرزندان و زنان را نیز در آن شرکت داد؟

در پاسخ باید بگویم: این اقدام آن حضرت از سویی در دلالت بر این که ایشان به حقایق و درستی راه خود ایمان دارد، تأکید بیشتری دارد؛ چرا که به خود اجازه می دهد عزیزان و پاره های تن خود و دوست داشتنی ترین اطرافیانش را با خود ببرد و تنها به خود اکتفا نکند.

و از سوی دیگر به کذب خصم خود باور دارد تا حدی که می خواهد - در صورت انجام مباحله - عزیزان و نزدیکانش را نیز ریشه کن نماید.

ایشان، فرزندان و زنان را برای مباحله در اولویت قرار داد؛ چرا که آن ها عزیزترین و دوست داشتنی ترین افراد هستند و چه بسا انسان تا سر حد مرگ از آن ها دفاع کند و خود را فدایشان سازد. به همین جهت است که زنان را با خود به جنگ می بردند تا مانع از فرار مبارزان شوند و کسانی را که با جان خود از آن ها دفاع می کردند، «حماة الطعائن؛ زن و ناموس فدا» می نامیدند.

پیامبر صلی الله علیه وآله، فرزندان و زنان را بر «أنفس» مقدم داشت تا جایگاه والا و شأن بالای آنان را نشان دهد و اعلام کند که آنان بر «أنفس» مقدم بوده و باید فدای آن ها شد.

این ماجرا، در بردارنده دلیلی محکم بر فضل و برتری آل عبا علیهم السلام و برهانی واضح بر نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله است؛ چرا که هیچ موافق و مخالفی روایت نکرده است که مسیحیان درخواست ایشان برای مباحله را اجابت کرده اند.<sup>۳۵</sup>

### به روایت ابن اثیر

ابن اثیر نیز، روایت سعد درباره ویژگی های سه گانه امیر مؤمنان علی علیه السلام را به نقل از ترمذی روایت کرده است.<sup>۳۶</sup>

وی، این روایت را به صورت قطعی و مسلم می داند و در کتاب تاریخ خود می گوید:

مسیحیان نجران، عاقب و سید را همراه با گروهی برای مباحله با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله اعزام کردند. با این اقدام، رسول خدا صلی الله علیه وآله به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام به نزد آنان رفتند و آن ها با دیدن پیامبر صلی الله علیه وآله و همراهان گفتند: اینان چهره هایی هستند که اگر به خدا سوگند یاد کنند، می توانند کوه ها را بر کنند.

۳۵. کشف: ۱ / ۳۶۹ و ۳۷۰.

۳۶. اسد الغابة فی معرفة الصحابة: ۴ / ۲۶.

مسیحیان با پیامبر صلی الله علیه وآله مباحله نکردند و به شرط پرداخت دو هزار طاقه لباس - هر دست کامل به ارزش چهل درهم - هم چنین تکریم فرستادگان رسول خدا صلی الله علیه وآله صلح کردند. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز از آن ها عهد و پیمان الاهی، گرفت که در دین فتنه انگیزی نکنند، مالیات نگیرند، ربا نخورند و با آن معامله نکنند.<sup>۳۷</sup>

### به روایت حسکانی

حاکم حسکانی با سندی این ماجرا را این گونه روایت می کند:  
ابواسحاق سبعی، از صله بن زفر، از حذیفه بن یمان چنین نقل می کند:  
عاقب و سید - دو اسقف نجران - پیامبر صلی الله علیه وآله را به مباحله دعوت کردند. عاقب به سید گفت:  
اگر با یارانش قصد مباحله دارد، پیامبر نیست، ولی اگر می خواهد با اهل بیتش به چنین کاری اقدام کند، او پیامبر است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را فرا خواند و در سمت راستش نشانید. سپس حسن علیه السلام را در سمت چپ و حسین علیه السلام را در سمت راست علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام را در پشت سر خود نشانید. عاقب به سید گفت: با او مباحله نکن؛ زیرا خود و دودمان ما رستگار نخواهیم شد.  
در پی این خودداری، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

### لو لاعنونی ما بقیت بنجران عین تطرف؛

اگر با من مباحله می کردند هیچ کس در نجران زنده نمی ماند.<sup>۳۸</sup>  
گفتنی است که بخاری نیز با همین سند، روایت فوق را از حذیفه نقل کرده با این تفاوت که در این روایت، مناقب اهل بیت را حذف کرده و به جای آن فضیلتی برای ابوعبیده قرار داده است. ما در ادامه در این باره بیشتر بحث خواهیم نمود.

### به روایت ابن کثیر

ابن کثیر نیز به نقل این روایت چنین پرداخته است:  
ابوبکر بن مردویه از سلیمان بن احمد، از احمد بن داوود، از بشر بن مهران، از محمد بن دینار، از داوود بن ابوهند، از شعبی نقل می کند که جابر می گوید:  
... رسول خدا صلی الله علیه وآله صبح هنگام دست علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و ...  
جابر می گوید: آیه درباره آنان نازل شده است ...

۳۷ . الکامل فی التاریخ: ۲ / ۲۹۳.

۳۸ . شواهد التنزیل: ۱ / ۱۲۶.

حاکم نیشابوری نیز در المستدرک علی الصحیحین به همین شکل روایت کرده و گفته است:  
هر چند این روایت را بخاری و مسلم به این شکل در صحیح خود نیاورده اند، اما طبق شروط و مبانی  
مسلم، حدیث فوق نیز صحیح است.

ابن کثیر در ادامه می گوید: ابوداود طیالسی این حدیث را از شعبه، از مغیره، از شعبی به شکل مرسل  
روایت کرده است.<sup>۳۹</sup> البته این سند صحیح تر است.

از ابن عباس و براء نیز مانند این روایت، نقل شده است.<sup>۴۰</sup>

شایان یادآوری است که ابن کثیر در کتاب تاریخ خود نخست روایت ناقص بخاری را ذکر کرده و در  
ادامه ماجرا را به نقل از بیهقی از حاکم نیشابوری آورده است که او نیز با سندی این روایت را از سلمه بن  
عبدیشوع، از پدر، از جدش نقل کرده است. البته در این روایت - چنان که خواهد آمد - نامی از علی علیه السلام  
به میان نیامده است.

### به روایت قاری

قاری در شرح این روایت می گوید:

مسلم نقل می کند که سعد بن ابی وقاص می گوید: وقتی این آیه - یعنی آیه موسوم به مباحله - نازل  
شد، آن جا که می فرماید:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا  
وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)؛

رسول خدا صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را فرا خواند و به پاس رابطه برادری و نزدیکی که بینشان بود،  
وی را چون نفس خود دانستند. ایشان ضمن آن که فاطمه علیها السلام، خاص ترین بانو از میان نزدیکانش و نیز  
حسن و حسین علیهما السلام را فرا خواند و آن دو را پسران خود به شمار آوردند و به درگاه الاهی عرضه داشتند:

اللهم هؤلاء أهل بيتي؛

خدایا! اینان اهل بیت من هستند.

مقصود ایشان این بود که آن ها را از ناپاکی مصون دار و به طور کامل پاک و مطهرشان گردان.<sup>۴۱</sup>

### حدیث مباحله و نگاهی به سند آن

اکنون عباراتی را از بزرگان اهل سنت ذکر خواهیم کرد که نشان می دهد همراهی علی، فاطمه و دو  
پسرشان علیهم السلام در روز مباحله با پیامبر صلی الله علیه وآله قطعی است.

۳۹. بنا به اصطلاح اهل سنت، حدیثی مرسل است که راوی میان تابعی و یا صحابی تا رسول خدا صلی الله علیه وآله ذکر نشده باشد، چنان که در این

سند واسطه بین شعبی و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ذکر نشده است.

۴۰. تفسیر ابن کثیر: ۱ / ۳۱۹.

۴۱. المرقاة فی شرح المشكاة: ۵ / ۵۸۹.

حاکم نیشابوری می گوید: در تفاسیر به صورت متواتر از عبدالله بن عباس و دیگران این گونه نقل شده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز مباحله، دستان علی، حسن و حسین علیهم السلام را گرفت و از فاطمه خواست پشت سر آنان حرکت کند. آن بزرگوار در آن روز فرمود:

هؤلاء أبناؤنا وأنفسنا ونساؤنا، فهلموا أنفسكم وأبناءكم ونساءكم ثم بنتهل فنجعل لعنة الله على الكاذبين؛

اینان، مصداق فرزندان، زنان و نفوس ما هستند. شما نیز نفوس، فرزندان و زنان خود را به مباحله بیاورید تا لعنت خدا را متوجه دروغگویان سازیم.<sup>۴۲</sup>  
جصاص در این زمینه می گوید:

سیره نویسان و راویان احادیث و آثار، درباره این که پیامبر صلی الله علیه وآله برای مباحله با مسیحیانی که او را به مباحله خوانده بودند، حسن، حسین، علی و فاطمه علیهم السلام را با خود همراه ساخته با یکدیگر اختلاف<sup>۴۳</sup> ندارند.

ابن عربی مالکی در این باره می گوید:

مفسران روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه وآله با مسیحیان نجران مناظره کرد و آن گاه که با دلیل و برهان بر آن ها غلبه کرد، آن ها از پذیرش اسلام و تبعیت از آن بزرگوار، سرباز زدند.  
از همین رو خداوند این آیه را نازل فرمود. در پی نزول آیه، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و مسیحیان را به مباحله دعوت کرد.<sup>۴۴</sup>

ابن طلحه شافعی در این مورد می گوید:

راویان ثقه و مورد اعتماد و دقیق نقل کرده اند که آیه مباحله، درباره علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.<sup>۴۵</sup>

قاضی ایجی و شریف جرجانی نیز بر این موضوع اعتراف کرده اند که اخبار صحیح و معتبر در نزد علمای حدیث شناسی دلالت دارند بر این که پیامبر صلی الله علیه وآله، تنها علی، فاطمه و دو پسر آن ها علیهم السلام را برای مباحله فراخواندند.

البته ما در بخش مربوط به دلالت آیه مباحله، عبارات این دو عالم سنی را به طور کامل ذکر خواهیم کرد.

۴۲ . معرفة علوم الحديث: ۵۰.

۴۳ . احکام القرآن: ۲ / ۱۶.

۴۴ . احکام القرآن: ۱ / ۱۱۵، چاپ السعادة، مصر، اما در نسخه ای که نگارنده در اختیار دارد: ۱ / ۳۶۰ نام حضرت علی علیه السلام نیامده است.

۴۵ . مطالب السؤل: ۷.

### امیرمؤمنان علی علیه السلام و نوشتن صلح نامه

در بسیاری از کتاب ها از جمله کتاب السنن الکبری این گونه آمده است:  
علی علیه السلام به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله متن صلح نامه را برای مسیحیان نجران نگاشتند.<sup>۴۶</sup>  
ابن شُبّه، بلاذری و دیگران متن صلح نامه را نیز نقل کرده اند. همین موضوع نشان می دهد که آنان از این صلح نامه نگهداری می کرده اند.  
بلاذری در این باره می گوید:  
یحیی بن آدم می گوید: من نوشته ای مشابه این نوشته در دست اهالی نجران دیده ام که در پایین آن نوشته شده بود: نویسنده: علی بن ابی طالب.<sup>۴۷</sup>

### روز مباحله و نگاهی به اعمال مستحبی آن

خداوند متعال، در روز مباحله، حقانیت نبوت پیامبر خود را برای مسیحیان آشکار کرد و جهانیان را با مقام و منزلت علی و اهل بیت علیهم السلام آشنا نمود.  
از همین رو این روز، از بزرگ ترین اعیاد اسلامی و سرور انگیزترین روزهای مؤمنان به شمار می رود و بر هر مسلمان واجب است تا آن جا که می تواند شکر این نعمت را به جا آورد... .  
به همین مناسبت این روز یعنی بیست و چهارم ذی حجه که از روزهای شادی شیعه به شمار می رود،<sup>۴۸</sup> اعمال و مستحباتی چون غسل، روزه، نماز، دعا و... در کتاب های نگاشته شده در این باره، وارد شده است.<sup>۴۹</sup>

---

۴۶ . السنن الکبری، بیهقی: ۱۰ / ۱۲۰.

۴۷ . فتوح البلدان: ۷۶ - ۷۷.

۴۸ . مسار الشیعه، شیخ مفید: ۴۱.

۴۹ . مصباح المتهدد: ۷۵۸ - ۷۶۷، الاقبال: ۵۱۵.



بخش دوم:

تلاش های بیهوده و دروغ های عجیب و غریب

## حدیث مباهله و تلاش های بیهوده برخی عالمان

با این که قضیه مباهله و نزول آیه مبارکه درباره اهل بیت علیهم السلام از درخشان ترین مناقب امیر مؤمنان علی علیه السلام به شمار می رود و از امامت وی بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله حکایت دارد، اما چنان که خواهیم دید برخی از متکلمان اهل سنت، شبهاتی را مطرح کرده اند. اما برخی دیگر با تلاش های خود کوشیده اند اصل و متن حدیث را نشانه بروند. البته این مسأله نشان می دهد که آنان به مفهوم حدیث و بی فایده بودن زیر سؤال بردن مضمون آن، اعتراف دارند.

از جمله این تلاش ها می توان موارد زیر را نام برد:

### ۱. پنهان و سانسور اصل حدیث

برخی از علمای اهل سنت اصل حدیث را ذکر نمی کنند. در حالی که خود حدیث، در بردارنده شواهدی است که بر نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و برتری دین اسلام بر ادیان دیگر حکایت دارد. از جمله این افراد می توان به ابن هشام اشاره کرد<sup>۵۰</sup> که ابن سیّد الناس نیز از وی تبعیت کرده است.<sup>۵۱</sup> اینک روایت ابن سیّد الناس را که در واقع چکیده گفتار ابن هشام است پیرامون جریان مباهله می آوریم:

«سپس رسول خدا صلی الله علیه وآله در ماه ربیع الآخر یا جمادی الاولی سال دهم هجری، خالد بن ولید را نزد بنی حارث بن کعب در نجران فرستاد و به وی دستور داد سه بار آن ها را به اسلام دعوت کند و در صورت خودداری با آن ها پیکار نماید. خالد، راهی نجران شد و چون به آن جا رسید، از سواران خواست به مردم بگویند: اسلام بیاورید تا در امان بمانید.

با این اقدام، اهالی نجران اسلام را پذیرفتند و خالد آن ها را با تعالیم اسلام آشنا نمود و با ارسال پیامی کتبی، پیامبر صلی الله علیه وآله را از این امر آگاه کرد.

۵۰. السیرة النبویه : ۲ / ۹۵۲.

۵۱. عیون الاثر فی المغازی والسیر: ۲ / ۲۴۴.

در پاسخ نامه خالد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از وی خواست به همراه هیئتی از آن ها برگردد. وی به همراه این گروه بازگشت. یکی از این افراد قیس بن حصین ذی الغصه بود... آن حضرت قیس بن حصین را امیر هیئت نجرانی کرد.

این گروه در روزهای پایانی ماه شوال یا در ذی قعدة به نجران بازگشتند و چهار ماه بعد از این تاریخ بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وفات یافت.

## ۲. پنهان و سانسور حدیث مباحله

اکنون به افرادی اشاره خواهیم کرد که در زمینه پنهان و سانسور حدیث مباحله فعالیت داشته اند.

### بخاری و حدیث مباحله

بخاری در کتاب المغازی صحیح خود در عنوان «داستان اهل نجران» چنین می نگارد:

عباس بن حسین، از یحیی بن آدم، از اسرائیل، از ابی اسحاق، از صله بن زفر، از حذیفه این گونه نقل می کند:

عاقب و سید - دو شخصیت اول نجران - به قصد مباحله به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آمدند. یکی از آن دو به دیگری گفت: مباحله نکن، به خدا سوگند! اگر او، پیامبر خدا باشد و ما مباحله کنیم خود و دودمان رستگار نخواهیم شد.

آن دو به پیامبر گفتند: هر چه بخواهی به تو عطا می کنیم، ولی فردی را با ما بفرست که به طور کامل امین و مورد اعتماد باشد.

پیامبر در پاسخ آن دو فرمود: حتماً فردی کاملاً امین با شما می فرستم.

هر یک از اصحاب می خواست تا این شرافت نصیب او گردد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

ابوعبیده بن جراح برخیز!

وقتی ابوعبیده برخاست، رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت: این شخص، امین این امت است.

بخاری روایت دیگر را این گونه نقل می کند:

محمد بن بشار از محمد بن جعفر، از شعبه، از ابواسحاق از صله بن زفر، از حذیفه نقل می کند:

اهالی نجران به نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند: فردی امین برای ما بفرست.

پیامبر فرمود: حتماً فردی امین و کاملاً مورد اعتماد را خواهم فرستاد.

هر یک از مردم می خواست تا این شرافت نصیب او گردد که آن پیامبر، ابوعبیده بن جراح را اعزام کردند.<sup>۵۲</sup>

### نگاهی به تحریف بخاری

ما پیش تر روایت حذیفه بن یمان را - که قاضی حسانی با همین سند نقل کرده - آوردیم. اما بخاری علت مباهله، نزول آیه مبارکه و خروج پیامبر به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را ذکر نکرده است!

پوشیده نیست که روایت وی تحریف شده و عبارات آن کاملاً از هم گسسته و نامتناسب است. او می گوید: «به نزد وی آمدند و خواستند مباهله کنند یکی به دیگری گفت: این کار را نکن.»

خوب به عبارت او دقت کنید:

«آنان آمدند، می خواستند با ایشان مباهله کنند.»

این نشان می دهد که بی شک چیزی روی داده است که:

«یکی به دیگری گفت...».

حال باید پرسید: چه چیزی روی داد که ماجرای مباهله رخ داد و یکی از این دو نفر به همراه خود گفت:

مباهله نکنیم و از این کار انصراف بدهیم؟!!

از طرفی، به نقل بخاری دقت کنید، او می گوید: «گفتند: هر چه بخواهی به تو عطا می کنیم.»

این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه وآله چیزی از آنان نخواست بود، و فقط آن دو را به پذیرش اسلام و تعالیم آن دعوت کرده بود که آن ها نپذیرفتند و از همین رو به جنگ دعوتشان نمود و با شنیدن این سخن، دو شخص مذکور، درخواست صلح و پرداخت جزیه نمودند.

پیامبر صلی الله علیه وآله نیز با درخواست آن ها موافقت نمود و علی علیه السلام صلح نامه ای را تنظیم کرد و

آن را نوشت.

### ابن حجر عسقلانی و توجیه تحریف بخاری

واقعیت آن است که ابن حجر عسقلانی در شرح خود بر صحیح بخاری به شکلی بسیار مختصر و ناقص

به نزول آیه و خروج پیامبر صلی الله علیه وآله به همراه اهل بیت علیهم السلام اشاره کرده است!!

بخاری، ضمن حذف حدیث مباهله و تلاش در جهت سانسور فضل و برتری اهل کساء علیهم السلام،

فضیلتی را برای ابوعبیده ثبت کرده است.

او می گوید: «آن دو به پیامبر صلی الله علیه وآله گفتند: فردی امین برایمان بفرست.»

پیامبر نیز ابوعبیده بن جراح را اعزام کرد... .

در حالی که در بسیاری از کتاب ها آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی مرتضی علیه السلام را به نزد آنان فرستاد. حافظ اهل سنت ابن حجر عسقلانی، با درک این موضوع، در صدد رفع تعارض برآمده و از همین رو گفته است: بنا به گفته ابن اسحاق، پیامبر صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را نزد اهالی نجران فرستاد تا جزیه و صدقات (زکات) آن ها را جمع آوری کند.

این قضیه با داستان ابوعبیده متفاوت است؛ چرا که ابوعبیده همراه مسیحیان به نجران رفت و با گرفتن اموال مورد اشاره در صلح نامه بازگشت.

حال آن که علی علیه السلام بعد از آن، بنا به خواست پیامبر صلی الله علیه وآله به آن جا رفت تا جزیه غیر مسلمان ها و صدقات (زکات) مسلمان شده ها را بگیرد. البته خدا بهتر می داند.<sup>۵۳</sup>

### رد توجیه

باید بگوییم: ما در روایتی که در این باره آمده تنها پذیرش جزیه به معنای قبول پرداخت اموال مورد اشاره در صلح نامه پیامبر صلی الله علیه وآله را مشاهده کردیم.

از میان اموال مورد اشاره در صلح نامه دو هزار دست کامل لباس - هزار دست در هر ماه رجب و هزار دست در هر ماه صفر - بود.

البته این پرداخت جزیه در زمان ابوبکر و عمر جاری بود و آن دو این اموال را از آن ها می گرفتند، اما عثمان از مقدار آن کاست و نوشته ای به این شکل تنظیم کرد:

**إِنِّي قَدْ وَضَعْتُ عَنْهُمْ مِنْ جَزِيَّتِهِمْ مَائَتِي خُلَّةً لُوجِهَ اللَّهِ؛**

من به خاطر رضای خدا، دویست دست کامل لباس از جزیه آنان کسر می کنم!<sup>۵۴</sup>

در ادامه باید گفت: دو فرد مذکور در روزهای آخر ماه شوال یا ذی قعدة به نجران بازگشته اند.<sup>۵۵</sup> می بینیم که از ماه رجب و یا صفر سخنی به میان نیامده است و موعد آن نرسیده بود که از اموال صلح نامه چیزی پرداخت شود تا کسی مأمور گرفتن آن باشد!

بنابر آن چه گفتیم توجیه ابن حجر عسقلانی برای رفع تعارض، نادرست است.

شاید به همین دلیل است که مسلم به این توجیهاات نپرداخته است. او از ابواسحاق، از صلۀ بن زفر آورده که حذیفه می گوید:

اهالی نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند: ای رسول خدا! فردی را نزد ما بفرست.

۵۳ . فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: ۸ / ۷۴ .

۵۴ . فتوح البلدان: ۷۷۱ .

۵۵ . عیون الاثر: ۲ / ۲۴۴ و منابع دیگر.

پیامبر در جواب گفتند: حتماً فردی امین را خواهیم فرستاد.<sup>۵۶</sup>

باید گفت: تمجید از امین بودن ابوعبیده تا حدی است که راویان حدیث، روایتی با عبارت «ابوعبیده، امین این امت است» نقل کرده اند.

ما در کتاب بزرگ خود به تفصیل درباره سند و دلالت این روایات سخن گفته ایم.<sup>۵۷</sup>

### ابن سعد و حدیث مباحله

محمد بن سعد در کتاب الطبقات الكبرى تحت عنوان «هیئت نجران» آورده است:

رسول خدا صلی الله علیه وآله پیامی کتبی برای مسیحیان نجران فرستاد. در پی این پیام، هیئتی چهارده نفره از بزرگان آن ها، از جمله عاقب، همان عبدالملک، به نزد پیامبر آمدند. پیامبر صلی الله علیه وآله، آنان را به اسلام دعوت کرد، ولی آن ها نپذیرفتند. در این دیدار که دو طرف، دلایل و براهین زیادی در دفاع از خود ارائه کردند، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ضمن آشنا نمودن آن ها به تعالیم و آموزه های قرآن فرمود:

### إِنْ أَنْكَرْتُمْ مَا أَقُولُ لَكُمْ فَهَلِّمُوا أَبَاهِلَكُمْ؛

اگر گفته های مرا باور ندارید بیایید با شما مباحله کنم.

آن ها این پیشنهاد را پذیرفتند و رفتند.

عبدالملک به همراه دو تن از شخصیت های بانفوذ نجران به نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و گفت: ما تصمیم گرفته ایم مباحله نکنیم و به حکم شما در پرداخت آن چه دوست داری گردن نهیم. صلح می کنیم و جزیه می پردازیم.

پیامبر صلی الله علیه وآله نیز با این شرایط که... صلح را پذیرفت و در حضور شاهدانی چون ابوسفیان بن حرب، اقرع بن حابس و مغیره بن شعبه صلح نامه را تنظیم کرد.

با این تصمیم، مسیحیان به نجران بازگشتند و طولی نکشید که سید و عاقب نزد پیامبر بازگشتند و اسلام آوردند. پیامبر آن دو را در خانه ابویوب انصاری سکونت دادند.

نجرانی ها نیز تا زمان وفات پیامبر صلی الله علیه وآله به مفاد صلح نامه عمل می کردند...<sup>۵۸</sup>

### طبری و حدیث مباحله

طبری از جمله هیئت هایی را که در سال دهم هجرت به خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مشرف شدند،

هیئت نجران ذکر می کند و می گوید:

۵۶. صحیح مسلم: ۷ / ۱۳۹.

۵۷. نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار: ۱۱ / ۳۱۵ - ۳۳۸.

۵۸. الطبقات الكبرى: ۱ / ۳۵۷ و ۳۵۸.

در این سال هیئت عاقب و سید از نجران آمد و رسول خدا صلی الله علیه وآله صلح نامه ای را برای آنان تنظیم نمود.<sup>۵۹</sup>

هم چنین وی در باب «خروج الأمراء و العمال علی الصدقات» خروج فرماندهان و کارگزاران برای جمع آوری صدقات» می گوید:

پیامبر صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را به نزد اهالی نجران فرستاد تا صدقات (زکات) و جزیه هاشان را جمع آوری کند و برای پیامبر بفرستد.<sup>۶۰</sup>

#### ابن جوزی و حدیث مباحله

ابن جوزی درباره این ماجرا چنین می گوید:

در سال دهم هجری عاقب و سید از مردم نجران به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آمدند و آن حضرت صلح نامه ای را برای ایشان تنظیم کرد.<sup>۶۱</sup>

#### ابن خلدون و حدیث مباحله

ابن خلدون حدیث مباحله را این گونه نقل می کند:

در همین سال (دهم هجرت)، هیئت مسیحیان نجران به همراه هفتاد سواره نزد پیامبر آمدند. پیشگام و امیرشان عاقب عبدالمسیح از قبیله کنده و اسقفشان ابوحرثه از قبیله بکر بن وائل و سید ایهم بودند. این افراد درباره دینشان به مناظره نشستند و چون آیات نخستین سوره آل عمران و آیه مباحله را از زبان پیامبر شنیدند از مباحله خودداری کردند.

آنان به قصد مشورت درباره مباحله از گرد پیامبر پراکنده شدند و در نهایت درخواست صلح کردند. پیامبر به شرط اعطای هزار دست کامل لباس در ماه صفر، هزار دست دیگر در ماه رجب و نیز سی عدد زره و نیزه و اسب و پارچه پشمی، صلح نامه ای را برای آنان تنظیم کرد.

آن ها بعد از پیمان صلح از پیامبر صلی الله علیه وآله خواستند که برای جمع آوری این اموال برایشان والی تعیین کند. این بود که پیامبر ابوعبیده بن جراح را به همراهشان فرستاد. مدتی بعد عاقب و سید به حضور پیامبر آمدند و ایمان آوردند.<sup>۶۲</sup>

### ۳. پنهان و سانسور نام علی!!

۵۹. تاریخ الطبری: ۱۳۹/۳.

۶۰. تاریخ طبری: ۱۴۷/۳.

۶۱. المنتظم فی تاریخ الامم: ۴ / ۳ حوادث سال دهم هجری.

۶۲. تاریخ ابن خلدون: ۴ / ۸۳۶ و ۸۳۷.

عده ای دیگر نیز سعی کرده اند نام حضرت علی علیه السلام را مستور نگه دارند. اینک به تلاش برخی از آن ها اشاره می کنیم:

عده ای از صاحبان جوامع حدیثی نام حضرت علی علیه السلام را از حدیث حذف نموده اند. مانند روایتی که پیش تر از پدر بزرگ سلمه بن عبد یسوع ذکر شد. حتی عده ای هم چون صاحب البحر المحیط - چنان که خواهد آمد - در روایت مسلم دخل و تصرف نموده اند و نام علی علیه السلام را حذف کرده اند!!

بلاذری نیز در کتاب خود با بیان موضوعی تحت عنوان «صلح نجران» می گوید: هنگامی که خداوند متعال آیه (ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ \* إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ... عَلَى الْكَاذِبِينَ)<sup>۶۳</sup> را نازل کرد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله این آیه را به دو بزرگ مسیحیان قرائت کرد و آن ها را به مباحله فراخواند، آن گاه داستان فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام گرفت و آماده مباحله شد.

یکی از آن دو به دیگری گفت: از کوه بالا برو و با آنان مباحله نکن؛ چرا که گرفتار عذاب خواهی شد. آن شخص گفت: نظر خودت چیست؟

گفت: جزیه می پردازیم و با وی مباحله نمی کنیم...<sup>۶۴</sup>

ابن قیّم با صرف نظر از روایت مسلم و دیگران به روایت پدر بزرگ سلمه اکتفا می کند و می گوید: حاکم نیشابوری روایتی را از اصم، از احمد بن عبد الجبار، از یونس بکیر، از سلمه بن عبد یسوع، از پدرش، از جدّش نقل می کند که یونس - از مسیحیان مسلمان شده - می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله پیام کتبی به مسیحیان نجران فرستاد... . وی داستان را این گونه ادامه می دهد:

رسول خدا صلی الله علیه وآله بامدادان بعد از آگاه سازی مسیحیان از مباحله، حضرت حسن و حسین علیهما السلام را در زیر ردای خود گرفتند و در حالی که فاطمه علیها السلام در پشت سرشان حرکت می کرد به منظور مباحله آمدند، در حالی که در آن روز پیامبر صلی الله علیه وآله چندین همسر داشتند...<sup>۶۵</sup> ابن کثیر نیز در البدایه و النهایه به همین شکل عمل کرده است.<sup>۶۶</sup> روایت هایی که از شعبی نقل شده به چند شکل است:

۶۳ . سوره آل عمران: آیه ۵۸ و ۵۹.

۶۴ . فتوح البلدان: ۷۵ و ۷۶.

۶۵ . زاد المعاد فی هدی خیر العباد: ۳ / ۳۹ و ۴۰.

۶۶ . البدایة و النهایه: ۵ / ۵۳.



**یکم.** روایت وی از جابر بن عبدالله که در آن گفته شده: آیه در شأن علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

**دوم.** روایتی که نام علی علیه السلام در آن حذف شده است و گروهی نیز از او و سیوطی از قول این گروه، روایت مذکور را - چنان که ذکر شد - آورده اند.  
طبری پس از نقل روایتی که ابن حمید از جریر، از مغیره، از شعبی نقل کرده و نام علی علیه السلام در آن حذف شده، می گوید:

ابن حمید به نقل از جریر می گوید: به مغیره گفتم: مردم روایت می کنند که در جریان مباحله، علی علیه السلام حضور داشته است!  
او در پاسخ گفت: شعبی نام وی را ذکر نکرده است. نمی دانم به خاطر بدبینی و نفرت بنی امیه به علی علیه السلام بوده، یا این که او حضور نداشته است.<sup>۶۷</sup>

**سوم.** حذف نام علی علیه السلام و افزودن عبارت: «برخی از صحابه پیامبر!!» که هم اکنون بدان اشاره می کنیم.

#### ۴. حذف نام علی علیه السلام و افزودن «برخی از صحابه پیامبر»

ما این روایت را فقط از ابن شُبّه، از شعبی بدین شکل یافتیم. در این روایت آمده است:  
ابوولید احمد بن عبدالرحمان قرشی، از ولید بن مسلم، از ابراهیم بن محمد فزاری، از عطاء بن سائب، از شعبی چنین نقل می کند:

هیئت نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند و گفتند: برای ما از عیسی بگو... .  
شعبی در ادامه می گوید: صبح هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله به همراه حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام و برخی از صحابه برای مباحله رفت.

مسیحیان چون به پیامبر رسیدند، گفتند: ما برای مباحله نیامده ایم و آمده ایم تا برایمان جزیه تعیین کنید...<sup>۶۸</sup>

به راستی اگر منظور از عبارت «صبح هنگام رسول خدا صلی الله علیه وآله به همراه حسن...» این باشد که پیامبر صلی الله علیه وآله قصد داشته با اهل بیت خود مباحله نماید، پس چگونه ادّعا می کنید که پیامبر صلی الله علیه وآله برخی از صحابه را با اهل بیتش همراه ساخته است!!!

بر فرض این که برخی از صحابه نیز با پیامبر همراه شده باشند، چرا راوی حداقل از علی علیه السلام نام نبرده است!!!

۶۷. تفسیر الطبری: ۳ / ۲۱۱.

۶۸. تاریخ مدینه منوره: ۱ / ۵۸۱ - ۵۸۲.

باید گفت: شعبی - اگر این تحریفات از خود او باشد، نه دیگران - فردی است که به امویان گرایش بسیار دارد.

گفتنی است که شعبی، از افراد مورد اعتماد مروانیان، قاضی آن‌ها در کوفه و از مقربان و ندیم و همدم عبدالملک مروان بوده است. تمامی این‌ها و موارد دیگر در شرح حال وی در کتاب‌ها موجود و می‌توان به آن‌ها مراجعه کرد.

## ۵. تحریف روایت با افزودن نام عائشه و حفصه

این نوع تحریف را در روایت حلبی یافته ایم. او می‌گوید:

در نقلی این گونه آمده است:

مسیحیان، زمان مباحله را صبح روز بعد تعیین کردند. صبح هنگام، پیامبر صلی الله علیه وآله به همراه حسن، حسین، فاطمه و علی علیهم السلام به نزد آنان رفت و گفت:

اللهم هؤلاء أهلی... ;

خدایا! اینان اهل من هستند...

در روایتی دیگر آمده: عمر به پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: ای رسول خدا! اگر مباحله می‌کردید با چه کسانی می‌رفتید؟

حضرت فرمود: با علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم السلام، عایشه و حفصه.

و بر این مطلب - یعنی افزودن نام عایشه و حفصه - سخن خدای متعال (نِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُم) دلالت

دارد (!) و مسیحیان با پیامبر صلی الله علیه وآله صلح کردند که...<sup>۶۹</sup>

## ۶. حذف نام فاطمه علیها السلام و افزودن نام‌های ابوبکر با پسرش، عمر با پسرش و عثمان با

### پسرش

این نوع تحریف را فقط در روایت ابن عساکر در بخش شرح حال عثمان در کتاب تاریخ مدینه دمشق یافتیم.

ابن عساکر در این باره چنین نقل می‌کند:

ابوعبدالله محمد بن ابراهیم، از ابوالفضل بن کربدی، از ابوالحسن عتیقی، از ابوالحسن دارقطنی، از ابوالحسین احمد بن قاج، از محمد بن جریر طبری، از سعید بن عنبسه رازی، از هیشم بن عدی، از جعفر بن محمد، از پدرش این گونه نقل می‌کند:

۶۹. انسان العیون - السیره الحلبیه: ۳ / ۲۳۶.

هنگامی که آیه (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَكُمْ) نازل شد، پیامبر با ابوبکر و پسرش، عمر و پسرش، عثمان و پسرش و علی و پسرش برای مباحله آمدند.<sup>۷۰</sup>

این روایت را جلال الدین سیوطی، شوکانی، آلوسی و مراغی نیز به نقل از ابن عساکر آورده اند و در برابر این روایت سکوت کرده اند!!<sup>۷۱</sup>

البته فقط آلوسی به سخن آمده و می گوید: این روایت بر خلاف روایتی است که دیگران نقل کرده اند.

### بررسی و نقد این روایت ساختگی

آن چه گفته شد تلاش راویان اهل سنت برای تحریف شکل حدیث مباحله است. افزون بر آن برخی با کلماتی چون «گفته شده»، «روایت شده» و عبارات دیگر در صدد ناچیز انگاشتن این حدیث برآمده اند.

به هر حال، شایسته است به تحریفات که به شکل افزایش و یا کاهش عبارت صورت گرفته بیش از این توجه نکنیم؛ چرا که پیداست امویان با هدف پنهان ساختن مناقبی که خود می دانستند از برتری اهل بیت علیهم السلام حکایت دارد، سعی داشتند این حدیث را نیز به مانند احادیث غدیر، منزلت و دیگر احادیث تحریف کنند.

آنان، در حدیث مباحله تلاش کردند چه به صورت حذف اصل آن و چه به شکل حذف نام های «علی و فاطمه طاهره علیهما السلام»، این فضیلت را پنهان سازند...

اگر این حدیث از برتری اهل بیت علیهم السلام - چنان که خواهیم گفت - حکایت نداشت برخی از آن ها در کنار نام «فاطمه علیها السلام»، نام عایشه و حفصه را ذکر نمی کردند!!

برخی از این راویان بر آن بوده اند تا فضیلتی را که این حدیث بر آن دلالت دارد از انحصار اهل بیت علیهم السلام خارج سازند و بگویند: این فضیلت فقط از آن اهل بیت نیست.

از همین رو روایتی را از زبان یکی از اهل بیت - روایت امام صادق از امام باقر علیهما السلام - وضع نموده اند که بر اساس آن، خلفای سه گانه هم رتبه علی علیه السلام و فرزندان ایشان نیز هم رتبه فرزندان آن حضرت هستند. آنان این روایت را به ائمه علیهم السلام انتساب می دهند تا آن را در بین مردم عادی رواج دهند!!

آنان، در ابواب مختلف تفسیر، فقه و فضایل، روایات زیادی را جعل و به اهل بیت علیهم السلام و فرزندان آنان نسبت داده اند.<sup>۷۲</sup>

هیچ یک از مُعْجَم نویسندگان و صاحبان کتاب های موسوم به صحیح و یا مُسْنَدها، روایت ابن عساکر را نقل نکرده اند. بنابر قواعد حدیث شناسی اهل سنت، روایت ابن عساکر، در برابر روایتی که احمد بن حنبل،

۷۰. تاریخ مدینه دمشق - شرح حال عثمان بن عفان - : ۱۶۸ - ۱۶۹.

۷۱. الدر المنثور: ۴۰/۲، فتح القدیر: ۳۴۸/۱، روح المعانی: ۱۹۰/۳، تفسیر مراغی: ۱۷۵/۴.

۷۲. گفتنی است که ما نمونه هایی از این مورد را در آثار منتشر شده خود آورده ایم.

مسلم، ترمذی و دیگران آن را نقل و حاکم نیشابوری بر تواتر و دیگران بر ثبوت آن، تصریح کرده اند، قدرت عرض اندام ندارد.

واقعیت آن است که حتی ابن تیمیه نیز که به روایت های سست و بی پایه چنگ می زند تا باورهای نادرست خودش را اثبات کند به این روایت ابن عساکر توجهی نکرده است. سند این روایت ضعیف و مضمون آن کاملاً دروغ و ساختگی است. برای بررسی سند این روایت، فقط به دو تن از رجال آن اشاره می کنیم:

#### ۱. سعید بن عبسه رازی

صاحبان کتاب های صحاح، سنن و دیگر مجامع روایی روایتی از سعید بن عبسه نقل نکرده اند و باید گفت: او دروغگوست.

ابن ابی حاتم درباره وی می گوید: سعید بن عبسه، ابوعثمان خزاز رازی... کسی است که پدرم از وی روایت شنیده، ولی روایتی از او نقل نکرده است و درباره او گفته: در او باید تأمل نمود.

عبدالرحمان می گوید: از علی بن حسین شنیدم که گفت: وقتی از یحیی بن معین درباره سعید بن عبسه رازی سؤال شد، پاسخ داد: او را نمی شناسم.

گفته شد: سعید بن عبسه از ابوعبیده حداد «حدیث والآن»<sup>۷۳</sup> را روایت کرده است. یحیی بن معین با شنیدن این سخن گفت: (پس معلوم می شود) این شخص دروغگوست.

عبدالرحمان می گوید: از علی بن حسین شنیدم که می گفت: سعید بن عبسه دروغگوست، از پدرم نیز شنیدم که می گفت: او راست نمی گفت.<sup>۷۴</sup>

#### ۲. هیثم بن عدی

همه بر این باورند هیثم بن عدی کذاب است.

ابن ابی حاتم می گوید: از یحیی بن معین درباره هیثم بن عدی سؤال شد.

گفت: او از اهل کوفه و فردی غیر قابل اعتماد و کذاب است. از پدرم درباره وی پرسیدم. او در جواب گفت: روایت هایش متروک است.<sup>۷۵</sup>

ابن حجر عسقلانی در کتاب لسان المیزان از زبان افراد زیر درباره وی این گونه آورده است:

بخاری می گوید: هیثم بن عدی ثقه و مورد اعتماد نیست. او دروغ می گفت.

یحیی بن معین نیز همانند بخاری اظهار نظر کرده است.

<sup>۷۳</sup> «والآن عدوی» یکی از راویان است که فقط از او یک روایت طولانی درباره شفاعت نقل شده که آن را «حدیث والآن» می نامند. رک: تاریخ بغداد:

۴۰۷/۲

۷۴. الجرح والتعديل: ۵۲/۴.

۷۵. همان: ۸۵ / ۹.

ابوداوود می گوید: او کذاب است.  
نسائی و عدّه ای دیگر می گویند: روایات او را کسی نقل نمی کند.  
ابن مدینی می گوید: من او را در هیچ چیز قبول ندارم.  
ابوزرعه می گوید: او هیچ اعتباری ندارد.  
عجلی می گوید: او کذاب است.  
ساجی می گوید: او دروغ می گفت.  
احمد می گوید: اخباری نقل کرده، ولی دارای تدلیس نیز بوده است.  
حاکم و نقّاش می گویند: او روایاتی غیرقابل قبول را به روایان ثقه و مورد اعتماد نسبت داده است.  
محمود بن غیلان می گوید: احمد، یحیی و ابوخیثمه او را رد کرده اند.  
ابن سکن، ابن شاهین، ابن جارود و دارقطنی وی را از روایان ضعیف به شمار می آورند.  
اگر هیشم از رجال یک حدیث باشد، افرادی چون طحاوی در مشکل الحدیث و بیهقی در السنن الکبری،  
نقّاش و جوزجانی در تألیفات خود پیرامون روایات جعلی، آن روایت را دروغ می دانند.<sup>۷۶</sup>  
فرض کنیم ابن عساکر این روایت جعلی را در کتاب تاریخ مدینه دمشق آورده باشد، واقعیت آن است که  
این کتاب چنان که ابن تیمیه<sup>۷۷</sup> و دیگران نیز تصریح می کنند، دربردارنده جعلیات بسیاری است. بنابراین، چرا  
باید شخصیتی هم چون سیوطی و دیگر هم فکانش این حدیث را در تفسیر قرآن کریم و بیان مقصود کلام  
الله ذکر کنند؟!!

---

۷۶ . لسان المیزان: ۶ / ۲۰۹.

۷۷ . منهاج السنّه: ۷ / ۴۰.

بخش سوم:

دلالت آیه مباحله بر امامت

## جایگاه ویژه روز مباحله

اکنون شایسته است به جایگاه والای روز مباحله نگاهی کنیم. سید بن طاووس رحمه الله در کتاب اقبال بصالح الاعمال چنین می نگارد:

بدان که روز مباحله پیامبر صلی الله علیه وآله با مسیحیان نجران، بسیار عظیم الشأن بوده و از نشانه ها و کرامات بسیاری حکایت دارد.

از جمله این آیات و نشانه ها می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- نخستین باری است که خداوند باب مباحله را برای این ملت گشود تا به هنگام انکار ادله و براهین، به مباحله اقدام نمایند.

- نخستین روزی بوده که در آن عزت پیامبر و شوکت و جلال خداوندی بدین شکل به اثبات رسید و اهل کتاب ضمن گردن نهادن به نبوت و حاکمیت ایشان، به پذیرش ذلت و پرداخت جزیه ملزم شدند.

- نخستین روزی بوده که در آن پرده های قدرت الاهی و نبوی، مخالفان را فرا گرفت، کسانی که معجزات پیامبر صلی الله علیه وآله را انکار می کردند و همان کسانی که با رسول خدا با دلیل های عقلی و نقلی به مناظره می پرداختند.

- نخستین روزی بوده که با انوار درخشان خداوندی حضرت محمد صلی الله علیه وآله این گونه مورد تصدیق قرار گرفت؛ چرا که فاصله میان دشمنان و نزدیکان پیامبر صلی الله علیه وآله بر همگان روشن شد.

- روزی بوده که در آن رسول خدا صلی الله علیه وآله مقام بلند اهل بیتش را نشان داد.

- روزی بوده که خداوند متعال به بندگانش می فهماند که امام حسن و امام حسین علیهما السلام با وجود سن کم برای مباحله از صحابه پیامبر و مبارزان راه ایشان شایسته تر هستند.

- روزی بوده که خداوند متعال نشان می دهد که فاطمه علیها السلام، دختر گرامی پیامبر برای مباحله از پیروان و افراد صاحب صلاحیت و برجسته وی، شایسته تر است.

- روزی بوده که خداوند متعال از این موضوع پرده برمی دارد که مولایمان علی بن ابی طالب علیهما السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله و از جوهره ذات اوست، صفات و اراده او صفات و اراده اوست و اگر چه ظاهرشان متفاوت است، اما فضایلشان از هر جهت یکی است.

- روزی بوده که نشان داده می شود دعوت نشدگان به مباحله نسبت به آن ها که صلاحیت حضور نشر نشانه های خداوندی را دارند، از مقام پایین تری برخوردارند.

- روزی بوده که در اخبار و روایات موثق و مورد اعتماد، تا پیش از اسلام روزی به مانند آن را نیافته ایم.

- روزی بوده که زبان مدعیان بند آمده و منطق صاحبان رأی، آن ها را واداشته تا اذعان و اعتراف کنند که خداوند متعال، اهل بیت پیامبر علیهم السلام را از تمام بندگان و مؤمنانی که صلاحیت مباحله ندارند، برتر می داند.

- روزی بوده که حقانیت دلیل ها و برهان های راستگویان اثبات گشت؛ همان کسانی که خداوند متعال در قرآن کریم امر نموده تا مردم از آنان پیروی کنند.

- روزی بوده که خداوند جلیل از عصمت همیشگی اهل بیت پیامبر علیهم السلام که در مباحله شرکت کردند، پرده برمی دارد.

- روز مباحله حقانیت نبوت و رسالت پیامبر صلی الله علیه وآله را بهتر از جریان تحدی و مبارزطلبی با قرآن، اثبات می کند؛ زیرا کسانی که پیامبر صلی الله علیه وآله آن ها را به آوردن مثل قرآن به مبارزه طلبید در مقام بهتان گفتند:

**(لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا)<sup>۷۸</sup>**

اگر بخواهیم کتابی مثل همین قرآن می آوریم.

در حالی که در روز مباحله، منکران در پی ظهور دلیل ها، برهان ها و نشانه های نبوت پیامبر، به جهت عجز از مباحله با ایشان، از انکار رسالت خودداری کردند.

- روزی بوده که خداوند متعال به واسطه آن، آتش جنگ را خاموش و مسلمانان را از گرفتاری و سختی پیکار و به خطر انداختن روح و جانشان نجات داد.

خداوند متعال این کار را به خاطر شرافت کسانی انجام داد که در جریان مباحله حاضر شدند و به صفات خداوندی آراسته بودند.

- به راستی گفتار، زبان، دل و قلب به ناتوانی از بیان کمالات این روز اعتراف کرده است.<sup>۷۹</sup>

**آیه مباحله و استدلال به آن**

علمای شیعه، با آیه مباحله و این که پیامبر در جریان نزول این آیه فقط علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواندند بر امامت علی علیه السلام استدلال می کنند.

۷۸ . سوره انفال: آیه ۳۱.

۷۹ . الأقبال بصالح الأعمال: ۵۱۴.



امام رضا علیه السلام و استدلال به آیه مباهله

شیعه، چگونگی دلالت آیه مباهله بر امامت علی علیه السلام را از امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام فرا گرفته است.

سید مرتضی رحمه الله می گوید:

از شیخ مفید رحمه الله شنیدم که می گفت:

روزی مأمون به امام رضا علیه السلام گفت: بزرگ ترین فضیلت امیر مؤمنان علی علیه السلام در قرآن کدام است؟

امام رضا علیه السلام جواب داد: فضیلتی که آیه مباهله بر آن حکایت دارد. خداوند متعال می فرماید:

(فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).<sup>۸۰</sup>

هر گاه بعد از علمی که به تو رسیده، کسانی با تو به محاجه و ستیز برخیزند، به آن ها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را؛ ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را؛ ما نفوس خود را دعوت کنیم، شما هم نفوس خود را؛ آن گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

در پی نزول این آیه رسول خدا صلی الله علیه وآله، حسن، حسین، فاطمه و امیرالمؤمنین علیهم السلام را فراخواند. آن ها به حکم خداوند متعال در جایگاه فرزندان، زنان و نفس ایشان قرار داشتند.

مشخص است که هیچ یک از بندگان خدای سبحان برتر و شریف تر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست. از همین رو می بایست از کسی که به حکم خداوند سبحان نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله است، احدی برتر نباشد.

مأمون گفت: مگر نه این است که خداوند «أبناء و نساء» را به صورت جمع بیان کرده، ولی پیامبر تنها دو پسر و دخترش را فراخوانده است. چرا احتمال نمی دهید که منظور از «نفس»، خود ایشان باشد. بنابراین، آن چه گفتید نمی تواند فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام را نشان دهد؟!

امام رضا علیه السلام در پاسخ او فرمود:

لیس بصحیح ما ذکرتم - یا امیر المؤمنین! - وذلك أن الداعی إنما یكون داعیاً لغيره، كما یكون الأمر امرأ لغيره، ولا یصح أن یكون داعیاً لنفسه فی الحقیقه، كما لا یكون امرأ لها فی الحقیقه، وإذا لم یدع رسول الله صلی الله علیه وآله رجلاً فی المباهله إلا امیر المؤمنین علیه السلام، فقد ثبت أنه نفسه التي عنها الله تعالی فی کتابه، وجعل حکمه ذلك فی تنزیله؛

۸۰. سورة آل عمران: ۶۱

ای امیرالمؤمنین! آن چه شما می گوئید درست نیست؛ چرا که دستور دهنده و دعوت کننده صرفاً به غیر از خود می تواند دستور دهد و او را به چیزی دعوت کند و درست نیست این عمل را در مورد نفس خود انجام دهد. با این توصیف چون رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز مباهله از بین اصحاب، تنها امیر مؤمنان علی علیه السلام را با خود همراه کرد، بنابراین، وی مقصود از نفس پیامبر صلی الله علیه وآله است که خدای متعال در قرآن از او سخن گفته و شایستگی آن بزرگوار را برای مباهله اثبات کرده است. مأمون گفت: پاسخ قانع کننده ای بود.<sup>۸۱</sup>

#### شیخ مفید و استدلال به آیه مباهله

شیخ مفید، پس از بیان ماجرای مباهله می گوید:

مباهله نجرانی ها با پیامبر صلی الله علیه وآله، نشان دهنده نبوت انکارناپذیر آن حضرت و فضیلت امیر مؤمنان علی علیه السلام است.

آیا نه این است که مسیحیان به نبوت پیامبر صلی الله علیه وآله اعتراف کردند و دریافتند که نباید با وی مباهله کنند؟

آن ها می دانستند که اگر مباهله کنند، گرفتار عذاب می شوند و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز بر پیروزی و به شکست کشاندن آن ها با ارائه دلیل و برهان اطمینان داشتند.

افزون بر آن، خداوند متعال با نزول آیه مباهله بر این که امیر مؤمنان علی علیه السلام نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و در اوج فضیلت قرار دارد و در کمال و پرهیز از گناه همانند ایشان است، تأکید ورزیده است.

خداوند متعال بر اساس این آیه، حضرت علی علیه السلام، همسر و دو فرزندش را با وجود سن کم، دلیل و حجت حقایق پیامبر صلی الله علیه وآله و دین ایشان قرار داد و چنین حکم نمود: حسن و حسین علیهما السلام، فرزندان، و فاطمه علیها السلام مصداق زنان ایشان است که می بایست در جریان مباهله به واسطه آنان حقایق خود را ثابت کند؟!

در بین مسلمان هیچ کس از چنین فضیلتی حتی از فضیلت نزدیک به آن نیز برخوردار نیست.

چنان که گفتیم، این فضیلت یکی از مناقب مختص به امیر مؤمنان علی علیه السلام به شمار می رود.<sup>۸۲</sup>

#### سید مرتضی و استدلال به آیه مباهله

شریف مرتضی رحمه الله نیز با تکیه بر همین استدلال می گوید:

۸۱ . الفصول المختارة من العيون والمحاسن: ۳۸.

۸۲ . الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: ۱ / ۱۶۹.

شکی نیست که آیه مباهله بر فضیلت و برتری دعوت شدگان به مباهله همان کسانی که به واسطه حضورشان حجّت بر مخالفان تمام شد، دلالت دارد؛ چرا که ممکن نیست پیامبر صلی الله علیه وآله برای تأکید بر حقایق خود، کسانی را به مباهله دعوت کند که در اوج فضیلت و منزلت قرار نداشته باشند.

احادیث بسیاری بر ماجرای مباهله دلالت دارند و براساس این احادیث و اتفاق نظر حدیث شناسان و مفسران، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روز مباهله، امیر مؤمنان علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواندند.

ما می دانیم از سخن خداوند متعال (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) چنین برداشت نمی شود که دعوت شده به مباهله، نفس خود پیامبر صلی الله علیه وآله باشد؛ چرا که دعوت کننده، خود ایشان هستند و همان طور که شخص نمی تواند به خود امر و نهی کند، نمی تواند نفس خود را به چیزی فراخواند؛ شخص، تنها می تواند این عمل را در مورد دیگران انجام دهد.

پس اگر منظور خداوند متعال از (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) شخصی غیر از رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد، پس این شخص، کسی جز امیر مؤمنان علی علیه السلام نیست؛ زیرا کسی ادعا نکرده که افرادی غیر از امیرالمؤمنین، همسر و دو پسرشان علیهم السلام در مباهله شرکت داشته اند.<sup>۸۳</sup>

#### شیخ طوسی و استدلال به آیه مباهله

شیخ طوسی رحمه الله نیز به این آیه استدلال کرده است. وی می گوید:

یکی از مواردی که بر فضیلت علی علیه السلام اشاره دارد همین سخن خداوند متعال است که می فرماید:

(قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ...)<sup>۸۴</sup>

بر اساس این آیه و اتفاق نظر حدیث شناسان و مفسران، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، امیر مؤمنان علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم السلام را برای مباهله دعوت کرد و آن بزرگوار می بایست تنها کسانی را فرامی خواند که در اوج فضیلت و منزلت باشند تا بتوانند حجّت را تمام بسازند.

ما می دانیم که از سخن خداوند متعال: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) چنین برداشت نمی شود که دعوت شده به مباهله نفس خود پیامبر صلی الله علیه وآله باشد؛ چرا که دعوت کننده، خود ایشان هستند و همان طور که شخص نمی تواند به خود امر و نهی کند، نمی تواند نفس خود را به چیزی فراخواند. شخص تنها می تواند این عمل را در مورد دیگران انجام دهد.

۸۳ . الشافی فی الامامة: ۲ / ۲۵۴.

۸۴ . سوره آل عمران: آیه ۶۱.

حال اگر منظور خداوند متعال از: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) شخصی غیر از رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد، این شخص می بایست امیر مؤمنان علیه السلام باشد؛ زیرا کسی ادعا نکرده که افرادی غیر از امیر مؤمنان علی، همسر و دو پسرشان علیهم السلام در مباحله شرکت داشته اند...<sup>۸۵</sup>

وی در مورد تفسیر این آیه می گوید:

علمای شیعه، بر اساس دو جهت در آیه امیر مؤمنان علی علیه السلام را بر دیگر صحابه برتر می دانند:

۱. واقعیت آن است که موضوع مباحله حق را از باطل جدا می کند. پس تنها کسی باید در آن شرکت

کند که نیک سیرت، مؤمن - به معنای کامل - و برترین بندگان خدا باشد.

۲. پیامبر صلی الله علیه وآله بر اساس سخن خداوند متعال: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) او را مثل خود دانسته

است.<sup>۸۶</sup>

شیخ اربلی و استدلال به آیه مباحله

شیخ علی بن عیسی اربلی رحمه الله می گوید:

ماجرای مباحله، از فضیلت علی علیه السلام و معجزه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حکایت دارد؛ چرا که مسیحیان دریافتند که در صورت اقدام به مباحله، گرفتار عذاب می شوند. از همین رو، صلح را پذیرفتند و به مخاصمات پایان دادند.

در این جریان، خداوند متعال، از این موضوع پرده برداشت که علی علیه السلام همان نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده و در اوج فضیلت قرار دارد و در کمال و پرهیز و عصمت از گناه، همانند ایشان است.

خداوند متعال هم چنین وی، همسر و دو پسرش را - با وجود سن کم - دلیل و حجت حقایق پیامبر و دین ایشان قرار داد و چنین حکم نمود که حسن و حسین علیهما السلام به مثابه فرزندان و فاطمه علیها السلام مصداق زنان ایشان است که می بایست در جریان مباحله به واسطه آنان حقایق خود را ثابت کند.

این فضیلتی است که تنها به ایشان مختص است و از بین مسلمانان کسی حتی به نزدیک آن، دست

نمی یابد.<sup>۸۷</sup>

شیخ بیاضی و استدلال به آیه مباحله

شیخ بیاضی رحمه الله در این باره می گوید:

۸۵. تلخیص الشافی: ۳ / ۶ - ۷.

۸۶. التبیان فی تفسیر القرآن: ۲ / ۴۸۵.

۸۷. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة: ۱ / ۲۳۳.

بر اساس سخن خداوند: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) حضرت علی علیه السلام با پیامبر - که از همه برتر است - برابر است. از همین رو ایشان از دیگران برتر است. منظور از نفس، همانند بودن است؛ چرا که یکی بودن آن دو، ممتنع است.<sup>۸۸</sup>

شیخ نصیرالدین طوسی و استدلال به آیه مباهله

خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله نیز در سخنی به آیه مباهله استدلال می کند و می گوید:

با توجه به سخن خداوند متعال (وَأَنْفُسَنَا)، علی علیه السلام برترین صحابه است.

علامه حلی رحمه الله در شرح این عبارت می نویسد:

آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا...) سومین دلیل برتری علی علیه السلام بر دیگران است و تمامی مفسران اتفاق نظر دارند که در این آیه، کلمه «أبناء» بر حسن و حسین علیهما السلام، «نساء» بر فاطمه علیها السلام و «أنفس» بر علی علیه السلام اشاره دارد.

و چون نمی توان گفت که نفس هر دو یکی است؛ پس در این جا مقصود و مراد، تنها مساوی بودن است و چون بدون شک رسول خدا صلی الله علیه وآله برترین مردم است، پس مساوی آن حضرت نیز چنین خواهد بود.<sup>۸۹</sup>

علامه حلی و استدلال به آیه مباهله

علامه حلی رحمه الله در این زمینه می گوید:

مفسران اتفاق نظر دارند که (أبناءنا) به حسن و حسین علیهما السلام و (وَأَنْفُسَنَا) به علی علیه السلام اشاره دارد.

بنابراین، خداوند متعال او را نفس حضرت محمد صلی الله علیه وآله قرار داده است. در این جا، منظور تساوی و برابر بودن است و شخص برابر با کامل ترین انسان ها و اولی ترین آن ها به تصرف، در واقع کامل ترین و اولی ترین به تصرف است. پس او نیز مانند رسول خدا، کامل ترین ولایت در تصرف را دارد.

این آیه بهترین دلیل بر بالا بودن مقام و رتبه مولایمان امیر مؤمنان علی علیه السلام است؛ چرا که خداوند متعال او را با نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله برابر دانسته و به او امر نموده که برای انجام مباهله آن بزرگوار را به یاری بطلبد.

کدام فضیلت از این بهتر است که خداوند به پیامبر خود امر کند برای مباهله از آن حضرت یاری بخواهد؟ و چه کسی به این مقام و مرتبه دست یافته است؟!<sup>۹۰</sup>

۸۸ . الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم: ۱ / ۲۱۰.

۸۹ . کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: ۳۰۴.

۹۰ . نهج الحق و کشف الصدق: ۱۷۷.

گفتنی است که دیگر عالمان بزرگ ما نیز در دوره های مختلف همین سخنان را بر زبان جاری کرده اند. آن ها به دو دسته دلیل بر امامت ایشان استدلال می کنند؛ یکی دلایلی که بر این امر صراحت دارد و دیگری دلایلی که بر افضلیت و برتری امیرمؤمنان علی علیه السلام بر دیگران دلالت دارد. چرا که افضلیت و برتری، امامت را در پی دارد.

### خلاصه استدلال به آیه مباهله

اینک می گوئیم: خلاصه استدلال به آیه مبارکه چنین است:

۱. آیه مبارکه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام تصریح دارد. چرا که بر اساس آن، حضرت علی علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مساوی و برابر بوده و شخص برابر با کامل ترین انسان ها و اولی ترین آن ها به تصرف، در واقع کامل ترین و اولی ترین به تصرف است.

۲. جریان مباهله و سخنان و اقدام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر اساس آن چه در ذیل بدان اشاره می کنیم بر برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره دارد:

**نخست آن که** ماجرای مباهله بیان گر آن است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را بیشتر از دیگران دوست می داشت و دوست داشتن مستلزم برتر بودن است.

بیضاوی در معنای آیه مباهله می گوید:

یعنی هر یک از ما و شما نفس خود و عزیزترین کسانش و کسانی را که بیشتر به قلبش چسبیده است به مباهله دعوت کند.<sup>۹۱</sup>

شهاب خفاجی در حاشیه اش بر تفسیر بیضاوی، در توضیح عبارت «کسانی را که بیشتر به قلب او چسبیده است» می گوید: منظور دوست داشتنی ترین کسان، و نزدیک ترین آن هاست.

هم چنین در توضیح عبارت دیگر بیضاوی «در حقیقت این که پیامبر، آن ها را مقدم داشت...» می گوید:

یعنی این افراد از وجود خود پیامبر صلی الله علیه وآله عزیزترند. از همین روست که نفس خود را فدای آنان نموده و به دلیل اهتمام به این امر، نام آن ها را مقدم داشته است.

البته فضل و برتری آل خدا و رسول مثل روز روشن است و به دلیل و برهان نیازی ندارد.<sup>۹۲</sup>

خطیب شربینی<sup>۹۳</sup>، شیخ سلیمان جمل<sup>۹۴</sup> و دیگران نیز بر همین باورند.

۹۱. تفسیر بیضاوی چاپ شده همراه با حاشیه الشهاب: ۳ / ۲۳.

۹۲. حاشیه الشهاب علی تفسیر بیضاوی: ۳۲/۳.

۹۳. السراج المنیر فی تفسیر القرآن: ۲۲۲/۱.

۹۴. الجمل علی الجلالین: ۱ / ۲۸۲.

ملاً علی قاری می گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله علی علیه السلام را به عنوان نفس خود دانست، چون بین این دو رابطه خویشاوندی و برادری وجود داشت.<sup>۹۵</sup>

**دوم آن که** پیامبر برای مباحله با خصم خود، تنها علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و حتی هیچ یک از همسران خود، کسی از بنی هاشم و زنی از خویشان خود را... - تا چه رسد به صحابه و خویشان - دعوت نکرد.

این کار بیان گر خطیر بودن قضیه و شأن والای آنان نسبت به دیگران در نزد خداوند است؛ زیرا که اگر در بین مسلمانان کسی مانند آن ها یافت می شد، آوردن خصوص اینان برای این کار وجهی نداشت.

**سوم دلالت این گفته رسول خدا صلی الله علیه وآله به اهل بیت علیهم السلام هنگام حرکت به سمت مسیحیان است که فرمود:**

**إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا؛**

چون من نفرین کردم شما آمین بگویید.

نیز عکس العمل اسقف مسیحیان است که می گفت: من چهره هایی را می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را جا به جا کند، این کار را خواهد کرد. با آنان مباحله نکنید که هلاک می شوید و تا روز قیامت هیچ مسیحی بر روی زمین نمی ماند.<sup>۹۶</sup>

این مسئله نشان دهنده نقش اهل بیت علیهم السلام در اثبات نبوت، صدق پیامبر صلی الله علیه وآله و به شکست واداشتن دشمنان و هلاک آن ها در صورت اقدام به مباحله است... .

در نتیجه اهل بیت علیهم السلام در یاری دین و حمایت از رسول خدا صلی الله علیه وآله، نقش بسیار مهمی داشته اند و شکی نیست که هر کس در جریان مباحله پیامبران دارای چنین شأن و منزلتی باشد از دیگران - که دارای چنین نقشی نیستند - برتر است.

قاسانی در این باره می گوید:

مباحله پیامبران الهی بسیار اثرگذار است؛ چرا که نفوس آنان با روح القدس در ارتباط است و خداوند با این روح القدس، آن ها را کمک می کند. روح القدس به اذن خداوند در جهان مادی صاحب تأثیر است. این تأثیرپذیری، هم چون انفعال بدن ما در برابر حالاتی چون خشم، غم و تفکر در احوال معشوق و دیگر تحرکات اعضای انسان در برابر اراده و قصدها است.

هم چنین انفعال نفوس انسانی از روح القدس، هم چون تأثیرپذیری حواس و دیگر قوای ما از حالات روحی خودمان است.

۹۵. المرقاة فی شرح المشکاة: ۵ / ۵۸۹.

۹۶. الکشاف: ۱ / ۳۶۹، تفسیر الخازن: ۱ / ۲۴۲، السراج المنیر فی تفسیر القرآن: ۱ / ۲۲۲، تفسیر المراغی: ۳ / ۱۷۵ و منابع دیگر.

حال اگر نفس قدسی با روح القدس ارتباط پیدا کند در این جهان چنان تأثیری خواهد داشت که می تواند به کمک او، هر طور بخواهد ذره های عناصر و نفوس ناقص انسانی را متأثر سازد.

مگر مشاهده نشد که چطور نفوس مسیحیان در برابر نفس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله اظهار خوف نمود و ضمن خودداری از مباحله، درخواست صلح کرد و به پذیرش جزیه گردن نهاد؟<sup>۹۷</sup>

باید بگوییم: اهل بیت علیهم السلام نیز در این تأثیرگذاری شریک رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند. این فضیلتی است که هیچ یک از خویشاوندان و صحابه ذره ای از این فضیلت را کسب نکرده اند.

کوتاه سخن این که مباحله بر این نکته اشاره دارد که امیر مؤمنان علی علیه السلام، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برترین شخص است و برتر بودن به اتفاق همه مسلمانان، امامت را در پی دارد. به این اصل حتی افرادی چون ابن تیمیه نیز اعتراف کرده اند.<sup>۹۸</sup>

از استدلال به آیه مبارکه و نیز گفتار و اقدام پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین می توان نتیجه گرفت: خداوند متعال از رسول خود خواست حضرت علی علیه السلام را نفس خود به شمار آورد تا به مردم بفهماند که وی جانشین ایشان بوده و امامت کبری و ولایت عامه را بعد از ایشان دارا می باشد. زیرا خداوند به رسولش امر نمی کند کسی را نفس خود بداند که این مقام ها را نداشته باشد.

علاوه بر آن چه گفته شد، آیه مبارکه، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله معرفی می کند. تعدادی از بزرگان اهل سنت نیز به این امر اذعان نموده اند.

در کتاب های اهل سنت آمده است:

علی علیه السلام، کاتب صلح نامه بود<sup>۹۹</sup> و به امر پیامبر برای جمع آوری صدقه (زکات) مسیحیان مسلمان شده و جزیه معتقدان به مسیحیت راهی نجران شد.<sup>۱۰۰</sup>

### تقویت دلالت آیه با روایات

گفتنی است که گروهی از علمای ما، دلالت آیه یاد شده بر مساوی بودن حضرت علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه وآله را با ذکر روایاتی، تقویت می کنند. در این جا به برخی از این روایات اشاره می کنیم:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در پاسخ بریده بن حصیب که در حضور ایشان از امیرمؤمنان علی علیه السلام شکایت کرده بود، فرمود:

**یا بریده! لا تبغض علیاً، فإنه منی وأنا منه؛**

۹۷. تفسیر قاسمی: ۲ / ۸۵۷.

۹۸. ابن تیمیه در بخش هایی از کتاب منهج السنه خود به این امر اذعان و اعتراف کرده است. برای مثال ر.ک: ۶ / ۴۷۵ و ۸ / ۲۲۸.

۹۹. السنن الکبری، بیهقی: ۱۰ / ۱۲۰ و منابع دیگر.

۱۰۰. شرح المواهب اللدنیه: ۴ / ۴۳.



بریده! از علی خشمگین مشو؛ چرا که او از من و من از او هستم.

پیامبر در همان ماجرا به همه مسلمانان فرمود:

**علی مَنی وأنا من علی، وهو ولیکم من بعدی؛<sup>۱۰۱</sup>**

علی از من و من از علی هستم و او بعد از من ولی و سرپرست شماست.

در روایت دیگری این گونه آمده است:

از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره بعضی از صحابه سؤال شد و حضرت پاسخ فرمود. آن گاه شخصی

گفت: پس علی چه؟!

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

**إنما سألتنی عن الناس ولم تسألنی عن نفسی؛<sup>۱۰۲</sup>**

تو درباره مردم از من پرسیدی، نه درباره خودم.

در سخن دیگری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

**خلقت أنا وعلی من نور واحد؛**

من و علی از یک نور خلق شده ایم.

حضرتش در سخن دیگری فرمود:

**خلقت أنا وعلی من شجرة واحدة؛<sup>۱۰۳</sup>**

من و علی از یک درخت آفریده شده ایم.

آن حضرت در پاسخ جبرئیل که در جنگ احد گفت:

**یا محمد! إن هذِهِ لَهی المَواَساةُ؛**

ای محمد! این اقدام علی، را فداکاری و جانفشانی گویند.

فرمود:

**یا جبرئیل! إنّه مَنی وأنا منه؛**

ای جبرئیل، او از من و من از او هستم.

جبرئیل گفت: و من هم از شما هستم.<sup>۱۰۴</sup>

ما - در آینده إن شاء الله - احادیث دیگری را در این باره خواهیم آورد.

---

۱۰۱. این حدیث، همان حدیث ولایت است که در جلد پانزدهم کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار در مورد سند ودلالت آن به تفصیل سخن گفته ایم.

۱۰۲. کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام: ۱۵۵.

۱۰۳. در جلد پنجم کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار در مورد سند و دلالت حدیث نور و حدیث شجره، به تفصیل سخن گفته ایم.

۱۰۴. مسند احمد: ۴۳۷/۴، المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۱، تاریخ طبری: ۳ / ۱۷، الکامل فی التاریخ: ۲ / ۶۳ و منابع تاریخی و حدیثی دیگر.

## استدلالی دیگر بر برتری امیرمومنان علی علیه السلام

دلیل دیگری که بر برتری امیرمومنان حضرت علی علیه السلام تأکید دارد، این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است که فرمود:

**فاطمه بضعة منی؛**

فاطمه پاره تن من است.

بسیاری از بزرگان اهل سنت، فاطمه علیها السلام را از ابوبکر و عمر برتر می دانند؛ چرا که او پاره تن پیامبر است و پیامبر خدا به اتفاق نظر همه، از ابوبکر و عمر برتر است.<sup>۱۰۵</sup>

هم چنین همه اتفاق نظر دارند که علی مرتضی علیه السلام از فاطمه زهراء علیها السلام برتر است؛ در نتیجه امیرمومنان حضرت علی علیه السلام از آن دو افضل هستند.

از سوی دیگر، بسیاری از علمای اهل سنت اذعان نموده اند که داستان مباحله بر کمال فضیلت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد.

برای نمونه زمخشری می گوید: مباحله بهترین شاهد برتری اصحاب کساء است.<sup>۱۰۶</sup>

ابن روزبهان می گوید: شکی نیست که این آیه، بر فضیلت بسیار امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره دارد، اما تصریح و یا دلالتی بر امامت ایشان ندارد.<sup>۱۰۷</sup>

در پاسخ به سخن ابن روزبهان باید گفت: دست کم، این آیه، بر برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام اشاره دارد. از آن جا که این فضیلت، برای دیگران وجود ندارد؛ پس او از صحابه دیگر برتر است و برتری، امامت را در پی دارد.

فخر رازی نیز به دلالت آیه مبارکه بر برتری علی علیه السلام بر دیگر صحابه خدشه ای وارد نمی کند، بلکه با شیخ حمصی که با استدلال به این آیه، حضرت علی علیه السلام را از سایر پیامبران برتر می داند، بحث و مجادله می کند. سخن او در ادامه خواهد آمد.

نیشابوری، نیز به پیروی از فخر رازی در معنای آیه می نویسد:

یعنی هر یک از ما و شما، فرزندان و زنان و خویش و هر کس را که به منزله نفس خود است به مباحله فراخواند.

آمدن خود پیامبر به مباحله از قرینه ذکر خود ایشان در آیه و نیز احضار و فراخوانی کسانی که عزیزتر از جان هستند، دانسته می شود.

۱۰۵. فتح الباری: ۷ / ۱۳۳، فیض القدير: ۴ / ۴۲۱، المرقاة فی شرح المشكاة: ۵ / ۳۴۸.

۱۰۶. الکشاف: ۱ / ۳۷۰.

۱۰۷. ابطال الباطل - چاپ شده به همراه احقاق الحق: ۳ / ۶۳.

هم چنین آوردن کسی که به منزله نفس است، از این قرینه فهمیده می شود که انسان خودش را دعوت نمی کند... .

آیه دلالت دارد که می توان گفت: حسن و حسین علیهما السلام فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند؛ زیرا ایشان وعده دادند که فرزندانشان را با خود می آورد و آن دو را آوردند.

شیعه، از گذشته تاکنون با تکیه بر همین آیه علی علیه السلام را از صحابه دیگر برتر می داند؛ زیرا بر اساس آیه، نفس علی علیه السلام مانند نفس محمد صلی الله علیه وآله است؛ مگر در مورد ویژگی هایی که با دلیل مشخص شود که آن ویژگی به پیامبر اختصاص دارد.

شخصی به نام محمود بن حسن حمصی که در ری ساکن بود و از متکلمان دوازده امامی به شمار می رفت علی علیه السلام را از تمامی پیامبران به جز حضرت محمد صلی الله علیه وآله برتر می دانست.

دلیل او این بود که منظور از «أَنْفُسَنَا»، خود محمد صلی الله علیه وآله نبوده، بلکه مراد شخص دیگری است؛ چرا که انسان نفس خود را فرامی خواند و اتفاق نظر وجود دارد که علی بن ابی طالب علیهما السلام نمود و تجلی این شخص است... .

در برابر این استدلال باید گفت: مسلمانان همه بر این باورند که حضرت محمد صلی الله علیه وآله از پیامبران دیگر برتر است. مسلمانان به اجماع و اتفاق نظر - البته تا پیش از آمدن شیخ حمصی - باور داشته اند پیامبر از غیر پیامبر برتر است. هم چنین اجماع و اتفاق نظر دارند که علی علیه السلام پیامبر نبوده است... .

باید گفت: شکی نیست که آیه بر فضیلت اصحاب کساء دلالت دارد. از همین روست که پیامبر صلی الله علیه وآله، آنان را همراه خود کرد و در نام بردن، آن ها را بر نفس خود مقدم نمود...<sup>۱۰۸</sup>.

---

۱۰۸ . تفسیر نیشابوری (چاپ شده در حاشیه تفسیر طبری) ۳ / ۲۱۴ و ۲۱۵.

بخش چهارم:

آیه مباحله و پاسخ به شبهات مخالفان

در بخش گذشته نتیجه گرفتیم که آیه مبارکه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام دلالت دارد. در آن جا دانستیم که حتی اگر به نصّ و صراحت آیه، این امر ثابت نشود، اما از طریق دلالت بر عصمت امیر مؤمنان علی علیه السلام و برتری آن حضرت به خاطر نزدیکی و محبّت پیامبر صلی الله علیه وآله به او... این امر ثابت می شود.

هم چنین دانستیم که در سند و متن حدیث نمی توان هیچ خدشه ای وارد نمود. اکنون در این بخش برآنیم تا شبهه مخالفان درباره دلالت این آیه را بررسی و به آن پاسخ دهیم.

### امام معتزلی ها و شبهه او

قاضی عبدالجبار استرآبادی، امام معتزلی ها درباره آیه چنین می گوید:  
شیعیان برای اثبات امامت علی علیه السلام دلیل دیگری را نیز ذکر کرده اند. آنان به آیه مباهله استدلال می کنند و می گویند: در این آیه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند. به باور آن ها، این امر دلالت می کند که علی علیه السلام افضل است و فضیلت و برتری نیز اقتضا می کند که او برای مقام امامت شایسته تر و صاحب حق باشد.  
به اعتقاد این افراد منظور از (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)، علی علیه السلام است، چرا که این سخن خداوند: (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ) شامل وی نمی شود. پس الزاماً وی مصداق «انفسنا وانفسکم» خواهد بود.

گفته دیگر آن ها این که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در صورتی می تواند او را از خود بداند که در فضیلت بدون هیچ واسطه و فاصله ای در رتبه بعد از او باشد.

در پاسخ به شیعیان باید گفت: این دلیل نیز مانند دلیل قبلی فقط نشان می دهد که علی علیه السلام، در فضیلت سرآمد است. ولی ما تبیین می کنیم که چه بسا امامت از آن کسی باشد که افضل نیست.  
از سوی دیگر، برخی از بزرگان ما می گویند: بنا به گفته تاریخ نگاران، علی علیه السلام در جریان مباهله حضور نداشته است.

شیخ و استاد ما، ابوهاشم می گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله، نزدیکان نسبی خود را دعوت کرد، اما هدف وی، نشان دادن فضل و برتری نبود.

شاهد این امر، اقدام پیامبر در همراه نمودن حسن و حسین علیهما السلام با این که دارای سن کم بودند، به علّت قرابت نسبی با ایشان است.  
منظور از: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) نیز همین معناست. زیرا هدف خداوند، همراه نمودن نزدیکان بوده است.

چنان که در مورد شخصی که به قومی نسبت نزدیکی دارد، می گویند: او از آن هاست. شکی نیست که این ماجرا، بر فضیلت و موقعیت ممتاز علی علیه السلام نزد پیامبر و محبت بسیار ایشان به او حکایت دارد، اما به اعتقاد ما نمی تواند بر برتری و امامت وی دلالت داشته باشد...<sup>۱۰۹</sup>

### بررسی و نقد دیدگاه امام معتزلی ها

پیش از نقد سخنان امام معتزلی ها و پاسخ به آن، می توان گفت: خلاصه استدلال این عالم سنی این گونه است:

**نخست.** چه بسا فردی به امامت برسد که افضل نیست.

گذشته از آن که این گفته، نشان دهنده تسلیم در برابر استدلال شیعه مبنی بر درک برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام از آیه مبارکه است؛ بایست گفت: اعتقاد به امامت فردی را که افضل نباشد، فردی چون ابن تیمیه هم قبول ندارد!

**دوم.** علی علیه السلام، در جریان مباحله حضور نداشته است.

این مورد نیز بر کامل و جامع بودن استدلال شیعه حکایت دارد. وگرنه چنین ادعایی را مطرح نمی کردند. بر اساس همین رویکرد است که برخی چون فخر رازی در مورد حدیث غدیر گفته اند: «علی علیه السلام در حجة الوداع حضور نداشته است».

**سوم.** آیه در مقام نشان دادن فضل و برتری نیست و پیامبر صلی الله علیه وآله می خواست بر نزدیک بودن خویشان خود تأکید کند.

این باور نیز باطل است؛ چرا که اگر مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله تنها این مورد بود از بین نزدیکان خود، عباس را نیز دعوت می کرد.

ابن تیمیه به این اشکال توجه کرده و در پاسخ می گوید: «عباس، از مسلمانان نخستین نبوده است. به همین دلیل پیامبر او را برای مباحله با خود نبرده است».

اما باید گفت: ابن تیمیه با این سخن، دانسته یا ندانسته به این حقیقت که مقصود آیه، نزدیکی نسبی نبوده اعتراف کرده است.

۱۰۹. المغنی فی الإمامة: ۲۰، قسم ۱ / ۱۴۲.

شایان ذکر است که اشاعره نیز در بحث‌ها و مناقشه‌های خود، از همین استدلال اخیر کمک می‌گیرند. از این رو معلوم می‌شود که اینان دست‌خالی هستند و با تکیه به استدلال‌های ضعیف و سست معتزله می‌خواهند سخن خود را ثابت کنند، که البته نمونه‌های بسیاری دارد.

### آیه مباهله و دیدگاه و استدلال ابن تیمیه<sup>۱۱۰</sup>

ابن تیمیه در رابطه با دلالت آیه مباهله و دیدگاه شیعه چنین می‌نویسد:

«اما این که پیامبر صلی الله علیه وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را در مباهله با خود همراه ساختند؛ روایتی صحیح است. این روایت را مسلم، از سعد بن ابی وقاص نقل کرده است. سعد در روایتی مفصل و طولانی می‌گوید: وقتی آیه (قُلْ تَعَالُوا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و فرمود:

اللهم هؤلاء أهلي؛

خدایا! اینان اهل من هستند.

اما این روایت بر امامت و افضل بودن، دلالتی ندارد.

علامه حلی در ذیل این روایت می‌گوید: خداوند در این آیه علی علیه السلام را نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله می‌داند، بی تردید به معنای اتحاد وجودی این دو نیست. زیرا اتحاد محال است. پس به معنای مساوات این دو خواهد بود. وقتی پیامبر ولایت عامه دارند، شخص مساوی با آن حضرت نیز این مقام را دارد.

در پاسخ او باید بگوییم: ما نمی‌پذیریم که پس از محال بودن اتحاد میان این دو شخص، باید مقصود مساوات میان آن‌ها باشد. دلیلی بر این مساوات وجود ندارد. بلکه اساساً وجود مساوات امری غیرممکن است؛ زیرا هیچ کس - نه علی علیه السلام و نه فرد دیگری - با رسول خدا صلی الله علیه وآله برابر نیست.

واژه «انفسنا» در زبان عرب اقتضای مساوات ندارد؛ چرا که خداوند متعال درباره جریان «إفک» داستان

تهمت زدن» نیز می‌فرماید:

(لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا)؛<sup>۱۱۱</sup>

چرا هنگامی که آن (تهمت) را شنیدید، مردان و زنان باایمان نسبت به خود گمان خیر نبردند و نگفتند: این

دروغی بزرگ و آشکار است؟!)

خداوند، درباره داستان بنی اسرائیل می‌فرماید:

۱۱۰. ما سخنان ابن تیمیه را به طور کامل ذکر کرده ایم تا مشخص شود که دیگران از او تبعیت کرده اند و کسی گمان نکند ما برخی از گفته‌های وی

را که به بحث ما خللی وارد می‌کند، حذف کرده ایم.

۱۱۱. سوره نور: آیه ۱۲.

(فَتَوْبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ)؛<sup>۱۱۲</sup>

پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید و خود را به قتل برسانید!  
یعنی برخی، برخی دیگر را بکشید. در این جا نمی توان گفت: این افراد مساوی باشند و کسی که  
گوساله پرست است با آن که گوساله نمی پرستد؛ مساوی است.  
هم چنین در این سخن خداوند که (لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ)؛ «خود را نکشید» معنای تساوی و برابر بودن  
مد نظر نیست.

خداوند متعال می فرماید:

(وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ)؛<sup>۱۱۳</sup>

یعنی برخی از شما به برخی دیگر نیش نزنند و عیب نگیرند.  
در این جا از تمام مؤمنان خواسته شده که چنین صدمه ای را در حق یک دیگر روا ندارند. در حالی  
است که همه آن ها از مقام و فضیلتی یکسان برخوردار نبودند و باید گفت: نه ظالم مانند مظلوم است و نه  
امام مانند مأوموم.

در این راستا می توان به این سخن خداوند نیز اشاره کرد که می فرماید:

(ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ)؛<sup>۱۱۴</sup>

یعنی هم دیگر را می کشید.

با این تفصیل باید گفت: حال که لفظ «نفس»، در عبارت قرآنی (أَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) مانند معنای این  
واژه در آیات (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ) و (لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا)  
و موارد دیگری است و در این آیات وجود این تساوی غیر ممکن است؛ پس باید گفت: در آیه مورد بحث نیز،  
دلالت بر تساوی با قوت بیشتری منتفی است.

فرا تر این که لفظ «نفس»، بر مجانست و مشابهت دلالت دارد. مجانست و مشابهت نه به معنای  
تساوی در همه ابعاد، بلکه به معنای اشتراک در برخی امور است؛ مانند اشتراک در ایمان چنان که مؤمنان با  
هم برادرند و منظور خداوند متعال در این دو آیه: (لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ  
بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا) و آیه (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ) نیز همین است.

گاهی نیز این اشتراک در دین است؛ هر چند ممکن است در بین آنان منافقی نیز وجود داشته باشد و  
نمود این نوع اشتراک، در اسلام ظاهری است که اگر با اشتراک نسبی همراه شود قوی تر خواهد بود. قوم  
حضرت موسی علیه السلام نیز به همین اعتبار، مصداق «انفسنا» بود.

۱۱۲ . سوره بقره: آیه ۵۴.

۱۱۳ . سوره حجرات: آیه ۱۱.

۱۱۴ . سوره بقره: آیه ۸۵.



خداوند متعال می فرماید:

(تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ).

یعنی مردان ما و شما. یعنی مردانی که در دین و نسب از جنس ما هستند و مردانی که از جنس شما هستند.

در این جا مراد، تنها تجانس خویشاوندی است؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه وآله با بیان (أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ) از فرزندان و زنان و مردان سخن گفتند.

پس روشن می شود که منظور پیامبر، فرزندان و مردان و زنان نزدیک خود اوست. از همین رو از فرزندان، حسن و حسین، از زنان، فاطمه و از مردان، علی را فراخواند؛ چرا که نسبت هیچ کس نزدیک تر از نسبت این افراد به پیامبر صلی الله علیه وآله نبود و اینان همان کسانی بودند که عبا بر سرشان کشید.

مباهله می بایست با مشارکت نزدیک ترین افراد به ایشان انجام می پذیرفت و اگر مشارکت کنندگان، دورترین افراد به آن حضرت بودند - هر چند از فضیلت بیشتری برخوردار بودند - مقصود حاصل نمی شد. در واقع مراد این بود که مسیحیان، نزدیک ترین افراد خود را فرا خوانند، هم چنان که ایشان نیز چنین می کند. مردم، بیش از آن که دلسوز دیگران باشند، دلسوز نزدیکان خود هستند. مسیحیان می دانستند که پیامبر صلی الله علیه وآله، رسول خداست و اگر با ایشان مباهله کنند، خود و نزدیکانشان گرفتار عذاب می شوند. از همین رو نگران خود و نزدیکانشان شدند. این ترس و نگرانی در خودداری آن ها از انجام مباهله بسیار مؤثر بود؛ و گر نه چه بسا انسان ترجیح می دهد بمیرد. ولی فرزندش زنده بماند. چه بسا یک فرد بزرگسال، مرگ را برمی گزیند تا خویشان او از مال و نعمت بهره مند باشند.

از این رو پیامبر صلی الله علیه وآله از آنان خواست دو طرف با فرزندان، زنان، مردان و نزدیکان خود به مباهله اقدام کنند.

آیه مباهله، در سال دهم هجری و به هنگام آمدن هیئت مسیحیان نجران نازل شد. در آن زمان از عموهای پیامبر صلی الله علیه وآله، تنها عباس زنده بود. عباس، از مسلمانان نخستین به شمار نمی رفت و به اندازه علی علیه السلام به پیامبر نزدیک نبود.

در بین عموزادگان پیامبر صلی الله علیه وآله نیز کسی به مانند علی وجود نداشت. جعفر نیز در قید حیات نبود. آیه مباهله، در سال نهم یا دهم هجری به هنگام آمدن هیئت مسیحیان نازل شد، در حالی که جعفر در سال هشتم هجری در جنگ موته شهید شده بود.

از همین رو علی علیه السلام انتخاب شد و انتخاب او برای مباهله به دلیل نبود فردی دیگر در میان خویشان رسول خدا صلی الله علیه وآله، به این معنا نیست که وی از هر لحاظ، در تراز پیامبر صلی الله علیه وآله قرار دارد، بلکه سبب نمی شود که او از صحابه دیگر از جمیع جهات برتر باشد، بلکه در واقع او با حضور خود به فضیلتی دست یافته است که فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز آن را کسب کرده اند.

این فضیلت، نمی تواند از ویژگی های امامت باشد. زیرا زنان، ویژگی های امامت را دارا نیستند و حضور ایشان در جریان مباحثه سبب برتری وی از تمامی صحابه نیست؛ چنان که در مورد فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام نیز این گونه نبود.

رافضی (یعنی علامه حلی) در سخن دیگری می گوید:

اگر برای استجابت نفرین و درخواست عذاب، کسی بهتر یا در تراز آنان وجود داشت، خداوند به رسول خود امر می کرد او را با خود ببرد؛ چرا که به این کار نیاز بود.

در پاسخ این سخن می گوییم: در آن جا اجابت لعن و نفرین مطرح نبود. زیرا درخواست خود پیامبر کفایت می کرد.

اگر مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله، از همراهی همراهان، استجابت دعایش بود، همه مؤمنان را برای این کار بسیج می کرد، همان طوری که آن ها را برای طلب باران جمع می نمود و از خداوند به واسطه مهاجران تنگدست و نیازمند طلب پیروزی می نمود و می گفت: آیا بدون دعا و نماز و اخلاص ضعفای خود یاری شده و روزیتان تأمین می گردد؟

روشن است با آن که آن ها مستجاب الدعوه بودند و کثرت دعا، باعث اجابت سریع تر آن است، اما هدف پیامبر صلی الله علیه وآله از همراه نمودن این افراد، مستجاب شدن دعای خود نیست؛ بلکه مقصود او، مباحثه اهل خود با اهل مسیحیان است.

ما به حقیقت می دانیم که اگر پیامبر صلی الله علیه وآله، برای استجابت دعا، ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، ابن مسعود، ابی بن کعب، معاذین جبل و دیگران را با خود همراه می کرد؛ دعایشان زودتر مستجاب می شد؛ زیرا این افراد برای مستجاب شدن دعا، از دیگران برتر بودند. با این حال خداوند سبحان به رسول خود امر نکرد که آنان را با خود همراه سازد؛ زیرا با این کار هدف حاصل نمی شد.

در واقع هدف آن بود که مسیحیان، کسانی را با خود بیاورند که نسبت به آن ها ترخّم می ورزند. یعنی فرزندان، زنان و مردان بسیار نزدیک خود. حال اگر پیامبر، نزدیکان خود را دعوت نمی کرد، آن ها نیز چنین می کردند و نزول عذاب بر غیر نزدیکانشان بر آن ها گران نمی آمد و حال آن که این امر در مورد نزدیکان کاملاً به عکس است.

به واقع انسان ذاتاً بیش از دیگران، نگران نزدیکان خود است. از همین روست که پیامبر، نزدیکان خود را به مباحثه دعوت کرد و از آن ها نیز خواست که چنین کنند.

دو طرفی که در صدد نفرین یک دیگر برمی آیند به هم دیگر می گویند: با فرزندان و زنان خود برای درخواست عذاب اقدام کنید. حال اگر یک طرف حاضر نشود، دیگری نمی پذیرد.

پیامبر صلی الله علیه وآله نیز اگر بدون فرزندان، حاضر می شد، مسیحیان راضی نمی شدند. پس لازم نمی آید که در پیشگاه خداوند اهل فردی که می خواهد همراه آنان، با خصم خود که اهل خود را آورده مباحله کند، با فضیلت تر از دیگران باشد.

پس روشن شد که آیه مبارکه، به هیچ وجه بر برداشت این رافضی اشاره ندارد. اما این رافضی و دیگر افراد بیمار دل مانند مسیحیانی هستند که به پاره ای از الفاظ مُجمل تمسک می جویند، ولی نصوص صریح را نادیده می گیرند.

این رافضی، با گمان باطل خود به صحابه - که بهترین امت هستند - ضربه زده است؛ چرا که با نادیده گرفتن معنای لفظ «نفس» در زبان عرب، آن را به معنای تساوی گرفته است.

البته در رد گفته های این رافضی، این را نیز باید افزود که لفظ «نساء» به فاطمه علیها السلام اختصاص ندارد و هر یک از دختران پیامبر صلی الله علیه وآله می توانند هم شأن وی برای مباحله باشند، ولی در هنگام مباحله، رقیه، ام کلثوم و زینب فوت کرده بودند و تنها فاطمه در قید حیات بود.

هم چنین لفظ «أَنْفُسًا» نیز به مانند لفظ «نساء» به علی اختصاص ندارد بالاتر این که نمی تواند به او اختصاص داشته باشد؛ زیرا این لفظ به مانند لفظ «نساءنا» و «أبناءنا» به صورت جمع به کار رفته است. پیامبر صلی الله علیه وآله، از این رو فقط حسن و حسین را با خود همراه ساخت که غیر از آن دو، کسی وجود نداشت که بتوان فرزندی پیامبر را به وی منتسب کرد.

اگر ابراهیم نیز در قید حیات بود طفلی صغیر و غیرقابل برای دعوت به مباحله بود. ابراهیم، پسر ماریه قبطیه است که مقوقس، حاکم مصر او را به پیامبر بخشید. این حاکم بعد از صلح حدیبیه - و یا به عبارتی بعد از جنگ حنین - ماریه، سیرین و بغله را به پیامبر اهدا کرده بود. ایشان سیرین را به حسان بن ثابت بخشید، ماریه را برای خود برگزید و از او ابراهیم زاده شد.

ابراهیم ده ماه و چند روز بیشتر زنده نبود و با فوت او پیامبر فرمود:

او در بهشت دایه ای دارد که دوره شیرخوارگی اش را کامل می کند.<sup>۱۱۵</sup>

#### بررسی و نقد دیدگاه ابن تیمیه

در متن گفته های ابن تیمیه درباره مسأله مباحله موارد زیر دیده می شود:

۱. اعتراف به صحّت حدیث.

این مورد پاسخی است به آنان که درباره صحّت حدیث و بیان آن از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله شک می کنند.

۲. اعتراف به اختصاص مسئله به چهار تن از اهل بیت علیهم السلام.

این مورد پاسخی است به آنان که از اهل بیت علیهم السلام فاصله گرفته اند و با حذف نام علی علیه السلام یا افزودن نام افرادی دیگر، در تحریف حدیث مذکور می کوشند!!

۳. اعتراف به این که پیامبر، تنها آنان را در زیر عبای خود گردآورد.

این مورد پاسخی است به ادعای آنان که معتقدند آیه تطهیر، افراد دیگری را نیز در برمی گیرد. گفتنی است که این مورد، یکی از تناقضات ابن تیمیه را نیز نشان می دهد. او در بخشی از کتاب منهج السنّه با توجه به سیاق آیه تطهیر، ادعا می کند که همسران پیامبر صلی الله علیه وآله نیز مصداق این آیه هستند و تطهیر دربار همه همسران پیامبر نیز صدق می کند.

۴. اعتراف به این که حضور علی علیه السلام در مباحثه نوعی فضیلت برای اوست.

این مورد پاسخی است به انکار کنندگان این فضیلت. در ادامه باید گفت: ابن تیمیه با سخنان نسنجیده و بی ارزش خود، دلالت آیه و حدیث مباحثه بر امامت را نمی پذیرد.

او جوابی داده است - چنان چه خواهد آمد - دهلوی درباره این قبیل جواب ها می گوید: این گفته ها را ناصبی ها بر زبان جاری می کنند.

نخستین ادعای ابن تیمیه این است که هیچ کس نمی تواند هم چون رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد. در پاسخ اومی گوئیم: مساوی نبودن هیچ کس با پیامبر صلی الله علیه وآله، در صورتی است که آیه مبارکه نازل نشده و احادیث قطعی از پیامبر روایت نشده باشد، مانند این سخن پیامبر که فرمود:

**عَلَى مَنِّي وَأَنَا مِنْ عَلِيٍّ، وَهُوَ وَلِيَّكُمْ بَعْدِي؛<sup>۱۱۶</sup>**

علی از من است و من از علی و او بعد از من، مولای شماست.

یا در ماجرای اعلام براءت از مشرکان، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

**لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مَنِّي؛<sup>۱۱۷</sup>**

این مأموریت را تنها خود من و یا مردی از من انجام می دهد.

در حدیث دیگری پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به هیئتی از ثقیف فرمود:

**لَتَسْلَمَنَّ أَوْ لِأَبْعَثَنَّ عَلَيْكُمْ رَجُلًا مَنِّي - أَوْ قَالَ: مِثْلَ نَفْسِي - لِيضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمْ وَلِيَسْبِيَنَّ ذُرَارِيَكُمْ**

**وَلِيَأْخُذَنَّ أَمْوَالَكُمْ؛**

۱۱۶. این حدیث، همان حدیث ولایت است که از صحیح ترین و معتبرترین احادیث به شمار می رود. در مورد سند و دلالت این حدیث در جلد پانزدهم

کتاب نجات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار سخن گفته ایم.

۱۱۷. این حدیث نیز از صحیح ترین و معتبرترین احادیث به شمار می رود. ر.ک: مسند احمد: ۱ / ۳ / ۱۵۱، صحیح ترمذی، خصائص نسائی، المستدرک

علی الصحیحین و تفاسیر قرآن، تفسیر سوره توبه.

یا اسلام بیاورید یا فردی از خود - یا این که فرمود: مثل خودم - را خواهم فرستاد تا گردن شما را بزند، اموالتان را مصادره نماید و فرزندانان را به اسارت ببرد.

عمر می گوید: به خدا سوگند، هیچ روزی فرماندهی را آرزو نکرده ام مگر آن روز که پیامبر این جمله را فرمود. من سینه ام را راست کردم به این امید که پیامبر بگوید: مقصودم این مرد (عمر) است. آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام نگاه کرد، دست او را گرفت و فرمود:

**هو هذا؛ هو هذا؛**

این، همان شخص است. این، همان شخص است.<sup>۱۱۸</sup>

هم چنین رسول خدا صلی الله علیه وآله در سخن دیگری امیرمومنان علی علیه السلام را به خود تشبیه کرد و فرمود:

**إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يِقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلَتْ عَلِيَّ تَنْزِيلَهُ؛**

از شما فردی هست که بر اساس تأویل قرآن خواهد جنگید، هم چنان که من بر اساس تنزیل آن جنگیدم. پس از آن ابوبکر، عمر و دیگران خواستار این شرافت بودند و نزد آن حضرت آمدند و هر کدام عرض کردند: آیا آن شخص من هستیم؟

پاسخ پیامبر به همه آن ها منفی بود. آن حضرت فرمود:

**ولكن خاصف النعل؛**

اما او کسی است که کفش را تعمیر می کند.

این در حالی بود که پیامبر صلی الله علیه وآله کفش خود را به علی علیه السلام داده بود تا آن را تعمیر کند.<sup>۱۱۹</sup> احادیث دیگری نیز درباره این مساوات وارد شده است. حال که خداوند ورسولش چنین می گویند، ما باید چه بگوییم؟

ابن تیمیه معتقد است لفظ «أَنْفُسُ» در زبان عرب بر مساوات دلالت ندارد.

او با استشهاد به برخی آیات قرآن معتقد است: منظور از «نفس» در آیه مبارکه کسی است که با پیامبر رابطه خویشاوندی دارد.

باید گفت: ابن تیمیه درباره آیاتی که در آن لفظ «أَنْفُسُ» با «أَقْرَبَاءُ» مقایسه شده و در مقابل یکدیگر آمده اند، چه نظری دارد؟!

برای مثال خداوند متعال در آیه ای می فرماید:

**(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا)؛<sup>۱۲۰</sup>**

۱۱۸. ر.ک: الاستیعاب: ۳ / ۱۱۰۹ شرح حال امیر مؤمنان علی علیه السلام.

۱۱۹. این روایت را احمد بن حنبل در مسند: ۳ / ۳۳، حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۲۲، نسائی در کتاب الخصائص، ابن عبدالبر، ابن اثیر و دیگران، در بیان شرح حال حضرت علی علیه السلام ذکر کرده اند.

ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتش نگهدارید.

و در آیه دیگری می فرماید:

**(الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ)؛<sup>۱۲۱</sup>**

آنانند که سرمایه وجود خویش و بستگانشان را در روز قیامت از دست داده اند!  
در آیه مباحله نیز همین طور است.

با این تفاوت که لفظ «نفس»، در دو آیه مذکور در معنای حقیقی خود - نفس انسانی - به کار رفته است، ولی در آیه مباحله، به طور مجاز برای کسی به کار رفته که به منزله «نفس» پیامبر است و این حمل بر مجاز بدین جهت است که حقیقت در این جا ممکن نیست.

این فرد براساس روایات قطعی که ماجرا را حکایت می کنند، همان حضرت علی علیه السلام است. ابن تیمیه با انکار استمداد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از چهار معصوم پاک برای درخواست عذاب الهی، همراهی آنان را فقط برای قرابتشان می داند. او در این باره گفته است: «مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله، اجابت دعا نبوده است، زیرا دعای خود پیامبر به تنهایی کفایت می کند».

برداشت ابن تیمیه، اجتهاد درمقابل نصّ است؛ زیرا براساس روایات اهل سنت، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به اهل بیت علیهم السلام فرمود:

**إِذَا أَنَا دَعَوْتُ فَأَمَّنُوا؛<sup>۱۲۲</sup>**

وقتی من نفرین کردم شما آمین بگویید.

اسقف نجران نیز با درک این موضوع گفت: من چهره هایی را می بینم که اگر خدا بخواهد کوهی را جا به جا کند، به سبب آن ها این کار را می کند.

یا در نقل دیگر گفت: اگر از خدا بخواهند کوهی را جا به جا کند چنین خواهد کرد.<sup>۱۲۳</sup>

هم چنین ابن تیمیه گفته است: «مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله از دعوت علی، فاطمه، حسن و حسین علیهما السلام استجابت دعا نبوده و در واقع هدف پیامبر در مباحله تقابل اهل خود با اهل آنان بوده است؛ زیرا مقصود این بود که آنان، فرزندان، زنان و مردان خود را - که نسبت با آنان ترخّم می‌ورزند - با خود همراه سازند...».

این سخن ابن تیمیه، چنان که دهلوی بدان تصریح کرده و خواهد آمد، از سخنان ناصبی هاست.

خلاصه کلام ابن تیمیه چنین است:

۱۲۰. سوره تحریم: آیه ۶

۱۲۱. سوره زمر: آیه ۱۵.

۱۲۲. برای آگاهی از بعضی از منابع این روایت ر.ک: صفحه ۱۱۰ از همین کتاب.

۱۲۳. برای آگاهی در این زمینه ر.ک: الکشاف زمخشری، تفسیر فخررازی، تفسیر بیضاوی و دیگر تفاسیر در تفسیر آیه.

پیامبر صلی الله علیه وآله، اهل بیت علیهم السلام را فقط به خاطر قرابت آنان و مطابق با عرف مباحله با خود همراه ساخت و هیچ مزیتی برای همراهان وجود ندارد.

بنابراین، آیه مذکور به هیچ عنوان مدّعیان شیعیان را اثبات نمی کند، اما آنان همانند مسیحیان...!!  
ابن تیمیه در شرایطی چنین ادّعایی را مطرح می کند که بسیاری از مردان و زنان نزدیک پیامبر و در رأس آنان، عمویش عباس را می شناسد. اگر مراد از کلمه «انفس»، فقط قرابت بود، پیامبر، عباس و پسران او و دیگر هاشمیان را دعوت می کرد!

ابن تیمیه در پی گفته های خود مبنی بر عدم برتری همراهان پیامبر، تناقض گویی می کند و می گوید: «مباحله فقط نشان دهنده قرابت نیست»!!  
به این گفته وی توجه کنید:

«از عموهای پیامبر، تنها عباس در قید حیات بود. این عموی پیامبر از مسلمانان نخستین نبود و به اندازه علی به پیامبر نزدیک نبود. در بین عمودزادگان پیامبر نیز کسی مانند علی وجود نداشت... از همین رو وی انتخاب شد. این که به دلیل نبودن نزدیکان دیگر که به جای وی در مباحله شرکت کنند؛ او برای مباحله معین شده است، دلالت ندارد که او با پیامبر مساوی و یا از همه برتر است و در واقع با حضور خود به فضیلتی دست یافته است...»!!!

بنابر آن چه خود ابن تیمیه اعتراف کرد، کسی می بایست برای انجام مباحله آورده شود که از مقام و موقعیتی برخوردار باشد که او را از دیگران جداساخته و بر آنان مقدم کند. علی علیه السلام دارای چنین مزیتی بود، به گونه ای که خداوند به رسول خود امر نمود که از او به عنوان نفس خود یاد کند.  
منظور ما نیز از استدلال به آیه مبارکه همین است. به این ترتیب، مطلوب ما - یعنی امامت حضرت علی علیه السلام - با همین آیه اثبات می شود.

و این جا است که به خوبی، آشفتگی سخنان ابن تیمیه آشکار می شود.  
وی بعد از اعتراف به فضیلت علی علیه السلام سکوت نمی کند و چون نمی تواند دست یابی به این فضیلت را برای عدّه ای دیگر اثبات کند - با این که این ادّعا را در چندین جای کتاب خود مطرح کرده - می گوید: «حسن، حسین و فاطمه نیز این فضیلت را دارا هستند...».

وی در جای دیگر از کتاب خود، در مورد آیه تطهیر نیز به همین شکل حکم کرده است؛ چرا که چاره ای جز اذعان به نزول این آیه در شأن اهل بیت علیهم السلام نداشته است.  
اما او ناآگاهانه یا ناخواسته، با این گفته خود و مشارکت دادن دیگران در این فضیلت، به جای تضعیف استدلال شیعه به آیه مباحله، به نفع شیعیان کار می کند.

چرا که این آیه، به طور قطع نشان می دهد ذریه پیامبر صلی الله علیه وآله - فاطمه و دو فرزند او؛ حسین علیهم السلام - از دیگر صحابه به جز امیر مؤمنان علی علیه السلام برتر هستند، آن سان که حدیث: «فاطمه پاره تن من است...» نیز به همین موضوع اشاره دارد و ما پیش تر در مورد آن سخن گفتیم.

به هر حال، با استناد به آیه مبارکه و روایات قطعی که درباره شأن نزول آن نقل شده، حضرت علی علیه السلام بعد از رسول خدا، امام خواهد بود.

### آیه مباهله و دیدگاه ابوحنیان

ابوحنیان در مورد آیه (نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) می گوید:

یعنی هر یک از دو طرف، فرزندان، زنان و نفس خود را به مباهله دعوت کنیم.

روشن است که مباهله بین مخاطب «بگو» در آیه و مناظره کنندگان بوده است و بنا به گفته شعبی، آیه این گونه تفسیر می شود که مراد از «فرزندان»، حسن و حسین علیهما السلام، منظور از «زنان» فاطمه علیها السلام و منظور از «انفس»، علی علیه السلام است.

روایت سعد بن ابی وقاص که در صحیح مسلم آمده نشان می دهد که مباهله، بین پیامبر و منکران آن حضرت صورت گرفته است. بر اساس این روایت با نزول آیه (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) پیامبر صلی الله علیه وآله، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و فرمود:

### اللهم هؤلاء أهلی؛

خدایا! اینان اهل من هستند.

عده ای گفته اند: چون آیه (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ) به صورت جمع به کار رفته است؛ می بایست پیامبر صلی الله علیه وآله به همراه مسلمانان در مباهله شرکت می کردند.

پیامبر، به هنگام درخواست مباهله، نزدیکان خود را فراخواندند و اگر مسیحیان نجران، قصد مباهله می کردند ایشان از مسلمانان می خواستند تا با نزدیکان خود او را همراهی کنند.

ابن قتیبیه در این باره می گوید: مقصود از «انفسنا»، برادران است.

شاهد بر کلام او سخن خداوند: (وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ) است که منظور از «انفسنا»، برادران است.

ابوسلیمان دمشقی در این مورد می گوید: منظور از این کلمه، مسلمانان هستند.

بنابر نقل علی بن احمد نیشابوری، بعضی این کلمه را به همسران و بعضی دیگر به خویشاوندان نزدیک پیامبر تفسیر کرده اند.

... ابوبکر رازی می گوید: این آیه نشان می دهد که امام حسن و امام حسین علیهما السلام، پسران رسول

خدا صلی الله علیه وآله هستند.



ابو‌احمد بن علان می‌گوید: امام حسن و امام حسین علیهما السلام، هنگام مباهله، مکلف بودند؛ زیرا از شرایط صحت مباهله این است که افراد مکلف، پیامبر را همراهی کنند.

مفسران به تفصیل، آیه مباهله پیامبر صلی الله علیه وآله با مسیحیان را نقل کرده‌اند. مضمون این گفته‌ها چنین است:

پیامبر، آن‌ها را به مباهله دعوت کرد و به همراه حسن، حسین، فاطمه و علی علیهم السلام، راهی محل مورد نظر شد.

آن‌ها از مباهله سرباز زدند و بر باقی ماندن بر دین خود و پرداخت جزیه رضایت دادند. در این رویارویی، علمای آنان اعلام نمودند: در صورت انجام مباهله گرفتار عذاب خواهند شد. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به همین مطلب خبر دادند. خودداری مسیحیان از مباهله در پی درک نبوت پیامبر، شاهدی مهم بر حقیقت اوست.

زمخشری می‌گوید: اگر گفته شود...<sup>۱۲۴</sup>

### بررسی و نقد دیدگاه ابوحنیان

هم‌چنان که گذشت ابوحنیان در مقام بیان مراد از کلمه «انفسنا»، ابتدا به ذکر روایت مسلم از سعد پرداخت. بر طبق این روایت مراد آیه، امیرمؤمنان علی علیه السلام است. شاید بتوان گفت که این امر بر رضایت او بر مفاد این روایت دلالت دارد.

البته در نسخه‌های موجود در نقل وی از مسلم کلمه «علی» وجود ندارد؛ در حالی که در کتاب مسلم، همین حدیث با نام «علی» علیه السلام ذکر شده است!!

کاش وی، نظریات دیگران را ذکر نمی‌کرد. این سخنان، چیزی جز القاءات شیطانی و وسوسه‌های نفسانی نبوده و نباید در تفسیر آیات قرآن از آن‌ها استمداد جست.

چنین به نظرمی رسد که به این دیدگاه‌ها اعتماد کرده است!! به همین وسیله و به منظور باطل کردن استدلال شیخ حمصی مبنی بر دلالت آیه بر برتری حضرت علی علیه السلام بر سایر پیامبران الهی؛ سعی نموده اجماع و اتفاق نظر دلالت لفظ «انفسنا» بر وجود علی علیه السلام را انکار کند.

### آیه مباهله و دیدگاه قاضی ایجی

قاضی ایجی و شارح کتاب وی جرجانی درباره آیه مباهله می‌گویند:

شیعیان و هم‌فکران آن‌ها درباره برتری علی علیه السلام داری دو دیدگاه هستند:

**نخست آن که** مواردی وجود دارد که به طور اجمال به برتری وی اشاره دارد که اولین آن ها آیه مباحله است.

آن ها به جمله (تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) این گونه احتجاج می کنند که از لفظ «أَنْفُسَنَا»، نفس پیامبر صلی الله علیه وآله اراده نشده است، زیرا انسان نمی تواند نفس خود را فراخواند.

بلکه منظور از این لفظ، علی علیه السلام بوده است؛ زیرا بر اساس اخبار و روایات معتبر، پیامبر صلی الله علیه وآله او را با خود همراه کرده است.

**دوم آن که** نفس علی علیه السلام، خود نفس پیامبر نبوده. پس روشن می شود منظور این است که هر دو در فضل و کمال برابرند. تنها، فضیلت نبوت است که علی علیه السلام از آن برخوردار نیست و چون وی از هر لحاظ هم چون پیامبر است، برترین فرد این امت به شمار می رود.

گفته شده: منظور از لفظ «أَنْفُسَنَا» فقط علی علیه السلام نیست، چون به صورت جمع به کار رفته، بلکه همه نزدیکان پیامبر و خادمانی را که در عرف، به منزله نفس ایشان هستند در بر می گیرد.<sup>۱۲۵</sup>

### **بررسی و نقد دیدگاه قاضی ایجی**

پوشیده نیست که قاضی ایجی و جرجانی بر دلالت آیه مبنی بر برتری مصداق «انفسنا» و حضور امیرمومنان علی علیه السلام در قضیه مباحله اعتراف کرده اند. به این معنا که گفته اند: «اخبار و روایات معتبر، بر همراهی علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه وآله اشاره دارد و لفظ «أَنْفُسَنَا» بر برابری دلالت می کند».

ولی این دو شخص پنداشته اند لفظ «أَنْفُسَنَا» افراد دیگری را نیز در برمی گیرد. اما آنان سخن خود را با قاطعیت اعلام نمی کنند؛ بلکه با عبارت «گفته شده...» دیدگاه خود را ذکر کرده اند.

گویا که خودشان نیز نادرستی ادعای خودشان را می دانسته اند، به خصوص آن جا که خادمان و همه نزدیکان را مصداق «انفسنا» دانسته اند.

در نادرستی سخن این دو عالم سنی باید گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حتی عمومی خود را با خود همراه نکرد. پس چطور می توان گفت: منظور از «انفسنا» همه نزدیکان و خادمان رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد؟!!

### **آیه مباحله و دیدگاه ابن روزبهان**

ابن روزبهان نیز درباره آیه مبارکه مباحله اظهار نظر کرده است. وی می گوید:

رویه مباحله کنندگان این بوده که اهل بیت و نزدیکان خود را دعوت می کردند تا لعن و نفرین، سایر افرادشان را نیز در بگیرد. از همین رو رسول خدا صلی الله علیه وآله فرزندان و زنان خود را به مباحله دعوت کرد. در این جا منظور از «أنفس» مردان است.

گویا آن حضرت مأمور بودند زنان، فرزندان و مردان بسیار نزدیک خود را به مباحله ببرند. زنان همان فاطمه، فرزندان نیز حسن و حسین و منظور از مردان رسول خدا و علی بودند.

در خصوص ادعای تساوی بین پیامبر و علی علیه السلام باید گفت: این ادعا کاملاً باطل است و اعتقاد به عدم تساوی، از ضروریات دین است؛ چرا که هیچ یک از مسلمانان با پیامبر صلی الله علیه وآله برابر نیستند و هر کس چنین ادعایی کند از دین خارج گشته و مرتد به شمار می رود. چطور می توان کسی را در تراز پیامبری قرار داد که خاتم پیامبران بوده و برترین اولوالعزم به شمار می رود در حالی که علی هیچ کدام را نداشته است؟

آری، شکی نیست که بر اساس این آیه امیر مؤمنان علی دارای فضیلت بسیاری است، لیکن این امر به معنای دلالت آیه بر امامت وی نیست.<sup>۱۲۶</sup>

### بررسی و نقد دیدگاه ابن روزبهان

چهار نکته در گفته های ابن روزبهان وجود داشت:

**نخست آن که** پیامبر صلی الله علیه وآله، همان کاری را انجام داده است که معمولاً مباحله کنندگان انجام می دهند... .

**اولاً:** بنابر تصریح نگارنده کتاب تحفه اثنا عشریه این قضاوت ها از کلمات ناصبی هاست که در مورد این آیه، چنین گفته اند.

**ثانیاً:** در پاسخ به این گفته، ما پیش تر این سؤال را مطرح کردیم که پس چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، عباس و فرزندانش و نزدیکانی هم چون وی را با خود همراه نساختند؟ بله، این اقدام پیامبر صلی الله علیه وآله، حاکی از آن است که مباحله دارای موقعیت ویژه ای است و کسانی باید در آن شرکت کنند که در پیشگاه خداوند متعال جایگاهی داشته باشند. نمی توان گفت: این اقدام، به همان شکلی صورت گرفته که معمولاً اعراب برای نفرین یکدیگر به کار می برده اند.

**دوم آن که** هیچ مسلمانانی نمی تواند با پیامبر صلی الله علیه وآله، برابر باشد.

پیش از این، در پاسخ به ابن تیمیه، جواب این سؤال داده شد.

۱۲۶. ابطال الباطل، ر.ک: احقاق الحق: ۳ / ۶۲.

**سوم آن که** شکی نیست که بر اساس این آیه، امیر مؤمنان علی علیه السلام دارای فضیلت بسیار بزرگی است.

در این جا، باید گفت: هر چهار معصوم دارای چنین فضیلتی هستند. اما علی علیه السلام از آن ها برتر است. پس ایشان امام امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

### **چهارم آن که** این آیه بر امامت وی دلالت ندارد.

در پاسخ باید گفت: آیه مبارکه، نشان می دهد که علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه وآله در کمالات ذاتی با هم برابرند. کم ترین دلالت آیه این است که - هم چنان که ابن روزبهان نیز اذعان دارد - آن حضرت فضیلتی عظیم دارد. در حالی که این فضیلت برای دشمنانش که مدعی خلافت هستند، نیست. پس او افضل است.

بنابراین، علی علیه السلام بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، امام و پیشوای مسلمانان خواهد بود.

### **آیه مباهله و دیدگاه دهلوی**

عبدالعزیز دهلوی نیز در باره آیه مبارکه مباهله سخنانی گفته که برگردان آن چنین است:

... شیعه با تمسک به آیه مباهله می گوید: آن گاه که آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) نازل شد؛ پیامبر صلی الله علیه وآله به همراه علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام از منزل خود خارج شدند. منظور از «أبنائنا» حسن و حسین علیهما السلام است.

و لفظ «أَنْفُسَنَا» بر حضرت امیر علیه السلام دلالت دارد. چون وی نفس رسول خدا صلی الله علیه وآله است و اراده معنای حقیقی محال است. پس مقصود برابری با ایشان است، و کسی که برابر و مساوی پیامبر زمان خود باشد، ناگزیر از دیگران برتر و بیش از همه ولایت در تصرف دارد؛ چرا که مساوی با افضل و سزاوارتر به تصرف خود نیز افضل و سزاوارتر به تصرف است و او می تواند امام باشد؛ زیرا معنای امام هم همین است.

آن چه گفته شد، استدلالی است که شیعه، درباره این آیه ارائه کرده است.

البته روشن است که این نوع تقریر و بیان شیوای استدلال، در آثار علمای شیعه کم تر یافت می شود. به همین دلیل این رساله، به جهت تقریر و تهذیب بسیاری از ادله شیعه به گونه ای که بهتر از خودشان تبیین شده، به گردن شیعیان حق دارد.

اگر کسی در این باره شک و تردید دارد باید به کتاب هایشان مراجعه کند تا سخنان نسنجیده و نارسای آنان را مشاهده کند.

در اصل، این آیه از شواهدی است که اهل تسنن با کمک آن، با ناصبی ها مجادله می کنند. زیرا این که پیامبر صلی الله علیه وآله، علی و اهل بیت بزرگوارشان علیهم السلام را با خود همراه ساخته و دیگران را دعوت ننموده است، می بایست وجهی داشته باشد.

این وجه از دو حالت خارج نیست:

**نخست آن که** آنان از عزیزان پیامبر صلی الله علیه وآله بوده اند و همراه نمودن این افراد - با وجود خطر جانی - باعث اعتقاد بیشتر مخالفان به حقایق نبوت پیامبر و درستی گفته هایش در مورد عیسی و آفرینش وی می شد.

باید دانست که انسان عاقل، اگر به حقایق ادعای خود مطمئن نباشد، هیچ وقت عزیزانش را در معرض خطر نابودی و هلاکت قرار نمی دهد.

بیشتر اهل سنت و شیعه این مورد را پذیرفته اند و عبدالله مشهدی در اظهار الحق نیز همین دیدگاه را برگزیده است.

پس بر اساس آیه، این افراد عزیزترین کسان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند و چون پیامبران از حبّ و بغض نفسانی مبرا هستند این ماجرا نشان از دین، تقوا و درست کاری این چهار نفر دارد. این مطلب بر خلاف آن چیزی است که ناصبی ها بدان اعتقاد دارند.

**دوم آن که** مشارکت این افراد، به منظور سریع مستجاب شدن نفرین پیامبر صلی الله علیه وآله است. اینان به مباحله دعوت شدند تا به هنگام نفرین های پیامبر، آمین بگویند و ایشان را در استجاب دعا یاری دهند. بیشتر شیعیان به این مسئله معتقد هستند و عبدالله مشهدی نیز آن را ذکر کرده است. بر این اساس آیه مباحله، نشان می دهد که این افراد در دین از مرتبه بالایی برخوردارند و خداوند به طور حتم دعایشان را مستجاب می گرداند.

این مورد نیز پاسخی است به ناصبی ها.

ناصبی ها با ایراد بر هر دو وجه گفته اند: شرکت این افراد در مباحله به خاطر این دو مورد نبوده است. به اعتقاد ناصبی ها این همراهی بدان جهت است که مخالفان - کافران به شریعت نبوی - مباحله را بدون حضور فرزندان و داماد و دعا برای هلاک آنان نمی پذیرفتند. از همین رو پیامبر صلی الله علیه وآله فرزندان و داماد خود را فراخواند تا آن ها نیز همین کار را انجام دهند.

روشن است مردم بر این باورند که فرزندان و نزدیکان - هر گونه که باشند - برای شخص عزیز هستند. هر چند خود فرد چنین اعتقادی نداشته باشد.

این موضوع را می توان از اقدام پیامبر درک کرد؛ چرا که اگر ایشان، این نوع مباحله را قبول داشت، در شریعت خود آن را مورد تأیید قرار می داد در حالی که ممنوع است.

بنابراین، مشخص است که اقدام پیامبر صلی الله علیه وآله، فقط برای به سکوت واداشتن خصم خود بوده است.

به همین شکل، وجه دوم نیز ساقط می‌گردد؛ زیرا نابودی هیئت نجران را نمی‌توان مهم‌ترین دغدغه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌شمار آورد. آن حضرت، با حوادثی به مراتب سخت‌تر و ناگوارتر از این قضیه روبه‌رو شده بود، ولی در هیچ‌یک از آن‌ها از نزدیکانش کمک نخواست.

علاوه بر این که آن چه در مورد آن، اتفاق نظر وجود دارد، استجابت دعای پیامبر در مقام مقابله با کفار است، وگرنه اگر دعایش مستجاب نشود، فلسفه بعثت حضرتش زیر سؤال می‌رود و مورد تکذیب قرار می‌گیرد.

این موارد، دیدگاه ناصبی‌هاست و اهل سنت - به فضل خداوند - با دلایل کامل، آن‌ها را رد کرده‌اند. به این دلایل در جای خود پرداخته شده است و ما در این جا برای پرهیز از طولانی شدن کلام به آن‌ها نمی‌پردازیم.

خلاصه این که: آیه مباحله در اصل، پاسخی به ناصبی‌ها است، ولی شیعه در مقام مجادله با اهل سنت از آن کمک می‌گیرد. این اقدام آن‌ها دارای اشکالاتی به شرح زیر است:

**نخست آن که** ما قبول نداریم که منظور از «انفسنا» حضرت امیر علیه‌السلام باشد. بلکه منظور خود رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

این گفته علمای شیعه که گفته‌اند: «فرد نمی‌تواند به نفس خود حکم نماید و آن را دعوت کند»، پذیرفته نیست. زیرا از گذشته تاکنون این عبارات رواج داشته است:

«نفسش او را به فلان چیز دعوت کرد».

«خودم را به فلان چیز دعوت کردم». در قرآن کریم آمده:

(فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ)؛<sup>۱۲۷</sup>

نفس سرکش، او را به کشتن برادرش ترغیب کرد.

«به نفسم امر کردم»، «با خودم مشورت کردم».

و دیگر استعمالات صحیحی که از زبان بلیغان شنیده شده است.

بر اساس این گفته‌ها، نتیجه می‌گیریم که لفظ: «نَدَعُ أَنْفُسَنَا» به این معناست که نفس خود را

حاضر می‌سازیم.

هم چنین باید بگوییم: اگر بپذیریم که از طرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، حضرت امیر، مصداق کلمه

«أَنْفُسَنَا» باشد، پس در شرایطی که لفظ «نَدَعُ» یعنی بخوانیم و دعوت کنیم» برای هر دو طرف آمده، سؤال

این است که در طرف کافران چه کسی مصداق این کلمه خواهد بود؟

پاسخی برای این سؤال یافت نمی شود و در این صورت باید گفت: بعد از نزول آیه، دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله از آن ها و فرزندانشان فقط، بی معنا خواهد بود.

روشن شد که حضرت امیر علیه السلام در «ابناء» داخل است؛ چرا که عرف داماد را بدون شک فرزند به حساب می آورد. در این جا حسنین علیهما السلام حقیقتاً در «ابنا» داخل نبوده و در حکم فرزند بودند. نکته دیگری که باید بدان اشاره کرد این که لفظ «نفس» به معنای نزدیک و شریک در کیش و آیین نیز آمده است. مانند این سخن خداوند که می فرماید:

(وَلَا تُخْرَجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ).<sup>۱۲۸</sup>

یعنی هم دینان خود (را از سرزمینتان خارج نسازید).

... در آیه دیگری می فرماید:

(وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ).<sup>۱۲۹</sup>

... و در آیه دیگری می خوانیم:

(لَوْ لَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا).<sup>۱۳۰</sup>

حضرت امیر علیه السلام، با پیامبر صلی الله علیه وآله رابطه قومی، خویشاوندی و دامادی داشت. دین و مذهب هر دو یکی بود و چون بسیار با یک دیگر مانوس و مألوف بودند، پیامبر صلی الله علیه وآله درباره وی فرمود:

**علی منی وأنا من علی؛**

علی از من است و من از او هستم.

با این ترتیب ممکن است از وی به نفس پیامبر تعبیر شده باشد. اما این امر به معنای تساوی نیست؛ هم چنان که از آیات مذکور نیز چنین برداشت نمی شود.

**دوم این که** اگر علی علیه السلام، با پیامبر صلی الله علیه وآله در همه صفات برابر باشد، می بایست دارای مقام نبوت، خاتمیت و رسالت نیز باشد و مانند آن حضرات بتواند بیش از چهار زن اختیار کند، دارای مقامی رفیع در قیامت باشد، شافع بزرگ روز جزا باشد، دارای مقام محمود باشد و بر وی وحی نازل شود. به طور کلی باید همه ویژگی های پیامبر را داشته باشد و چنین چیزی را همه رد می کنند.

اگر هم مراد تساوی در بعضی از صفات باشد؛ روشن است که مساوی بودن در برخی صفات با پیامبر، نمی تواند بر امامت دلالت داشته باشد. زیرا مساوی بودن شخص در برخی از صفات کسی که از دیگران برتر بوده و سزاوارتر به تصرف است به این معنا نیست که وی نیز دارای چنین موقعیتی است.

۱۲۸ . سوره بقره: آیه ۸۴ .

۱۲۹ . سوره حجرات: آیه ۱۱ .

۱۳۰ . سوره نور: آیه ۱۲ .

باید افزود: اگر آیه بر امامت حضرت امیر علیه السلام دلالت داشته باشد، وی می بایست در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله، امام باشد و چنین چیزی را همه رد می کنند.

حال اگر این مسئله - که از ظاهر الفاظ آیه برداشت نمی شود - به زمان خاصی مقید باشد، به ادعای شیعه کمکی نمی کند، زیرا اهل سنت نیز در برهه ای از زمان به امامت وی اذعان می کنند.<sup>۱۳۱</sup>

### بررسی و نقد دیدگاه دهلوی

ما در خصوص گفته های دهلوی، باید به موارد زیر اشاره کنیم:

۱. او می گوید: بیان استدلال به این آیه مبنی بر اثبات امامت حضرت علی علیه السلام در بیشتر کتاب های شیعه، به این شیوایی وجود ندارد.

او هم چنین ادعا می کند، حتی در بیشتر ادله دیگر شیعه نیز همین گونه است... .

شما با مراجعه به شیوه استدلال بزرگان ما به این آیه که در این نوشتار نیز آورده شد، به خوبی دروغ بودن ادعای دهلوی را درمی یابید؛ زیرا همین بیان دهلوی - یا به معنا و یا با عبارات مشابه و یکسان - در کتاب های بزرگان ما دیده می شود.

۲. او این مناقشات در این آیه را از کلمات ناصبی ها می داند و می گوید: اهل سنت از اهل بیت علیهم السلام در مقابل ناصبی ها دفاع می کنند... .

اما دیدیم که ابن تیمیه و ابن روزبهان در پاسخ به علامه حلی رحمه الله چه مطالبی را بیان کرده اند و حال آن که دهلوی این دست مطالب را به ناصبی ها نسبت داده است. خدا را سپاس گزاریم که با آن چه بر زبانشان جاری شد، واقعیت و حقیقت آنان بر همگان آشکار گردیده است.

۳. او معتقد است منظور از لفظ «أَنْفُسَنَا»، حضرت علی نبوده و به معنای «نفس خود را حاضر می سازیم» آمده است.

وی با هدف رد گفته شیعه که شخص نمی تواند نفس خود را به چیزی فرابخواند، به عباراتی استشهاد کرده که از گذشته تا کنون در کلام عرب رایج است.

ما درباره معنای مجازی آن عبارات با وی بحث نمی کنیم و ضمن اشاره به اعتراف تعدادی از بزرگان آن ها، مبنی بر این که انسان تنها می تواند دیگران را فرابخواند نه نفس خود را،<sup>۱۳۲</sup> به این سخن اکتفا می کنیم که بر اساس احادیث قطعی شیعه و سنتی، منظور از لفظ «أَنْفُسَنَا»، علی علیه السلام است و گفته های

---

۱۳۱. تحفه اثنا عشریه: ۲۰۶ و ۲۰۷. گفتنی است که ما سخنان دهلوی را به طور کامل بیان کردیم تا کسی شک نکند که برخی از گفته های وی را

حذف کرده ایم تا به استدلال شیعه درباره آیه مبارکه آسیبی وارد نشود.

۱۳۲. ر.ک: حاشیه محبی الدین شیخ زاده بر تفسیر بیضاوی: ۱ / ۶۳۴



این شخص در حقیقت ناشی از خودداری وی از پذیرش احادیث مذکور و تکذیب راویان و مؤلفان بزرگ آن هاست و روشن است که این امری غیرقابل قبول است.

۴. علی علیه السلام را از «أبناءنا» دانسته است!!

در این جا نیز، وی با نص روایات مخالفت نموده است.

پوشیده نیست که این اقدام وی، تلاشی است در جهت نادیده گرفتن این موضوع که بر اساس آیه، علی علیه السلام، نفس پیامبر صلی الله علیه وآله است، چرا که او می داند در این صورت آیه، بر تساوی پیامبر صلی الله علیه وآله با آن حضرت اشاره دارد، وگرنه علی را مصداق «ابناءنا» دانستن نیز، اعتراف به برتری اوست.

با توجه به مطالبی که در پاسخ به ابن تیمیه گفته شده؛ استشهاد دهلوی به آیات دیگر قرآن مقبول نیست. البته جای بسی خرسندی است که دهلوی بر خلاف ابن تیمیه و دیگر ناصبی ها، حدیث: «علی از من است و من از او هستم» را پذیرفته است.

۵. وی در پاسخ به بحث تساوی و برابری می گوید:

«اگر منظور از برابری و تساوی، برابری در جمیع صفات باشد لزوماً می بایست علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه وآله در نبوت، رسالت، خاتمیّت، بعثت و نزول وحی... با هم برابر باشند و اگر مراد، برابری در برخی صفات باشد؛ مدعی نمی تواند ادّعی امامت بلافصل را مطرح کند...».

در جواب باید بگوییم: منظور، برابری در تمامی صفات به جز نبوت است، اما رسالت، خاتمیّت و... که او در ادامه ذکر کرده، به نبوت مربوط است.

براساس آیه مباحله حضرت علی علیه السلام از تمام کمالات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به جز نبوت برخوردار است. در حدیثی آمده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود:

**یا علی! ما سألت الله شيئاً إلا سألت لك مثله، ولا سألت الله شيئاً إلا أعطانيه، غير إنه قيل لي:**

**إنه لا نبي بعدك؛<sup>۱۳۳</sup>**

ای علی! هر گاه از خداوند چیزی خواستم همانند آن را نیز برای تو درخواست کردم. هر چه خواستم خداوند به من عطا نمود، ولی به من گفته شد: پس از تو پیامبری مبعوث نخواهد شد.

۶. سخن پایانی وی این گونه است:

«اگر آیه بر امامت حضرت امیر علیه السلام دلالت داشته باشد...».

در پاسخ این سخن می گوییم: حضرت علی علیه السلام در زمان خود پیامبر صلی الله علیه وآله، مقام امامت - یعنی: وجوب تبعیّت بی چون و چرا از ایشان و سزاوارتری کامل او نسبت به دیگران - را داشت. با این حال

۱۳۳. این حدیث را گروهی از علمای اهل سنت از جمله نسائی در کتاب الخصائص: حدیث ۱۴۶ و ۱۴۷ نقل کرده اند.

وی به طور کامل مطیع و فرمان بردار پیامبر صلی الله علیه وآله بود و تاریخ چنین چیزی را هرگز برای کسی جز ایشان، ثبت ننموده است.

با این بیان، سخن پایانی دهلوی نیز از اعتبار ساقط می شود.

### آیه مباهله و دیدگاه آلوسی

از عالمان دیگری از اهل سنت که درباره آیه مباهله سخن به میان آورده، آلوسی است. وی سخن دهلوی را بدون هیچ کم و کاستی، به خود نسبت داده که البته نمونه های دیگری نیز دارد. اما پاسخ، همان پاسخ به دهلوی است و دیگر تکرار نمی کنیم.

### آیه مباهله و دیدگاه شیخ محمد عبده

شیخ محمد عبده در این باره می گوید:

روایات اتفاق دارند بر این که: پیامبر صلی الله علیه وآله علی، فاطمه و دو پسرش علیهم السلام را برای مباهله بر گزید و منظور از کلمه «نِسَاءَنَا»، فاطمه علیها السلام و مراد از کلمه «أَنْفُسَنَا»، تنها علی علیه السلام است. این روایات از شیعیان است و مشخص است که هدف آن ها چیست. آنان این روایات را آن قدر ترویج کرده اند که میان بسیاری از اهل سنت نیز رواج یافته است. این اقدام در حالی صورت می گیرد که به وجود آورندگان چنین روایاتی نتوانسته اند به خوبی آن را با آیه تطبیق دهند؛ چرا که عرب لفظ «نِسَاءَنَا» را در مورد دختر به کار نمی برد؛ به ویژه اگر همسرانی هم داشته باشد. از این بعیدتر، آن ها گفته اند: مراد از «أَنْفُسَنَا»، علی علیه السلام است. وانگهی! این جملات در حالی بیان می شود که هیئت اعزامی نجران - که گفته می شود آیه درباره آن ها نازل شده است - زنان و فرزندان خود را به همراه نداشتند.<sup>۱۳۴</sup>

### بررسی و نقد دیدگاه شیخ محمد عبده

در پاسخ باید بگوییم: در این سخنان اعتراف، ادعا و عنادورزی او وجود دارد. او با بیان این که «روایات اتفاق دارند که...» به حقیقت اقرار و اعتراف نموده است. خدا را شکر که روایات مربوط به مباهله، آن قدر زیاد و مستند هستند که کسی چون این شخص، چاره ای جز اعتراف به حقیقت ندارد.

وی وقتی متوجه شد این اقرار، مستلزم پذیرش برتری و امامت علی علیه السلام از آیه و روایت های وارد شده در این زمینه است که او طاقت آن را ندارد؛ ادعایی را مطرح کرد که هیچ خردمندی آن را نمی پذیرد؛ تا چه رسد به فاضل و دانشمندی!

اما در مورد ادعای وی که «این روایات را شیعه نقل کرده و در ترویج آن کوشیده اند...» باید گفت: او نیز به مانند دیگران، می داند که این ادعا دروغ است. همان طور که پیش تر دیدید منابع این روایات قطعی، غیر شیعی است. اما چون دلالت آن ها مشخص است و «هدف نیز معلوم است» یک نوع بحث لفظی را پیش کشیده و پنداشته است عرب چنین استعمالی ندارد.

باید بگوییم که گفته های شیخ عبده صرف یک استبعاد بوده و نشان دهنده عنادورزی اوست! ما فکر نمی کنیم وی از استعمال لفظ «نساء» در غیر معنای همسران - چنان که در قرآن و دیگر کتاب ها آمده است<sup>۱۳۵</sup> - بی اطلاع بوده باشد.

او هم چنین نباید غافل بوده باشد که کسی ادعا نکرده لفظ مذکور، در خصوص حضرت فاطمه علیها السلام و لفظ «أَنْفُسَنَا»، در خصوص حضرت علی علیه السلام به کار رفته است.

واقعیت آن است که این شخص می داند، روایات وارد شده در این زمینه در نزد خودشان صحیح و معتبر هستند و هم چنان استدلال شیعیان پابرجا و استوار است؛ چرا که او خود به خوبی می داند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، با آن که دارای همسران، نزدیکان و صحابه بسیار بوده و زنان زیادی در عشیره آن بزرگوار وجود داشته است؛ تنها علی علیه السلام را مصداق لفظ «أَنْفُسَنَا» و فقط فاطمه علیها السلام را مصداق لفظ «نِسَاءَنَا» دانسته است.

این اقدام پیامبر صلی الله علیه وآله به ناچار نشان دهنده برتری امیرمؤمنان علی علیه السلام بر دیگران بوده، و هدف ما نیز اثبات همین موضوع است.

### آیه مباهله و نکات تکمیلی

فخر رازی و در پی او، نیشابوری و ابوحنیفان اندلسی به استدلال به آیه که حضرت علی علیه السلام از دیگر پیامبران نیز برتر است، انتقاد کرده اند.

آنان با رد دیدگاه شیخ محمود بن حسن حمصی در این باره چنین گفته اند:

رازی - پس از بیان خلاصه ای از داستان مباهله و دلالت آیه بر این که حسنین علیهما السلام فرزندان

رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند - می گوید:

---

۱۳۵ . نظیر آیه ای که می فرماید: (يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ)؛ «پسران شما را سر می بریدند و دختران شما را زنده نگه می داشتند». سوره بقره، آیه ۴۹.

در ری شخصی به نام محمود بن حسن حمصی وجود داشت که از اساتید شیعه به شمار می‌رفته<sup>۱۳۶</sup> و ادعا می‌کرد علی علیه السلام از همه پیامبران به جز حضرت محمد صلی الله علیه وآله برتر است. به گفته وی، سخن خداوند متعال: **(وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ)** بر این موضوع دلالت دارد و منظور از لفظ «وَأَنْفُسَنَا»، خود محمد صلی الله علیه وآله نیست و مقصود فرد دیگری است. زیرا انسان نمی‌تواند نفس خود را به چیزی دعوت کند و اجماع وجود دارد بر این که این شخص، همان علی بن ابی طالب علیهما السلام است و بر اساس آیه، نفس وی، همان نفس محمد صلی الله علیه وآله است و از آن جا که این نفس، عین آن نفس نبوده پس مقصود آن است که مثل آن است. از این رو پیامبر و علی علیهما السلام می‌بایست در تمامی جهات با هم برابر باشند.

اما چون، شواهد نشان می‌دهد محمد صلی الله علیه وآله پیامبر بوده، اما علی علیه السلام چنین نیست و به اعتقاد همه، پیامبر از علی علیه السلام برتر است؛ این دو صفت را مستثنا می‌دانیم، اما از آن جا که به اجماع و اتفاق نظر همگان، حضرت محمد صلی الله علیه وآله از همه پیامبران الهی برتر است، پس علی علیه السلام نیز باید از پیامبران دیگر برتر باشد.

آن چه گفتیم طریقه استدلال به ظاهر آیه بود.

حمصی در ادامه می‌گوید:

آن چه استدلال به این آیه را تأیید و تقویت می‌کند حدیثی است که مورد قبول موافقان و مخالفان است و آن را از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل نموده‌اند که حضرت فرمود:

**من أَرَادَ أَنْ يَرَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ وَنُوحًا فِي طَاعَتِهِ، وَإِبْرَاهِيمَ فِي خَلْتِهِ، وَمُوسَى فِي هَيْبَتِهِ، وَعِيسَى فِي صَفْوَتِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ؛**

هر کس می‌خواهد علم آدم، اطاعت نوح از پروردگار، دوستی ابراهیم با خداوند، هیبت موسی و خالص بودن عیسی را درک کند باید به علی بن ابی طالب نگاه کند.

بر اساس این حدیث، صفاتی که به طور پراکنده در این پیامبران وجود دارد، همه در حضرت علی علیه السلام جمع است. به این ترتیب حضرت علی علیه السلام باید از همه پیامبران الهی به جز محمد صلی الله علیه وآله برتر باشد.

اما دیگر شیعیان از گذشته تا کنون با استدلال به این آیه گفته‌اند: نفس علی علیه السلام از هر لحاظ به سان نفس محمد صلی الله علیه وآله است و تنها با دلیل خاص، بعضی از صفات را استثنا می‌کنیم. به اعتقاد آن‌ها

---

۱۳۶. او همان صاحب کتاب «المنقذ من التقليد؛ نجات دهنده از تقلید» است. در برخی از منابع آمده است که فخررازی شاگرد وی بوده است و در شرح حالی که در مقدمه کتاب مذکور وجود دارد، فوت وی را در اوایل قرن هفتم دانسته‌اند. این کتاب توسط مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم چاپ شده است.

برتر بودن نفس محمد صلی الله علیه وآله از دیگر صحابه اقتضا می کند که نفس علی علیه السلام نیز از نفس دیگر صحابه برتر باشد.

در پاسخ این دیدگاه شیعه باید گفت:

مسلمانان اتفاق نظر دارند که محمد صلی الله علیه وآله از علی برتر است. آنان قبل از ظهور شیخ حمصی نیز هر پیامبری را از غیر پیامبر افضل می دانسته اند.

به اعتقاد همه، علی علیه السلام پیامبر نیست. پس به طور قطع باید گفت: هم چنان که ظاهر آیه (برتری امیرمؤمنان علی علیه السلام) در مورد پیامبر صلی الله علیه وآله تخصیص خورده؛ دیگر پیامبران نیز به حکم همین اجماع، از ظاهر آیه استثنا می شوند.<sup>۱۳۷</sup>

نیشابوری نیز همین سخن را گفته است. البته طبق عادت، او خلاصه دیدگاه رازی را آورده است. ما عبارات او را در گذشته نقل کردیم.

ابوحیان اندلسی بعد از نقل سخنان زمخشری در مورد آیه مبارکه می گوید: از عجیب ترین استدلال ها، استدلال محمد بن علی حمصی است...<sup>۱۳۸</sup>

او بعد از بیان این استدلال می گوید: رازی در پاسخ گفته است: اتفاق نظر وجود دارد که پیامبر از غیر پیامبر برتر است و علی علیه السلام نیز، پیامبر نیست. بر همین اساس از برتری علی علیه السلام نسبت به دیگران همه پیامبران استثنا می شوند.

ابوحیان می گوید: رازی گفته است: استدلال حمصی از چند جهت باطل است:

**نخست آن که** او گفته است: «انسان نفس خود را به چیزی فرامی خواند».

این گفته درست نیست؛ زیرا عرب می گوید: «نفس خود را به فلان چیز دعوت کردم، ولی نپذیرفت». ابوعلی، این کار را تجرید می نامد.

**دوم آن که** با توجه به نظریاتی که پیش از این درباره منظور آیه از لفظ «وَأَنْفُسَنَا» بیان شد؛ اتفاق

نظری که این شخص ادعا کرد که منظور آیه، همان علی علیه السلام است نمی تواند درست باشد.

**سوم آن که** او گفته است: «بنابراین نفس او به مانند نفس پیامبر است».

در پاسخ باید گفت: لغویون می گویند: برای این که دو نفر را شبیه و مماثل هم نامید لزومی ندارد در

تمامی صفات شبیه هم باشند و شباهت در یک صفت کافی است.

البته بر خلاف لغویون، در اصطلاح متکلمان، برای این نام گذاری، مماثلت تمام صفات نفس لازم است،

که ما به اصطلاح آنان کاری نداریم.

۱۳۷. تفسیر رازی: ۸ / ۸۱.

۱۳۸. گفتنی است که سخن صحیح: محمود بن علی حمصی است.

بر اساس این گفته‌ها، برای شباهتی که از آیه استفاده می‌شود، شباهت حضرت علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه وآله در یک صفت مثل انتساب به بنی هاشم، کفایت می‌کند؛ چنان که عرب می‌گوید:

**هذا من أنفسنا؛** این فرد از خود ماست. یعنی از قبیله ماست.

افزون بر این‌ها حدیثی که حمصی بدان استدلال نموده جعلی است و سندی ندارد.<sup>۱۳۹</sup>

### پاسخ پایانی

فخررازی و نیشابوری انصاف بیشتری نسبت به ابوحنیفان اندلسی، از خود نشان داده‌اند؛ چرا که در دلالت آیه مبارکه و حدیث معتبر مباحله مبنی بر برتری حضرت علی علیه السلام نسبت به دیگر صحابه اشکال نکرده‌اند.

این دو عالم سنی در مقدمات استدلال به آیه مبارکه مبنی بر برتری حضرت علی علیه السلام بر دیگر پیامبران الهی نیز، بحث نکرده‌اند و تنها با ادعای اتفاق نظر تمام مسلمانان - قبل از ظهور شیخ حمصی - بر برتری پیامبران بر دیگران، معتقد به استثنای تمامی پیامبران الهی از ظاهر آیه مبنی بر برتری امیرمؤمنان علی علیه السلام بر دیگران، شده‌اند.

در پاسخ به این دو نفر، نفی این اتفاق نظر کفایت می‌کند. چرا که شیعه، قبل و بعد از شیخ حمصی با استدلال به قرآن - آیه مباحله - و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله مثل حدیثی که شیخ حمصی نقل نموده است؛ برتری امیرمؤمنان علی و ائمه علیهم السلام بعد از پیامبر را بر تمامی پیامبران به جز پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اثبات کرده‌اند.

از نخستین علمای شیعه که در مورد برتری امیر مؤمنان علی علیه السلام بر دیگر پیامبران الهی سخن گفته، شیخ مفید، متوفی سال ۴۱۳ هجری است.

وی در این باره رساله‌ای نوشته است و در آن با استدلال به آیه مباحله، چنین سخن را آغاز نموده است:

کسانی که بر برتری امیر مؤمنان علی صلوات الله وسلامه علیه بر پیامبران پیشین و همه مردم به جز پیامبر رحمت حضرت محمد علیه وآله السلام حکم کرده‌اند؛ به حدیث مباحله استدلال کرده‌اند، به این صورت که... .

روشن است که این سخن، گفته پیشینیان وی نیز بوده است.<sup>۱۴۰</sup>

بر اساس آن چه گفته شد، پاسخ رازی و پیروان او، رد می‌گردد.

۱۳۹. البحر المحیط: ۲ / ۴۸۰.

۱۴۰. ر.ک: رساله تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام علی سائر الصحابه، نگارش شیخ مفید رحمه الله چاپ شده در جلد هفتم مجموعه تألیفات شیخ مفید رحمه الله.

اما ابوحنیفان اندلسی، مواردی را در رد استدلال شیخ حمصی ارائه کرد و به فخررازی نسبت داد. به نظر می‌رسد او این موارد را از متونی غیر از تفسیر وی برداشت کرده باشد. او سه مسأله را مطرح می‌کند.

۱. اما باطل بودن اولین مسأله را در میان این بحث تبیین نمودیم.

از سوی دیگر، رازی خودش این استدلال را تبیین کرده و اشکالی بر آن نگرفته است. اگر نقل قول ابوحنیفان از رازی حقیقت داشته باشد، او دچار تناقض گویی شده است.

۲. مسأله دوم نیز همین گونه است. زیرا این‌ها نظریاتی است بی‌ارزش. به این علت که در صحیح مسلم، جامع ترمذی، خصائص نسائی، مسند احمد و المستدرک حاکم نیشابوری و منابع دیگر آمده است که تنها حضرت علی علیه السلام، همان‌گیری است که مصداق کلمه «نفس» است و این نظریه مورد اتفاق شیعه و سنی است.

از سوی دیگر، خود آن‌ها ادعا نموده‌اند که اجماع گذشتگان نسل در نسل بر این است که صحیح بخاری و مسلم، صحیح‌ترین کتاب‌ها بعد از قرآن است. در این میان برخی صحیح مسلم را معتبرتر می‌دانند. مسأله سوم را می‌توان بر اساس گفته‌های رازی در مقام نقل و توضیح استدلال شیعه، رد کرد. چنان‌که گذشت او در این مقام می‌گوید:

### وذلك يقتضى الاستواء من جميع الوجوه...;

مثل هم بودن دو نفس به منزله تساوی آن دو در تمامی جهات است... .

در این جا اگر آن‌چه ابوحنیفان از رازی نقل می‌کند درست باشد؛ گفته‌های خود را نیز نقض کرده است. باید افزود: اگر این گفته که: «مماثلة می‌تواند در یک صفت مانند این که هر دو از بنی هاشم هستند، باشد» درست باشد؛ چرا باید از بین بنی هاشم، تنها علی علیه السلام به مباحله دعوت شود؟!

در خصوص ادعای جعلی بودن حدیثی که حمصی بدان استدلال کرده است نیز باید گفت: این ادعا را تنها کسی مطرح می‌کند که به اخبار و احادیث شناخت ندارد و یا این که کینه توز و متعصب باشد.

این حدیث را همه مسلمانان پذیرفته‌اند و از میان راویان اهل سنت افرادی چون عبدالرزاق بن همام و احمد بن حنبل، ابوحاتم رازی، حاکم نیشابوری، ابن مردویه، بیهقی، ابونعیم اصفهانی، محب طبری، ابن صباغ مالکی و ابن مغزلی شافعی... آن را روایت کرده‌اند.<sup>۱۴۱</sup>

۱۴۱. در مورد سند این حدیث و موارد دلالت آن در جلد نوزدهم موسوعه بزرگ نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار سخن گفته ایم.

## کتابنامه

### الف

- ۱ . ابطال الباطل: فضل الله بن روزبهان خنجی شیرازی.
- ۲ . إحقاق الحق وإزهاق الباطل: قاضی نور الله مرعشی شوشتری، کتابفروشی اسلامیة، تهران.
- ۳ . أحكام القرآن: ابن العربی مالکی، دار الکتب علمیة، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۶.
- ۴ . أسد الغابه: ابوالحسن علی بن محمد شیبانی معروف به ابن الاثیر، دار الکتب علمیة، بیروت، لبنان.
- ۵ . الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف به شیخ مفید، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴.
- ۶ . الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ابن عبدالبر، دار الکتب علمیة، بیروت.
- ۷ . الاقبال بصالح الاعمال: سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر، ابن طاووس.
- ۸ . انسان العیون (السیرة الحلییه): حلی، دار المعرفه، بیروت، سال ۱۴۰۰ و مکتبه تجاری کبری، قاهره، مصر، سال ۱۳۸۲.

### ب

- ۹ . البحر المحيط فی تفسیر القرآن: ابوحيان اندلسی، مؤسسه تاریخ عربی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۱.
- ۱۰ . البداية والنهایه (تاریخ ابن کثیر): حافظ ابی فداء اسماعیل بن کثیر دمشقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ۱۴۰۸.

### ت

- ۱۱ . التبیان فی تفسیر القرآن: شیخ طوسی رحمه الله، مؤسسه نشر اسلامی، سال ۱۴۱۳.
- ۱۲ . تاریخ ابن خلدون: عبدالرحمان بن خلدون مغربی، دارالکتاب لبنانی.
- ۱۳ . تاریخ المدینة المنورة: ابن شبه نمیری، منشورات دار الفکر، قم، ایران، سال ۱۴۱۰.
- ۱۴ . تاریخ طبری (تاریخ الأمم والملوک): ابوجعفر محمد بن جریر طبری، مؤسسه اعلمی، بیروت، لبنان.
- ۱۵ . تاریخ مدینة دمشق: حافظ ابوالقاسم علی بن حسن، معروف به ابن عساکر، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ۱۴۱۵، دار الدرایه، عربستان سعودی، ریاض، چاپ یکم، سال ۱۴۱۱.



- ١٦ . تحفه اثنا عشریه: شاه عبدالعزیز دهلوی، نورانی، کتابخانہ، پیشاور، پاکستان.
- ١٧ . تحفۃ الأحمودی: مبارکفوری، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ١٤١٠.
- ١٨ . تفسیر البیضاوی (أنوار التنزیل وأسرار التأویل): عبدالله بن عمر بیضاوی، دار الفکر، بیروت، لبنان.
- ١٩ . تفسیر حبری: حسین بن حکم حبری کوفی، تحقیق سید محمدرضا حسینی، چاپ اول، مؤسسہ آل البیت علیہم السلام، بیروت، لبنان، سال ١٤٠٨.
- ٢٠ . تفسیر الخازن: علاء الدین خازن بغدادی، قاہرہ، مصر، سال ١٣٢٩.
- ٢١ . تفسیر رازی (التفسیر الکبیر): امام فخر رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ سوم.
- ٢٢ . تفسیر روح المعانی: شہاب الدین سید محمود آلوسی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ چہارم، سال ١٤٠٥.
- ٢٣ . تفسیر الطبری (جامع البیان): محمد بن جریر طبری، دار الفکر، بیروت، لبنان، ١٤١٥.
- ٢٤ . تفسیر فخر رازی (تفسیر الکبیر): فخر رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم.
- ٢٥ . تفسیر قاسمی = محاسن التأویل: جمال الدین قاسمی.
- ٢٦ . تفسیر القرآن العظیم معروف بہ تفسیر ابن کثیر: ابوالفداء اسماعیل بن کثیر قرشی دمشقی، دارالمعرفہ، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤٠٩.
- ٢٧ . تفسیر المراغی: احمد مصطفی مراغی، دارالفکر، بیروت.
- ٢٨ . تفسیر المنار: محمدرشید رضا، المنار، دارالمعرفہ، بیروت.
- ٢٩ . تفسیر نیشابوری = غرائب القرآن و رغائب الفرقان: نظام الدین نیشابوری، چاپ شدہ در حاشیہ تفسیر طبری.
- ٣٠ . تفضیل أميرالمومنین علیہ السلام: محمد بن نعمان عکبری بغدادی، معروف شیخ مفید رحمہ اللہ، دارالمفید، بیروت، لبنان.
- ٣١ . تلخیص الشافی: محمد بن حسن طوسی (شیخ طوسی)، دار الکتب الاسلامیہ، قم، چاپ سوم، سال ١٣٩٤.

### ج

- ٣٢ . الجرح والتعديل: ابن ابی حاتم رازی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ١٤٢٢.

### ح

- ٣٣ . حاشیۃ الجمل علی تفسیر الجلالین: سلیمان بن عمر بن منصور عجیلی ازہری مصری، معروف بہ «جمل»، دار احیاء التراث العربی.
- ٣٤ . حاشیۃ الشہاب علی تفسیر البیضاوی: شہاب الدین احمد بن محمد بن عمر خفاجی مصری.
- ٣٥ . حاشیۃ علی تفسیر البیضاوی: محیی الدین محمد بن مصطفی قوجری حنفی، معروف بہ «شیخ زادہ».
- ٣٦ . حلیۃ الأولیاء: ابونعیم اصفہانی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ١٤١٨.

### خ

٣٧ . خصائص أمير المؤمنين على عليه السلام: احمد بن شعيب نَسائي، دار الثقليين، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

د

٣٨ . الدر المنثور فى التفسير بالمأثور: جلال الدين سيوطى، دار الكتب علميّه، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٢١.

ز

٣٩ . زاد المعاد فى هدى خير العباد: ابن قيم جوزى، مؤسسه الرساله، بيروت، سال ١٤٠٨.

س

٤٠ . السراج المنير: شمس الدين محمد احمد شربيني قاهرى شافعى معروف به خطيب شربيني.

٤١ . سنن ابن ماجه: ابو عبدالله محمد بن يزيد قزوينى، مشهور به ابن ماجه، دار الفكر، بيروت، لبنان.

٤٢ . السنن الكبرى: احمد بن حسين بيهقى، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٤.

٤٣ . سيره ابن هشام (السيرة النبوية): ابو محمد عبدالملك بن هشام بن ايوب حميرى، دار احياء التراث العربى، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

ش

٤٤ . الشافى فى الامامه: سيد مرتضى على بن حسين موسوى، اسماعيليان، قم، چاپ دوم، سال ١٤١٠.

٤٥ . شرح المواقف: سيد شريف جرجانى، منشورات شريف رضى، قم، ايران، چاپ اول، سال ١٤١٢.

٤٦ . شرح المواهب اللدنيه: محمد بن عبدالباقي زرقانى مصرى مالكى، دار المعرفه، بيروت، لبنان، سال ١٤١٤.

٤٧ . شواهد التنزيل: عبیدالله بن احمد، معروف به حاكم حسانى، مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، چاپ يكم، سال ١٤١١.

ص

٤٨ . صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل بخارى جُعى، دار ابن كثير، دمشق، بيروت، يمامه، چاپ پنجم، سال ١٤١٤ و دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.

٤٩ . صحيح ترمذى: محمد بن عيسى بن سوره ترمذى، دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٥٠ . صحيح مسلم: مسلم بن حجاج نيشابورى، مؤسسه عز الدين و دار الفكر، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤٠٧.

٥١ . الصراط المستقيم إلى مستحقّى التقديم: شيخ زين الدين على بن يونس عاملى نباطى بياضى، مكتبه مرتضويه.

ط

٥٢ . الطبقات الكبرى: محمد بن سعد واقدى زهرى، دار الكتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

ع

٥٣ . عيون الأثر فى فنون المغازى والسير: ابن سيد الناس، مكتبه دار التراث، مدينه منوره، سال ١٤١٣.

## ف

- ٥٤ . فتح الباری فی شرح صحیح البخاری: احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ١٤١٠.
- ٥٥ . فتح القدیر: محمد بن علی بن محمد شوکانی، عالم الکتب.
- ٥٦ . فتوح البلدان: احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، لجنة بیان العربی، قاهره، مصر.
- ٥٧ . الفصول المختاره: ابوالقاسم علی بن حسین موسوی معروف به سید علم الهدی، کنگره بین المللی بزرگداشت شیخ مفید، قم، چاپ یکم، سال ١٤١٣.
- ٥٨ . فضائل علی علیه السلام: احمد بن حنبل شیبانی.
- ٥٩ . فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر: عبدالرؤف مناوی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ١٤١٥.

## ک

- ٦٠ . الكامل فی التاریخ: عزالدین علی بن ابی الکریم شیبانی جزری معروف به ابن اثیر، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ١٣٩٩.
- ٦١ . الکشاف: امام زمخشری، دار الکتب علمیہ، بیروت، چاپ اول، سال ١٤١٥.
- ٦٢ . کشف الغمّه فی معرفه الأئمه: ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، دار الأضواء، بیروت، لبنان.
- ٦٣ . کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد: علامه جمال الدین حسن بن یوسف حلّی، جامعه مدرّسین، قم، سال ١٤٠٧.
- ٦٤ . کفایه الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیهما السلام: محمد بن یوسف گنجی شافعی، مطبعه حیدریه، نجف اشرف، سال ١٣٩٠.

## ل

- ٦٥ . لسان المیزان: احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ١٤١٦.

## م

- ٦٦ . المرقاه فی شرح المشکاة: ملأ علی قاری، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال ١٤١٤.
- ٦٧ . مسار الشیعه: محمد بن محمد بن نعمان عسکری بغدادی معروف به شیخ مفید، دارالمفید، بیروت، لبنان.
- ٦٨ . المستدرک علی الصحیحین: ابو عبدالله حاکم نیشابوری، دار الکتب علمیہ، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال ١٤١١.
- ٦٩ . مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل شیبانی، دار احیاء التراث العربی و دار صادر، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال ١٤١٥.

٧٠ . مصباح المتهجد: ابوجعفر محمد بن حسن طوسي معروف به شيخ طوسي، مؤسس فقه الشيعة، بيروت، لبنان، سال ١٤١١.

٧١ . مطالب السؤل في مناقب آل الرسول عليهم السلام: محمد بن طلحه شافعي.

٧٢ . معرفة علوم الحديث: ابوعبدالله حاكم نيشابوري، دار الآفاق الجديدة، بيروت، لبنان، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.

٧٣ . المغنى: ابومحمد عبدالله بن احمد بن محمد ابن قدامه، دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان.

٧٤ . المغنى في الامامة: قاضي عبدالجبار معتزلي، تحقيق: جورج قنواتي، الدار المصرية، قاهره، سال ١٩٦٥.

٧٥ . المنتظم في تاريخ الملوك والامم: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي بن جوزي قرشي، دار الكتب علميه، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

٧٦ . المنهاج: يحيى بن شرف دمشقي شافعي نووي، دار الكتب علميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

٧٧ . منهج السنه النبويه: ابن تيميه حراني، مكتبه ابن تيميه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال ١٤٠٩.

## ن

٧٨ . نفحات الأزهار في خلاصة عبقات الأنوار: آية الله سيد علي حسيني ميلاني، قم، نشر الحقايق، چاپ دوم، سال ١٤٢٦.

٧٩ . نهج الحق وكشف الصدق: ابومنصور حسن بن يوسف بن مطهر حلي.

## ي

٨٠ . ينابيع الموده: شيخ سليمان بن ابراهيم قندوزي حنفي، منشورات شريف رضى، قم، سال ١٤١٧.

*Series of theological researches*

(36)

# **A look on the Verse of Mubahalah**

*A study on the Exegesis and the Occasion of  
Revelation of the Qur'anic Verse of Mubahalah*

*Ayatollah Seyed Ali Hosseini Milani*